





۲۸۲

۵۰۰۰

۲۲۲۲

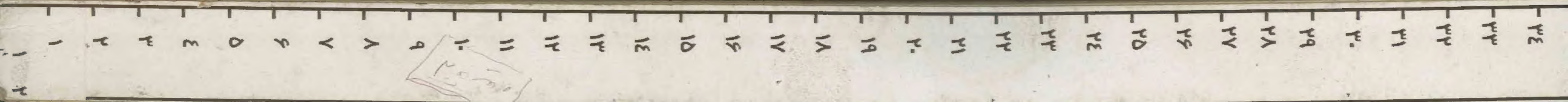
۱	۱
۲	۲
۳	۳
۴	۴
۵	۵
۶	۶
۷	۷
۸	۸
۹	۹
۱۰	۱۰
۱۱	۱۱
۱۲	۱۲
۱۳	۱۳
۱۴	۱۴
۱۵	۱۵
۱۶	۱۶
۱۷	۱۷
۱۸	۱۸
۱۹	۱۹
۲۰	۲۰
۲۱	۲۱
۲۲	۲۲
۲۳	۲۳
۲۴	۲۴
۲۵	۲۵
۲۶	۲۶
۲۷	۲۷
۲۸	۲۸
۲۹	۲۹
۳۰	۳۰
۳۱	۳۱
۳۲	۳۲
۳۳	۳۳
۳۴	۳۴
۳۵	۳۵
۳۶	۳۶
۳۷	۳۷
۳۸	۳۸
۳۹	۳۹
۴۰	۴۰
۴۱	۴۱
۴۲	۴۲
۴۳	۴۳
۴۴	۴۴
۴۵	۴۵
۴۶	۴۶
۴۷	۴۷
۴۸	۴۸
۴۹	۴۹
۵۰	۵۰



222

do do

22242









12/2

12/2

---

12/2

22220

---



الْأَزْوَاجُ وَاللَّهُ يَكُونُ  
وَالْحُجُوعُ عَلَيْهِمْ هُمْ

یا حاجت ذات احدیه تبارکت اسماءه و تشریف صفاته کتاب خطاب شریف حلال است  
مقام قد و اهل تجرید و سلیقنا الی الله محمد حضرت مولانا شاه اسماعیل رحمة الله علیه  
طریقه انیق ضمیمه خصوصاً تقدیم مجریه قدرت انوار رحمت که کتاب شریفه نبویه است

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام  
على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الطاهرين

منا ومنقار

والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام  
على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الطاهرين

منا ومنقار

والله اعلم

بسم مولف مد ظله و ایامی فیض انوار ابدی در منها خلیفه جلیل مولانا مدد رحمتی انور  
هدایت شمس اوج و ولایت مرشد مجید مقبول الله محمد حضرت حاجی دوست محمد قدس سره  
و ام فیضه مخلصین اهل عرفان و محبین با اتقان حکیم محمد سر لاج الدین خان احمد میرزا خان کلهاسر الرطمان

مطالع الایام  
در الحاح المطالع  
بسم الله الرحمن الرحیم  
والصلاة والسلام  
على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الطاهرين



This is a detailed woodcut illustration of a rectangular rug or tapestry. The central field is dominated by a large, stylized floral medallion, possibly a tulip or a similar flower, with a central flower head and large, pointed petals. This central motif is surrounded by intricate scrolling vines, leaves, and smaller flowers. The entire design is enclosed within a wide, decorative border composed of repeating geometric and floral patterns. The style is characteristic of traditional Islamic or Persian rug designs, rendered in a monochromatic, engraved manner.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله فاطر السموات والأرض مفضل بعض المبين والصديقين والشهداء والصالحين  
على الخلق والشفاؤك بينهم كفاؤك البحر والقطر تحمنا سبحانه وتعالى عما هذان  
الإيمان والسلام وجعلنا من أمه حبيبنا عليه أفضل الصلوات والسلام وهي أمه وسد  
وخير أمه وكشركه جللت عظمته على السليك بسلك السداد الأعظم والتقليد بمذهب  
الإمام الأعظم الأولم فهو الأئمة الأورع وإمام الأئمة وتبني عليه عن بن هاشم  
بما سقانا من شرب القادة النقشبندية الأضرارية وأروا من ربي السادة الأخمدية  
العضومية فإنه خلاصة الطرق وأوقى بالكنائس الشنة وشهد أن لا إله إلا الله وحده  
لا شريك له لا ضد ولا نك ولا شبهة له الله مختار القول والأبصار في مبادئ كمال وصفه  
والمحرم والمكار في مبادئ جمال نعمته كان الله في علمه مباحته هراء وما فوقه هواء وكيف  
وقد نجز عن معرفة كنهه سيد المرسلين وسند العارفين فالبحر عن درك الأدراك هو الأدر  
لا شيء حسن حميد إلى جنابك بل يقف دون سرك قادك كبريائه وعظمته  
حين ما أخطت شاة رئيس الحامدين فهو سبحانه وراء الراء ثم وراء الراء ثم وراء  
الراء كيف أوصول إلى سعاد ودورها فكل الجبال ودونهم خيفت عليهم  
بأوزار غي فشانه كبر اغتايهم شيانه في عقابيت نامي بين مردم ورمي من جوان نامهم كم  
ونشهد أن سيدنا وسيد الأقبية والمرسلين محبوب رب العالمين محمد عبدا ورسوله  
صفيته وخليفة الظاهر بقدره في السموات والأرضين العالمين بكنهه عزادنا إلى الأبد

والاخرين

۲۵۵۶۳۰

من در غنچه کبریا

3

وَالْآخِرِينَ رَسُوْلًا كَاذِبًا جَمِيعَ الْكَلِمَاتِ ذُوْنَ الْاَلْوَانِ هَيْثُ وَاسْتَقْبَلَ اَصْنَافَ الشَّرَفِ  
بَعْدَ التَّوْبَةِ نَبِيًّا فَهُوَ ذُو الْاَرْوَاحِ وَاصْلُ الْاَصْلِ وَنَبِيُّ الْاَنْبِيَاءِ فَلْيَبْلُغِ الْعِلْمُ فِيْهِ اِنَّهُ نَبِيٌّ  
وَاِنَّهُ خَيْرُ خَلْقٍ لِّلّٰهِ كَلِمَةً نَّمَاذِ بَعْضِ اَنْدَادِ رُوِيْكَ وَارْزُوْكَ نَبِيًّا صَلَّى اللهُ تَعَالٰى وَسَلَّم عَلَيْهِ وَعَلٰى  
اٰلِهِ وَاصْحَابِهِ وَخَلَفَائِهِ الرَّاشِدِيْنَ وَالسَّادَاتِ الْمُتَّقِيْنَ اَيُّهَا الْاَحْمَدِيْنَ صَلَوَاتُ وَسَلَامُ  
رَّحْمٰنٍ مُّتَلَافِيْنَ اِلَى اَبَدِ الْاَبَدِيْنَ وَعَلَيْكُمْ اَمْعَمُ اَجْمَعِيْنَ

اما بعد رسوید کمترین درویشان محمد مظهر کان الله له که بعضی از برادران سوخته آتش حیران  
باعث گردیدند که مختصری در حالات و مقامات حضرت والد ماجد قبله اکابر و اماجد طب حقایق  
غوث خلافت فرید زمان محبوب رحمان بقیه سلف حجة خلف قیم طریق احمدیه محیی سنت نبویه  
خلیفه امه نائب رسول امه امانا قلمنا و وسیلتنا الی الله الحمید حضرت شاه احمد سعید فار و  
نسب خفی ندره ب نقشبندی و احمدی مشرب رضی الله عنه وارضاه و جعل طریقه ادرجه الحجة مسکنه و  
ماواه و افاض علینا من فیوضاته و برکاته و نفعا بعلومه و اسرارہ برائی ما یان نبویں اجابت  
لسویم بعد استخاره منونه و محموله و حصول بشارت قبول از سرور عالم صلی الله علیه و سلم حضرت  
ایشان قدس سره شروع در کتابة مقامات حضرت ایشان نمودم موافق فهم و ادراک خویش خوا  
و واردات آنجناب و خلفائی عظام ایشان نوشتم در ثبوتی با علی مقدّمه و عشره ابقاد و خلافت  
مقدمه در ذکر بعضی از آبا و اجداد کرام و شاخ عظام حضرت ایشان باب اول در ولادت  
شریف و تحصیل علوم ظاهره و باطنه تا وقت جلوس حضرت ایشان بر سندان شاد باب دوم  
در حال جلوس حضرت ایشان بر سندان شریف تا وقت هجرت حضرت ایشان بطرف حرین شیرین  
زادها الله شرفا باب سوم در لغو ظات حضرت ایشان قبله باب چهارم در عبادت  
و اودا و وظائف حضرت ایشان باب پنجم در اخلاق صوریه و اوصاف معنویه حضرت  
ایشان باب ششم در خرق عادات و کرامات و کمشوفات حضرت ایشان باب هفتم  
در نقل بعضی کمات و تصانیف حضرت ایشان باب هشتم در ذکر هجرت حضرت  
ایشان از دلی بموی حرین شیرین زادها الله تعظیما و مجاورت حضرت ایشان در آن بلاد  
متبرکه اما آخرت و فات حضرت ایشان باب نهم در ذکر اولاد کرام و خلفائی عالی مقام حضرت







ازین دریا که در راه بود پیر آب نهاده خشک بگذرم پس انجمن شد در راه قطاری از آهوان دید  
گفت پیش من بیایند حاضر شدند گفت طعام کرم می باید یکی بر از طعام کرم پیدا شد و قتیکه  
بجضور حضرت خواجه رسید فرمودند از روزیکه از خانه برآمدی نظرم برتست دست زیر پای تو  
ما نهادیم در دریا آهوان را آوردیم طعام کرم پیش تو ما نهادیم این احوال که در باطن تست اگر  
خواهیم بگیریم پس سلب آن نمودند باز القاء آن در باطن او فرمودند باز گرفتند باز فیض و حال  
بناز خود با احوال او عنایت فرمودند و احتجاب حضرت خواجه مادر چند روز از غلبه حالات گذشت  
و شیری آید از نمی کردند یکبار بر کتیری توجه فرمودند شش و پنج و کردیده بخانه رفت الکلش بدین او  
بهوش شدند همسایه آمد آهنگ مغلوب بخودی و شکر گردید از یکی بر فراز شریف حاضر شد گفت  
یا حضرت ریش ندارم بغایت حضرت خواجه ریش کرد و بر روی او پیدا شد قاضی جابل گفت  
یا خواجه علم ندارم فوراً عالم فقیه گردید میفرمودند مرا آن کرامت کرده اند که بواسطه این  
برگرد و در لایا التجا بکنید و حاجت را روا بپندید سیال است آنچه بهای والدین بگوید خدای تعالی  
میکند حضرت خواجه را نظر قبولیت بفرزندی از خدمت حضرت خواجه بابا سماعی است و تعلم  
آداب طریقت بحسب صورت از خلیفه ایشان حضرت سید امیر کمال است اما بحسب حقیقت  
اولی نبی بودند تربیت از روحانیت حضرت خواجه عبد الخالق غنجدانی رحمه الله  
علیه یافته اند که از ایشان سوال کرد و در ویشی شام و روث است یا مکتب بود  
که بحکم خدیجه بن جد بات الحق تو از نبی علی الثقلین باین سعادت مشرف شده ام تا در ده  
سال مدارس بخارا از دست مبارک خود پاک نموده اند و از غایت تو اضع بر نقش  
قدم سگ سر نهاده بخواب الهی حاجت خود میخواستند و از کمال شفقت و  
رحمت بر خلق آمد که شیوه مرضیه ایشان بود تا در ده روز سر سجده نهاده  
از خدائی تعالی طریقه خواستند آسان و سهیل که البته متوصل باشد دعا ایشان  
باجابت رسید و طریقه جدید الهام گردید شایسته بطریقه صحابه کرام علیه السلام رضوان  
فرمودند که ما طریقه عنایت کرده اند که در آن محرومی نیست یافت بسیار است  
بفضل الهی فیضها میرسد و در طریقه من مجاهده نیست باتباع سنن و عمل بخرمیت

کلیه

کامیابی میشود ما فضا نیامد ایم کسی از ایشان پرسید که طریقه شما ذکر چه خلوت و سماع  
پیدا شد فرمودند که نمی باشد پس گفت که بنائی طریقه شما بر صیت فرمودند که خلوت در انجمن  
بطایر خلق و یا طریقت از درون شواختن و از برون پیکانه دش به انجمن زیباروش کم  
می بود اندر جهان به آنچه حق سبحانه و تعالی میفرماید **جَالِیْ لَکَ الْهِنْدُ فَجَادَ وَ کَلَّیْ عَزَّ وَ جَلَّ**  
اشارت باین مقام است میفرمودند که نفی وجود نزدیک با قرب طرق است لیکن خیرتر  
اختیار و در تصور اعمال حاصل نمیشود میفرمودند که طریقه ما صحبت است و در خلوت شهرت است  
در شهرت آفت خیریت و جمعیت است و جمعیت ببحث بشرط نفی بودن در یکدیگر میفرمودند که طریقه ما عود  
و تقنی است چنگ در ذیل متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم زدن است و قنای  
با آرا صحبه کرام کردن است و درین طریق بانکه عمل فتوح بسیار است اما رعایت متابعت  
کار بزرگ است هرگز ازین طریقه اردو گرداند خطردین دارد انتهی کلامه اشرف و روش  
طریقه حضرت خواجه بودام توجه بقلب است و توجه بقلب بحسب سبب و کثرت ذکر بلحاظ مذکور و  
اقتضای بر ذرات سنن ماثوره و توسط در بر امر از اکل و شرب و لباس و مسکن و اوقات و  
عادات و حفظ قلب از خواطر و التزام صحبت شیخ مقدور رعایت آداب او بحضور و غیبت و  
حاصل و مقصود ازین طریقه دوام حضور صحبت بذات الهی است که در قرن صحابه کرام از  
احسان تعبیر مینمودند و استهلاک و استغراق و فنا از خود و اوصاف ذمیمه و بقا بحقی تعالی و  
صفات حمیده او و خلاصه مقامات عشره سلوک درین طریق شریف دست میداد تصرفات  
اصحاب این طریقه شریفه از اجراء قلوب بکر الهی و القاء سکینه و جمعیت و نظرمو هبت از حاکمی  
بحاکمی و از مقامی بمقامی رسانیدن و تصرف حل مشکلات فرمودند مشهور است پس بهر  
وجود حضرت خواجه با و خلفائی ایشان هزاران هزار کس از کرداب بعد و حرمان ثابراه  
قرب و وصل رحمان سرفراز و ممتاز گشتند حضرت خواجه علاء الدین که خلیفه راستین ایشان  
اند میفرمودند که بمن عنایت حضرت خواجه همه عالم را بولایت تو انیم رسانید لیکن هر ضعیف  
حق سبحانه نیست فقط اندراج نهایت در بابیت که خاصه طریقه حضرت خواجه است بر توبت  
از تصرف پیغمبر خدا که در اول صحبت شریف صلی الله علیه و سلم و طهائی صحابه چشمه حکمت















میفرمودند حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و سلم را دیدم که برای من اجازت نامه  
نوشتند و می فرمایند که آحال برای هیچ کس از خجین نه نوشته و مرا بشارت فرمودند که فردا  
قیامت چندین هزار کس بشفاعت تو بهر جنت میفرستند و نیز حقیر را بجهت علم کلام ستانند و میفرمودند  
که امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه را دیدم که فرمودند آمده ایم تا ترا علم سموات تعلیم  
میفرمودند که شریعت را دیدم و در جانی مانده آمده خواهی که کار وانی در مکانی فرود آید و شاهد  
مسجد و خالقه متلامنودند می فرمودند بعد از علقه حج دیدم که امام عظمی رضی الله عنه با سادات  
و نازده آمده اند و من در انوار ایشان مستغرق گردیدم و اینست بهمانی این اکابر فاضلی خاص  
یا فتم و همچنین باز دیدم که امام شافعی رضی الله عنه با سادات و شاکر و ان خود آمده اند و مرا  
انوار ایشان در گرفت و در نسبت بهمانی این بزرگان فاضلی شدم می فرمودند که حضرت  
خوش اعظم رضی الله عنه با مشایخان قادریه تشریف آوردند و بمن قدم این اکابر در انوار نسبت  
قادریه استغراق تمام یافتم در دلم گذشت که من تربیت یافته حضرت نقشبندیه را محبب که نسبت  
این اکابر غالب آمد دیدم که حضرت خواجه نقشبند رضی الله عنه با فاضلی خود قدم فرمودند و  
حضرت عوث الثقلین شسته فرمودند که اسرار است و بر تبه بگیل و کمال از تربیت  
ما رسیده درین گفتگو مشایخ چشتیه و حضرت کبر و بر رسیدند و باقی نسبت بهمانی خود  
مرا نواخته اجازت نامه کرامت فرمودند و ان نسبت بهمانی سالفه که ازین اکابر حاصل  
شده بود قوتی و رونقی دیگر یافت اگر خواهم بجزایک ازین نسبت بهمانیت سالکان  
نایم میفرمودند روزی دیدم تصور در محال و ذممت و افعال بر من بسیار غالب بود  
بِحکم من قوا صاعقه رفته الله نداور رسید غنچه کک کفن تو شکست کس است حکمیه  
و بغير واسطه الی یوم القیمه میفرمودند که در داخل طریق شده و خواهر شد از دگور و  
انات تا روز قیامت بواسطه و بواسطه همه را در نظر من در آورند و اسم و نسب میگوین  
اینها نمودند اگر خواهم همه را بیان کنم و همه را بن بخشید میفرمودند و را بشهر ماحقند با که  
باهر خنازه که تو بنماز او حاضر شوی او مغفرت است و نیز میفرمودند که بجز مقبره که تو طلب  
آمرزش گنی عذاب از اهل مقبره بردارند و نیز اطعام فرمودند که اگر شتی از خاک روضه تو

در قبری بیندازند او مغفور است فکیف که کسی در آن مقبره مدفون شود میفرمودند در ملک  
هند وستان انبیا مبعوث شده اند و بر مقابر ایشان انوار بسیار نظر در می آید اگر خواهم  
مقابر شریفه ایشان را بیان نمایم اما مردان باینها کم کرده اند میفرمودند حصول کبریت  
و ظهور عظمت کلمه طیبه کلام الله با عتب بار و در ج قایل آن است هر چند کونید و عظیم تر است  
و عظمت آن بیشتر از زودی در دنیا نیست که برابر آن باشد که کسی در گوشه خریده تبار  
این کلمه طیبه ملت بود اما چه توان کرد که جمع آرزو و با حاصل نیست میفرمودند که تمام عالم در  
جنب این کلمه مقدسه کاش حکم قطره میداشت نسبت بدریایمی محیط این کلمه طیبه جامع  
کمالات ولایت و نبوت است مشهود شده که اگر تمامی عالم را بیک گفتن این کلمه بشنود  
و بهر نسبت بر ند بخایش دارد و اگر برکات این کلمه را قسم کنند تمامی عالم تا ابد آباد و به  
معور و میرا باشد میفرمودند در طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت انشال از  
ولایت است اگر چه ولایت سینه باشد و کمالات ولایت را در حب  
کمالات نبوت هیچ مقدار نیست کاش حکم قطره داشی نسبت بدریایمی محیط حجب از درویشا  
ما قام که بر کشت خود احتما بنوده و بالکار و من گفت شریعتیه پضا اقدام می نمایند و حال آنکه  
اگر کلیم الله در عهد نبوت حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم بودی غیر از اتباع  
شریعت خوا او را چاره نبود می تابین کور باطنان چه رسد میفرمودند مردم را فضا  
را منحصر در کرسنک و دروزه داشتن دانسته اند اما رعایت توسط احوال در اکل نوا  
از دوام صیامت طعام لذیذ پیش این کس نخواهد باشد نیمه اشتها را بخورد و نیم دیگر  
بایستی مانده است که دست از طعام بردارد و سخت ریاضت است و از ان سخت  
بر امت زیاده میفرمودند در میان تقی و متغافرقیت بس شکر که تقی در بدایت  
بود و انتقاد و سخاوت میفرمودند در طریق نقشبندیه ذکر اسم ذات و تقی و اثبات  
بر و آمده آنچه ما معلوم ساخته اند آنست که اسم ذات را بجز به مناسبت بیشتر است  
و تقی و اثبات را بسلوک و درین طریق جزیه بر سلوک مقدم است بتدیر او انکار  
اسم است و چون در سلوک قدم بند لایق حال او تقی و اثبات میفرمودند که آنچه بر او نما



سلامتی قلب است از نادون حق بحانه و این بر تقدیر نیست که غیر او را بجا نبرد و از خطو نماند  
 اگر فرضا حیات تا هزار سال فاکند غیر بر دل نکند و بواسطه نیاید که دل از اسوا حاصل شده است  
 کار نیست غیر این همه هیچ میفرمودند و هر چه در دید و است بیا یقین است از حرف طلاق  
 متنزل مطلوب است که از جمیع قیود منزه و مبرا باشد پس او را در دید و انش با حجت میفرمودند  
 سیر و سلوک عبارت از حرکت و در علم است که از مقوله کیف است حرکت این در اینجا کنایه از ناد  
 میفرمودند قباب اهل الله صفات بشریه ایشانست بهر چه سائر مردم محتاج اند این بر کوان  
 نیز محتاج اند ولایت ایشان از احتیاج نمی بر آید میفرمودند حضرت حق سبحانه و ایلاد را به  
 نهجه مستور ساخته است که ظاهر ایشان از کمالات باطن ایشان خبر ندارد و کفایت ما عدا فی ایشان  
 میفرمودند الهی حجت آن که اولیائی خود را کردی که باطن ایشان لعل حضرت است که قطره از آن  
 چشم حیات ابدی یافت و ظاهر ایشان تمام فانی است بر آن که نیست بیوت ابدی که قرار آمد  
 میفرمودند علامت محبت ذاتیه استوار انعام و الايام محبوب است و محب را و این مقام مقربان است اگر  
 ایشان خوف است خوف سخط الهی است و اگر طمع است طمع و غامی الهی ایشان را شوق است محبت  
 دوام تجلی ذات و عبادت ابرار برائی خوف از طمع حجت است و شوق همیشه در انگیزه ایشانست که  
 ایشان ارباب تجلیات صفات اند پس حسنها ابرار سیئات مقربین باشد میفرمودند مقصود از خلقت  
 انسانی ادائی و طالیف بندگی است عشق و محبت در ابتدا و وسط از غیبه قطع تعلق با سواست از مقام  
 و برای حصول مقام عبودیت است نهایت ولایت مقام عبودیت است و فوق آن مقام نیست میفرمودند  
 از هزاران کی را بدولت اخلاص مقام ضایعانه احوال و مواجبه و معارف و مشاهدات و تجلیات از  
 مقاصد خستند بلکه مقدمات و معارف اند مقصود از اخلاص خواست فقر ابد و سائلان این در حقیقت  
 انیعی بصدقه حبیب اصلی الله علیه سلام بوضوح انجامید و انوار علی ذلک جمعا کثیر میفرمودند و در طریقه فقر  
 کبریت احمد است و بنی بر متابعت سنت الحال از روی نماز است الا آنکه ایمانی بنی از سن نبویه نماید  
 احوال مواجید را راب زوق را مسلم باشد باطن اینست بهر خواهان که در شوق ظاهر البکایه متابعت  
 سخن ظاهر و متعلی متزین باید داشت میفرمودند طریقت و حقیقت خادم شریعت اند و در کمال خصلت که  
 اخلاص است حقیقت کار نیست اکثر عالم خواب خیال آید و مجوز و موزر آفتاب نمود و شریعت را

پوست جمال میکند حقیقت را معترنی دانند که حقیقت معامله حیت و بر تر ثبات صوفیه مفروض  
 باحوالی و مقامات مغتوب میفرمودند باطن متمم و مکمل ظاهر است سر موی با هم مخالفت ندارند مثلاً  
 در هیچ زبان که سخن شریعت است و از دل لغتی خاطر کذب نمودن طریقت اگر تکلف و تعلل است  
 و اگر بی تکلف میر است حقیقت پس باطن که حقیقت است متمم و مکمل ظاهر آمد که شریعت است میفرمودند  
 که سالک را موردی که در راه بنجامه مخالفت شریعت پیش می آیند مبنی بر سکروت و غلبه حال است  
 از آن تمام کردن و از آن منافات تمام مرتفع میشود و میفرمودند حکم با حاطه ذاتی از  
 سکر است ذات حق تعالی بر هیچ حکمی محکوم نمی گردد و انجا حیرت و نادانی و جهل صرف است این  
 فقیران نیز بهر است این بریقه علیه توحید وجودی منکشف گشت و غلوی درین کشف پیدا شد علوم  
 و غفایم فراوان ظاهر گشتند و کم دقیقه مانده باشد که آنرا منکشف کردند و ندانان و معارف حضرت  
 شیخ محمد الدین ابن العربی رحمه الله علیه که این سخن ساختند و تجلی ذاتی که شیخ آنرا بیان فرمودند  
 و نهایت خروج جبر آن نمی دهند مشرف گشت و علوم و معارف آن تجلی که شیخ مخصوص بنجامه الوایه  
 دیدند نیز خصل معلوم شد و سکروت و غلبه حال درین توحید به نهایت الهیات رسید این حال تا  
 مدت در کشیده و از شهر بنین انجامید ناگاه غایت بی غایت الهی جل سلطان ظهور آمده و پرده رویش  
 بگشاید و بی چگونه برانند است علوم سابق که مبنی از اتحاد و وحدت وجود بودند و برزوال آوردند و حاطه  
 و سران و قرب و معیت ذاتیه که در آن مقام منکشف شده بود مشترک شد و یقین یقین معلوم گشت  
 که صانع را جل شاناه با عالم زان بهر نامی مذکور هیچ نیست احاطه و قرب و اتعالی علمی است چنانچه  
 عقول اهل حق است او سبحانه با هیچ چیز متحد نیست او است و عالم او سبحانه بی چون و بی چگونه است  
 عالم سر اسرار بی چونی و بی چگونه است و کون می شود قدیم عین حادث نشود متمنع العدم عین جابز العدم کرد و انچه  
 حقایق محال است عقلا و نقلا این فقیر را در زبان حصول علوم معارف منافی توحید وجودی است  
 نام بود که در انی این توحید را می بیند و می گوید مالی تر نمی دانست و بضرع و زاری دعا می کرد که این معرفت زایل  
 نشود اما که حجب تمام از روی کار زایل گشتند و حقیقت امر که این سخن منکشف شد و معلوم شد که عالم  
 برینم را بی کمالات صفاتی است و جهانی ظهور اسمائی انما ظهور عین ظاهر نیست و ظل عین اصل چنانکه  
 در باب اول توحید وجودی است با جمله پیش از شیخ هیچ که ازین طایفه علیه باین علوم هم هر

له مراتب لغت و تشبیه را بر این احوال ۱۲ کشیده







و بیاوردیم فی عالم احوال الشریعة و اکثر الظواهر و تحقیق کرمه علیهم  
ایشان از بزرگواران اصحاب حضرت ایشان اند که برادران برادر از فیض صحبت ایشان برین  
ولایت رسیده و حضرت ایشان اینها را با ایشان دادند و مردم را بصفت ایشان ولایت  
فرموده و مولانا حمید را وقت رحلت یک کفش مبارک عنایت فرمودند و شیخ آنرا بر سر خود نهاد  
رحبت قهرمی نموده تا وطن خود رفته برای آن حجه خاص ساخته با تمام تمام که ده است اهل  
حواج از اطراف و جوانب بجهت کشف مشکات می شناختند و شیخ یک گوشه وی در آب تر کرده  
بجهت مریض میداد مردم از آن شفا می یافتند و اگر اهل بحر رسید می بود و بجز و انداختن کفش  
متبرکه در آب کوزه می شکست و این مجرب بود و بود بزرگینی که نشان کف پانی تو بوده سایا  
سجده صاحب نظران خواب آورده و بعضی از خلفای خود را بجنب ولایت و قطبیت بشتر خند  
مثل شیخ نور محمد پشی در حق او فرمودند که وی از رجال الغیب است و از اقبالیان نجیب است  
و مثل شیخ بدیع الدین سهار پوری که در واقع از آنحضرت علیه السلام عنایت  
کثیره یافته و در حق وی ارشاد شده است که شیخ نور محمد قطبیت نیز یافته اند و مولانا  
احمد برکی که در کیفیت سلوک تمامها او را طی گنایند و بقطبیت او بزرگ شرف ساختند  
مولانا محمد طاهر لاهوری که بقطبیت آن بلده مشرف گشت و از حق تعالی علم شده هر که تراود  
از آتش و فتنه خلاص گردیم و بر که از تو پیشت کرد او را بخشیدیم و حضرت سید اوم بخیر می  
در اول توجه بلکه بجز و تلقین طریقه مدبر اقبالیان نسبت نقشبندیه میرسانیدند و از جبال ابد سجا  
و طریقه نقشبندیه طرز می خاص و طریقه مخصوص بایشان عنایت شد که آنرا طریقه اخینده نقشبندیه  
گویند و این طریق خود عالم را بر شرفه قرب حق رسانیدند و ایشان را بشارت این امر حضرت ایشان  
داده بودند که شمار زیاده تر از آنچه از ما کس کرده اید فتوحی از عین خواستید و نیز مشیر  
شده اند که هر که در طریقه تو متوسل شود مغفور گردد و در علم سیر ظل علم محمدی ترا عنایت شود که بجز  
طریقه تو روز قیامت در سایه آن آرام یابند زیاده از چهار یک کس بر دست ایشان تو نباشد  
و برادر خلیفه کامل داشته اند و چون بدین شرف شریف شدند بجزاب سلام و در دست  
ایمان یافتند و در سیدیا و کوفی کنانت فی جوار رحمت و کمال است

۲۱  
و حضرت سید محمد نعمان بدخشی که حضرت ایشان در مکتوبی بنام ایشان مینویسد که هلال کمال شما  
مقابل آفتاب در کمال گشته و آنچه در آفتاب هدایت و دلالت نهاده بودند تمام منکسر گشته  
و بشارت قطبیت هم عنایت فرمودند و ارشاد ایشان از حد زیاده شده یک لک سوار  
و پیاده بار خداداد اند که چه قدر بودند مستفید صحبت ایشان بودند و بشاد وقت ترسیده ایشان  
را از و کهن طلبیده پیش خود نگاه داشت ایشان میفرمودند که آن سرور را علیه الصلوة و السلام  
در واقع دیدم و امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه نزد آنحضرت است فرمودند  
یا ابوبکر بنزدی محمد نعمان بگوهر که مقبول شیخ احمد است مقبول من و مقبول خدا است  
و هر که مردود شیخ احمد است مردود من و مردود خدا است مرا از اجتماع این بشارت  
بی عنایت حاصل گشت که مقبول حضرت ایشانم بجز و خطور این خاطر فرمودند یا ابوبکر  
بنزدی محمد نعمان بگوهر که مقبول است مقبول شیخ احمد و مقبول من و مقبول خدا است  
بگوهر مردود است مردود شیخ احمد و مردود من و مردود خدا است جل شانہ انہی اما اولاد کرام  
حضرت ایشان پس اکبر آنها حضرت خواجہ محمد صادق اندر رضی الله عنه ولادت ایشان در سن  
هزار واقع شد و قتی که حضرت ایشان بدولت ملاقات حضرت خواجہ قدس بزرگ مشرف گشتند  
آن مخدوم زاده نیز بسبب شالگی همراه بودند و بتبج حضرت خواجہ رسیده و طریقه  
گرفته سیرت تو جبات حضرت خواجہ در آن من احوال و واردات غریبه وارد میشد  
صفوف کثوف و ادواق و استعراق بجدی بود که حضرت خواجہ می فرمودند که محمد صادق  
الطعام بازار بخورانی از استیلا حال اندکی فرود آید تحصیل اکثر علوم عقلیه و نقلیه در خدمت  
ایشان کرده بودند و در مدت بنجده سالگی از علوم ظاہری فراغت کرده و در سن بدقت متنا  
تمام میفرمودند آنحضرت در مکتوبی بآن مخدوم زاده نوشته اند که از مکتوبات شما چنان مفهوم گشته است  
مناسبتی بولایت خاتمه محمدیه علیه السلام پیدا شده است از این معنی شکر خداوند  
بجا آورده که از تمناهای آرزوئی این دولت و شرف کبار متوجه شما شد که باین دولت جذب نماید  
درین حین شما را داخل ولایت موسوی یافت از آنجا کشیده داخل ولایت محمدیه بسانت محمدی  
خلک میفرمودند که فرزندی اخوتی مجموعه معارف فیر است و نسخه مقامات بهر و







فراد با بهنام و بذل موجود و لقی وجود طریقه ایشانت قرآن مجید را بنده عالی تجویز نموده و در حدیث نبوی علی معصوم با الصلوة والسلام سجده و رتبه و مقامی دارم و در مقامات و مقامات ایشان از اکثر اوقات که احتیاج تحقیق مسائل فقهیه میشد از ایشان بیان میخواستند و گاهی که محل مسکن میگردید و راه خلاصی از بعضی مضائق می نمودند آنحضرت بسیار خوش میفرمودند و عمار باره ایشان میگردید و در حضور آنحضرت براتب کمال و تکمیل رسیده بودند و بخلاف ایشان در الوقت نیز تعلیم طریقت و ارشاد طالبان میفرمودند و با وجود کمال عقل معاد و عقل معاش نیز درجه کمال را در چنانچه حضرت ایشان در اکثر امور معلومت و مشورت با ایشان میفرمودند و در آنی ایشان را میپندید و در امور باطنی نیز ایشان صاحب السیر آنحضرت بودند و آنرا می با ایشان در میان می آوردند که کم کسی در آن شرکت بودی بهتر از غاصد و معاملات خاصه آنحضرت بیشتر محقق اندازد و این را در صورتی از توجه ایشان شفا می جویند و اصحاب علی معنوی از تقدیر ایشان را در پی کیمیت می بیند باجماع ایشان مقصد اقی قول قطب المتقین و ارث المرسلین خواجہ نقشبند اندویش کار فرموده و با قضایایم این نقل در بزرگی ایشان کافی است که می آرند که ایشان در معاینه می بینند که اصحاب کرام حضرت پیغمبر علی علیه السلام و اصحاب الصلوة والسلام مع اذ ایشان با چندین از یاران حضرت ایشان نیز در آن مجلس حاضر اند و درین میان اصحاب کرام کاغذی طلب نمایند که بجهت آن سرور علی علیه السلام نامه نویسند کاغذ حاضر کردند و نامه نوشتند باینمضمون که ایشان و یاران و عنایات الهی جل سلطان برابریم و ما این همه محقق ریا نشات شاکه کشیدیم و اینها از وجش چیست رسول الله صلی الله علیه و سلم در جواب آن این لفظ قرآنی نوشتند ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و در تبیین معارف و حقائق و تشریح استرار و دقائق بر بان عالی بیان شافی دارند و چون نزد اهل معنی اعلی کلمات و اظهر کلمات سخن در دقائق ذات و حقائق صفات هست تعالی و تقدست که از جوش فوق و خروش شوق سر بر زده است لاجرم از شرح کمالات و بطل کلمات ایشان بپند بسته حواله بر لغو طرات و مکتوبات ایشان مینماید تا ازین باب پی بر فرماید معنی بصورت گر اینده مصرع قیاس کن ز گفستان بجا برادر آتی مکتوبه الشریف و حضرت ایشان فرمودند که همه از عارفان بچنین است محمد سعید از سابقان است محمد سعید خلیل است خلقت خلقت که از من جدا شده اند

کرامت کردند محمد سعید خان رحمت الهی است فردا عتیم خزان رحمت با و تفویض نمایند او را از مقام شفاعت خلق تمام است محمد سعید دانه لقی را در رنگ حضرت ابراهیم علیه السلام نموده اکنون در اثبات شریک من است روزی دیدم که محمد سعید بر صراط پیش میروند تا آنکه به بهشت رسید روزی فرمودند که محمد سعید تو در زمین منی ازین کس نیست تو ضمنی است گران خاطر مباش حضرت سدید الکر بر رضی الله عنه ضمنی سرور دنیا و دین صلی الله علیه و سلم بودند تا آنکه حضرت خازن الرحمة روزی فرمودند که بنویسند کتب ایشان در تحقیق معارف و عقل حکما علوم آنحضرت مکتوبات نوشته اند و با استرار و دقائق از مبدی فیاض بر باطن ایشان فالوده بیان فرموده اند و آن همه در یک جلد جمع شده و آنها آدمی ازمانیکه گرفتار مادران است تعالی و ساحت سیه او بنقوش ماسوئی منتقش بر من باطن گرفتار است و از قرب اولیای دور و مجبور فلک از ازاله این مرض درین فرصت یسیر از بیم بهام است و علاج دفع این علت معنوی در جهات قلیل از اعظم مقاصد ازاله این مرض مربوط بذکر کثیر داشته و طهارت باطن را از آلودگی ماسوئی منوط بباد او تعالی گردانید و یا آنکه از این مکتوبه ذکر کرد که کثیر از کتب بکوه و احصیه گذر کرد و وقتی متحقق گردد که غفلت در فحاشی آن نبوده که درین راه هم قائل است و همه مرض باطن عزیز می فرماید که قبل یقبل علی الله و الله اعلم بحکم و حق و کلمه که کافه اکثر محققان که و کمال این ذکر آنست که اسوای مذکور از ساحت سینه رخت بریزد و کوبین رخت زرد و از جمیع بایسته پاک و مصفا شود و از شادی دنیا شادمان گردد و نه از غم آن غمگین بحدی که اگر تکلف اظهار ماسوئی نماید بر میسر نیاید بواسطه نسیان که دل را از ماسوئی حاصل گشته است و بدون این نسیان ذکر او سبب باز بیا و ماسوئی مختلط است و هر چه در آن شرکت غیر است مشایب این جناب قدس اولی نیست اک الله الذی الخالق و قال تعالی و اذ کذرت کذا اذ السید است ای ماسوئه متالی این حالت معتبر فبا و قدم اول است درین راه سیرانی الله اینجا با بنجام میرسد بعد از آن شروع در سیر فی الله و سیر در کمالات اسمائی و صفائی اوست تعالی است و حضرت ایشان در



در صد و کرکات و کشف خوارق نهایت اخلاص می نمودند و در آن مکان بیرون رفتن  
ایشان عرض نمود که ولایت شما مشهور است بطریق خرق عادت مرا فرزند می عطا  
شود ایشان آرد و متوجه شده فرمودند بشارت باد که خداوند ترا فرزند می عنایت نمود  
پس همان واقع شد شخصی را پس در حالت ترع بود که آن و نالان بخدمت ایشان عرض  
کرد که حضرت عیسی علیه السلام احبار اموات می کرد و شادوارث انبیاء هستند و سبب  
بجای فرزند من نمایند ایشان سکوت نموده فرمودند که جان رفته پس تو باز آموزد  
کردید آن جهان واقع شد یکی از مخلصان را در مبارک تبرک عنایت نموده بود  
اتفاقاً بحسب زنی گرفتار شده میخواست که ترکب کرد و در مبارک از دوشش او  
بر خاسته در میان هر دو حائل گردید و از گناه محفوظ داشت همچنین از مخلصان  
ایشان یکی باین امر متبادر دید ایشان بر سر وقت و بی سبب طاعت بر روی او زدند که  
باساطح نقوش انگشتان شریف بر کله او نمودار بود و جوانی بخدمت ایشان عرض نمود  
که من بسیرایش می روم فرمودند ما همین بیا سیرایش میکنیم و می او را در آستین خود  
گرفتند فرمودند به من او در آن آستین بیا و دیدم آستین نامتی تا شامی که در نیم روز  
تمام روز در اینجا بود بعد از آن آستین خود را از روی او دور فرمودند همانوقت بود  
ساعتی گذشته ایشان بشرف زیارت حرم شریفین مشرف شده اند و از جناب  
اطه و حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم عنایات و بشارت کثیره یافته  
اند و حرم نبوی بتحیة المسیح مشغول بودند که اندک از آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسید  
بالحل الجمل فانما منظر ذن الیک و ذلک علیک حکیه فذلک من ربک الذی یزکک و یرزقک  
صلی الله علیه و سلم غلبه تا کثرت حتی وجد الصلح للرسالة علیه و انشأ النقیة الفروقة  
عند رجع الیک و رای عار نفسه لئلا یبکی الله کان و جعل علیک صلی الله علیه و سلم  
گویند هشت کرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم چشم سر بفتح سین دیده اند  
سلام و فضلا بسیار متوجیهات ایشان به کمالات باطنی رسیده با فاد و عا بالان  
خدا پر داخته اند و صفا او را در اکر ام ایشان که به نهایت مقامات احمدی رسیده و

نیک

نیک طالبان می نمودند و در آن مکان بیرون رفتن ایشان عرض نمود که ولایت شما مشهور است بطریق خرق عادت مرا فرزند می عطا  
شود ایشان آرد و متوجه شده فرمودند بشارت باد که خداوند ترا فرزند می عنایت نمود  
پس همان واقع شد شخصی را پس در حالت ترع بود که آن و نالان بخدمت ایشان عرض  
کرد که حضرت عیسی علیه السلام احبار اموات می کرد و شادوارث انبیاء هستند و سبب  
بجای فرزند من نمایند ایشان سکوت نموده فرمودند که جان رفته پس تو باز آموزد  
کردید آن جهان واقع شد یکی از مخلصان را در مبارک تبرک عنایت نموده بود  
اتفاقاً بحسب زنی گرفتار شده میخواست که ترکب کرد و در مبارک از دوشش او  
بر خاسته در میان هر دو حائل گردید و از گناه محفوظ داشت همچنین از مخلصان  
ایشان یکی باین امر متبادر دید ایشان بر سر وقت و بی سبب طاعت بر روی او زدند که  
باساطح نقوش انگشتان شریف بر کله او نمودار بود و جوانی بخدمت ایشان عرض نمود  
که من بسیرایش می روم فرمودند ما همین بیا سیرایش میکنیم و می او را در آستین خود  
گرفتند فرمودند به من او در آن آستین بیا و دیدم آستین نامتی تا شامی که در نیم روز  
تمام روز در اینجا بود بعد از آن آستین خود را از روی او دور فرمودند همانوقت بود  
ساعتی گذشته ایشان بشرف زیارت حرم شریفین مشرف شده اند و از جناب  
اطه و حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم عنایات و بشارت کثیره یافته  
اند و حرم نبوی بتحیة المسیح مشغول بودند که اندک از آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسید  
بالحل الجمل فانما منظر ذن الیک و ذلک علیک حکیه فذلک من ربک الذی یزکک و یرزقک  
صلی الله علیه و سلم غلبه تا کثرت حتی وجد الصلح للرسالة علیه و انشأ النقیة الفروقة  
عند رجع الیک و رای عار نفسه لئلا یبکی الله کان و جعل علیک صلی الله علیه و سلم  
گویند هشت کرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم چشم سر بفتح سین دیده اند  
سلام و فضلا بسیار متوجیهات ایشان به کمالات باطنی رسیده با فاد و عا بالان  
خدا پر داخته اند و صفا او را در اکر ام ایشان که به نهایت مقامات احمدی رسیده و

نیک







مثل مرزا مظفر که به تعمیر اوقات و فوت نسبت باطنی و وفور حالات و واردات بی نظیر بودند  
 و محمد میر رحمة الله علیه بجلو نسبت باطن و جنون و انزوا و هدایت طالبان ممتاز بودند و خواجه موسی خان مخدوم  
 عظمی و بنی متوج و متقی و صاحب کشف مقامات و تصرفات و در ولایت ماوراءالنهر بارشاد و به  
 طالبان خدا یگان روزگار بودند و غیر ایشان نیز بسیار اند که نوشتن آن تطویل دارد و از اعظم و اکابر  
 خلفای ایشان جناب حضرت مرزا صاحب قبله اند که احوال ایشان مفصل می آید به طریق دوم  
 و احوال حضرت قیوم عروة الوثقی مجد الدین خواجه محمد مصوم و خلفای ایشان  
 رضی الله تعالی عنهم به آنکه ولادت با سعادت ایشان در وقت نه هزار و نه واقع شده و وفات  
 در وقت نه یک هزار و نه و پنجاه و نهم رجب الاول است جناب حضرت بنده رضی الله عنه میفرمودند که قدوم محمد مصوم  
 بر ما بسیار بارک آمد در سالی که متولد شد شرف استخوان بر وی حضرت خواجه دست او دین هر علوم  
 و معارف نظیر پیوست ایشان در عمر سه سالگی بکلمات توحید کشوده اند یکصد و زین منم همان نیم  
 این نیم آن منم آن دیوار حق است و آن انبیا حق در مدت سه ماه قرآن مجید حفظ کرده اند و شانه  
 سالگی از علوم عقلی نقلی فارغ شده به سبب طالبان پروانته اند و دانشهای تحصیل نموده سالگی  
 طریقه ذکر و مراقبه از حضرت ایشان گرفته بر شغل باطنی و غیبت و شتیه و کمال استقامت غایب باطن  
 و درج و تقوی جمع میان تحصیل حال قال نموده بودند حضرت ایشان مدح علوه استعدا و آن عالی نژاد  
 بسیار دیگر میفرمودند که این فرزند بالذات استعدا و ولایت محمدیه را و آئینهای المشرک است  
 او از محبوبانست حال محمد مصوم در تحصیل نسبتهای باطنی حال صاحب شریعت و قایم است که بعدش قهر  
 تا ابد سال میفرمودند و دیگر گفت شریعت سیه و سلوک و علی مقامات و اصول ایشان اگر در هر من  
 بیان آید نزدیک است که نزدیکان دوری جویند و اصلان راه مهاجری پویند و چون آن مجید و نژاد  
 احوال واردات عظمی و مقامات و کمالات مصومی رسید حضرت ایشان نسبت به اولاد و اولاد  
 ممتاز گردانیدند و آن محمد زاده کمال استقامت ظاهر و باطن محمد بنده و والد بنده که در خویش  
 بصورت و معنی او و انواع و اقوال اعمال برساند و شاد استند و عالمی بین قریبات ایشان  
 احوال بنده و مقامات را چندان فرزندند و مردم بشرف صحبت ایشان با نیر و خیر و سعادت بسیار  
 اجازت و غنای یافته در دیار خود مرجع و آنجا که بگشتند طریقه باطنی را بر توفیق ایشان

ایشان و اطراف عالم شایع گردید ایشان را کشف مقامات الهیه در نهایت صحت و صدق بود چنانچه  
 از ولایات بعیده منتسبان خود را اعلام میفرمودند که فلانی بولایت موسویه رسیده و فلانی بولایت محمدیه  
 مشرف گردیده و روزی آنحضرت و فرزاده بخدمت حضرت ایشان عرض نمودند که من خود را روزی می یابم که تمام  
 عالم از ان نور منور است حضرت ایشان فرمودند که آنی فرزند تو قطب است خویش خواهی شد این سخن را  
 تو از من یاد داری و حضرت ایشان نوشته اند که روزی خلعت نوری از پیرین جدا شد و بجای آن خلعت  
 دیگر است خلعت را آنکه کنایه از معامله قیومیت بود به تربیت و تکمیل تعلق داشت و باعث ارتباط بین غیر  
 مجتمعه بود بفرزند بنده محمد مصوم غایت نمودند و خلعت جدیده کنایت از مقام خلعت است امید است که  
 بفرزند بنده محمد سعید مرحمت شود که اورا سختی این دولت می یابد روزی فرمودند که علاقه دار تباط ما  
 باین جمع بین معامله قیومیت بود که آن را بنوعی میفرمودند و کمالات بشوق تمام روی جو آورده اند انتفا  
 من ازین جهان قریب آمد و نیز فرمودند که بهره از اصالت در تو معلوم میشود و در جمیع مایه طینت تو قدر  
 از بنیه طینت حبیب رب العالمین مندرج ساخته اند این جو بیت فائیه که در تو یافته میشود از آثار آلود  
 است و نیز میفرمودند که خود را در زمره سابقین که آیت شریفه **لَا تَزَالُ تَطَاوُلُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا هُمْ بِهَا**  
**لَا تَزَالُ تَطَاوُلُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا هُمْ بِهَا** در شان ایشان نسبت بنایت الهی میباشم و یکی را از منتسبان خود آنجا دیدم و شانه آن  
 محمد زاده نمودند و مثل آن در اسرار منشاجات قرآنی و مقطعات فوقانی نیز نوشته اند و نیز میفرمودند  
 قطب دوام میباشد شاهر و دامید و ارشاد متعلق بصاحب راس است محمد سعید تو منع نمود و بسیار را  
 محمد مصوم گذشت و خود صاحب یمن شد آنجی وجود مبارک ایشان مثل الله ماجد و آیتی بود از آیات  
 فطیمه الهی که جهان تیره از برکات ایشان منور شد جزا هم الله غنا خیر الخیرات ایشان مکتوب متضمن  
 غنم اسرار و دقائق معارف و نیز در حل منقعات معارف و الله ماجد خود تحریر فرموده اند و همه آن  
 در سه جلد جمع اند منتهی اما بعد این تذکرات است ازین خسته دل افکار برای اجتناب بهوشباری و خسته فدا  
 تا آخر **لَا تَزَالُ تَطَاوُلُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا هُمْ بِهَا** بداند که مقصود از آخرینش انسان تحصیل معرفت حق است بل علاوه بر معرفت  
 اقدام متفاوت است اینها را تفاوت استند و بعضیها فوقی که بعضیها بر کس معرفت بقدر عرفان  
 خود سخن کرده است اما آنچه مجمع علیه اینها فطیمه است و قدر مشترک است و لابد است در مدارج قرب نیست  
 که معرفت بی فناء و معرفت صورت نمی باشد پس بیگس تا نگردد و وفای نیست ره در بارگاه کبریا



کبریا از دست حجاب تو بین است \* شرط همه رو روان همین است \* می بین و گویی شب بیداری  
 میباشی مباحث مشکل نیست \* پس بر باران بوشمند ناگزیر است که در حاصل کار و تقدیر روزگار خود  
 نیکت مل فرمایند هر که معرفت مسطور حاصل است فکرت و کلمت و کلام باید که این حاصل است  
 امور غیر حاصله نماید و بهجت بر آن گمارد که اصل را در رنگ گل و گلزار و هر که بمعرفت راسی کشودند  
 و در طلب فدا این دولت نیز ندانند فاکوئل که علی الوکیل آنچه مقصود از خلقت او بود ادا ننمود  
 و امری را که درین فشار از وی طلب داشتند بجای آورد و با مورد دیگر بر نخت و تغییر چیزیکه تخریب آن خوا  
 نمود و سرایه عمر گرامی را در هوا و لایعی مصروف ساخت و زمین سجد و خود را با وجود حصول سبب  
 معطل گذاشت کمال افعال است که مطلوب او درین مهلت تعلیل با وجود دعوت آن در آغوش  
 کشید ازین دعوت گاه نخت بر بند و فردا بکدام رود و حضرت صمد پیش در آید و بکدام حلیت  
 زبان خد بکشاید غدا بجد و حرمان بر تر از غدا بجمیم است چنانچه لذت قرب وصال زیاده از لذت  
 جنات بنیم قیا و نکات کلی من اعرض عن الله و یکسر تکلمه من فکر کافیه جنب الله  
 و باره در دنیا آمدنی نیست من گمان فی هذا الاصلی کفوفی الاصلی و اصلک سیدنا  
 سترسم که یار با ما آشنا بماند تا دامن قیامت این هم بماند انتهی \* خوارق و کرامات  
 ایشان بجد و بیمار است و آنچه مستحق از خلفای ایشان نقل میکند که یکبار در سفری زیارت  
 از دست من رفت و شتر بر مید و من از وی جدا شدم لیکن بای من در کاب بماند و همچنان شتر میزد  
 در وقت توجی با ایشان کردم ایشان حاضر شده شتر را گرفته مرا سوار کردند و بهم وی گفت که یکبار  
 در دریا با قادم و شناختم خود را خوردم و درین اثنا رجوع با ایشان آوردم تشریف آورده  
 دست مرا گرفته از غرق شدن نجات دادند روزی حضرت ایشان در خانه نشسته بودند ناگاه  
 یکدست مبارک با تمام استین تر شد مردم در تعجب افتادند و از آن سوال کردند فرمودند که خوا  
 از زمین در جوار بود و غرق میشد پناه من آورد و دوست من جبار را بر آورده از غرق  
 آب باصل نجات رسانیدم بعد مدتی سوداگر رسید و همچنان غایب نبود و جوی از سحرش را  
 بر می بست و مردم را می فریفت آنحضرت با فرود رفتن آتش بسیار امر فرمودند و یکی را شاد کردند تا درون  
 آتش آمد و بوظائف طاعت الهی پرداخت قیامت که کفن خواجده عبدالرحمان شدی نقل کرد که

باب مرا که بخت زیارت ایشان رفته بودند به تبری از طهورات خود سرفراز فرمودند و من محرم  
 ماندم چون بوطن رسیدم بر بنی نصیبی خود حسرتی کردم درین اثنا تشریف آوردی ایشان در شهر قن  
 دوم با استقبال برآمدند و من بخوشحالی تمام روان شدم چون بیرون شهر رسیدم حضرت را به سبب  
 ابلق سوار دیدم فرمودند عبد الرحمان چرا خفته شده گیرانیک کلاه ما چون کلاه گرفتم همه از نظر من حجاب  
 شدند و تبرک در دست من بماند حجاب ایشان بشرف زیارت حرمین شریفین مستعد گشتند به انواع  
 عنایتها از جناب الهی سبحانه و حضرت رسالت نباهی صلی الله علیه وسلم متنازگشته شمه از آن نقل کرده  
 میفرمودند اکثر اوقات امور عجیبه نظری در آید می بینم که کعبه منظمه با معافه میکند و باشتیاق تمام  
 تقبیل می نماید روزی مشهود گشت که انوار و برکات از من ناشی شده و بجای افزون گشته که  
 تمام اشیا را در گرفته و دشت و صحرا املو شد و در غلبه آن انوار دیگران محو و متلاشی شدند متوجه  
 این امر شدم معلوم گردید که ما را انجلاعی از خود تحقیقی بحقیقت کعبه منظمه شده که این انوار از من ظاهر شد  
 و دیدم که بسیاری از روحانیان حاضر اند و طواف کعبه شریفه می نمایند چنانچه خدمه بادشاهان در  
 هر وقت بخدمت ایشان قیام دارند میفرمودند که چون بکعبه در آیدیم طواف کردیم دیدیم که جماعت  
 از مردان و زنان در غایت حسن و جمال در طواف با ما شریک اند و طواف آنها در نهایت اشتیاق و  
 اتصال است بطواف این عالم نمی ماند و هر وقت بیت حقیق را بوسه میدادند و معافه می نمودند  
 و دیدم که قدیهای ایشان از زمین بلند است و سر با آسمان رفته و کعبه نیز همراه آنها با آسمان رفته  
 بعد ظاهر گردید که آن مردان مذکور فرشتگان و زنان حوران اند میفرمودند که چون از طواف  
 زیارت فارغ شدم مشهود گشت که فرشته کاغذ آخر و قبولیت چرخ بجل نموده با عنایت کرد میفرمودند  
 که چون بمدینه منوره رسیدیم و بواجبه شریفه حاضر گشتیم دیدیم که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از کمال  
 بنده نوازی از حجره مبارک برآمده مرا در برگرفتند و حقوق خاص مرا بآن سرور میرگشت بعد از آن  
 حضرت شریف رضی الله عنهما نیز مهربانی بسیار کردند میفرمودند که خلعتی سرخ رنگ بر خود پیچتم معلوم گردید  
 که عطیه حضرت صدیق اکبر است رضی الله عنه بعد خلعتی زرد بر آن خلعت دیدم ظاهر شد که عنایت  
 حضرت عمر است رضی الله عنه وقت رجوع خلعتی بس عالی بنبرنگ مرحمت شد القافر فرمودند که  
 این تشریف از پیغمبر خدا است صلی الله علیه وسلم میفرمودند که با وجود استغاثی محبوبیت رسول خدا

عنه و در کمال شرف







فرموده بودند که فرزندان تو مثل من خواهند شد به حضرت شیخ محمد صبیحه العبد قدس سره الخیرین  
 فرزندان اکبر حضرت ایشان رخا اند به ولادت با سعادت ایشان در سنه ۱۲۳۰ کبیراوسی و در بجنور حضرت  
 مجد الف ثانی است حضرت در حق ایشان فرمودند که ازین پس بر روی اصالت می آید صبیغه العبد نام او باید نهاد  
 می تواند که مراد از اصالت اصل طینت یکی از انبیا علیهم السلام یا اصل خدای است که با صفات اند یا اصل اهل  
 که ذات بخت متبر از جمیع نسب و اعتبار است یا تمام این احتمالات ممکنه در دست یعنی غیر بایه طینت ایشان  
 بقیه از طینت یکی از انبیا است علیهم الصلوات و التسلیمات و در مقامات قرب از غلال و اما گذشته تجلیات  
 زاتیه مشرف پسند ایشان را و صخر من مضمی سخت لاحق شد که مبدیات نماز حضرت مجد فرمودند  
 مترسید عمر این پسر دراز و صاحب کمال و ارشاد و بدایت خواهد شد می بینم که بری حصار دست گرفت  
 و هزاران ستیغ کرد و او حلقه ستفاده دارند الحق آنچنان شد که عمر ایشان زیاد و از نو سال کشید  
 و کمالات رسید و ما طالبان خدا شدند تحصیل علوم مستقول و مستقول فروع و موصول بنوده خدمت  
 والد ماجد خود استفاد و علم باطن و جمیع کمالات و مقامات احمدی کرده اند و در هر مقام قدمگاه و راسخ  
 و در عبادت و در تقوی استقامت کامل پسند از حضرت ایشان اجازت و خلافت طریقه یافته  
 صد کامل تشریف فرما شدند قضیت آن بلاد و غور بند با ایشان تعلق گرفت و در آنجا قبول مقام پید شد  
 طالبان بسیار با ایشان رجوع آوردند و صاحب حالات و مقامات گردیدند یکبار سائلی از خدمت  
 ایشان سوال کرد چیزی بنزد که با و عطا فرمایند نخوهند که سائل محروم رود و بر کوفتی نگاه تصرف  
 انداختند زرب ناب گشت ایشان بعد از حقه می کشیدند یکی را ازین سبب در دل انگاری آمد و از بوی  
 آن نفرتی پیدا شد ایشان تصرفی نمودند آتش گل پهن و بوی مطر گردید حضرت محمد نقشبند  
 رحمه الله علیه فرزند دوم حضرت عروقه الوثقی محمد معصوم رحمه الله لقب ایشان  
 شرف الدین و حجت العبد و کنیت ابوالقاسم است ولادت ایشان بیست و هفتم رمضان روز جمعه  
 سنه ۱۲۳۰ کبیراوسی و چهار واقع گشت حضرت محمد بن حضرت ایشان میفرمودند که این فرزند تو  
 در کمالات قرب الهی برابر من خواهد شد حضرت خازن الرحمن محمد سعید میفرمودند چنین معلوم شد و  
 که این فرزند در ظاهر و باطن مثل پدر و جد خود با کمال خواهد شد و در طوالت آثار سعادت و  
 انوار ولایت بر جبین ایشان هویدا بود و قبل از بلوغ از تحصیل علوم ظاهر بخدمت والد ماجد

خود ایشان یافته و در اسرار حق و حدیث بایه اجتهاد و اشتغال در تفسیر معانی عجیبه و غریبه بیان  
 می نمودند و ملوک باطن تمام نسبت طریقه احمدیه تا غایت الغایت از جناب والد ماجد خود حاصل کرده اند  
 و بوجهات عالیله حضرت بدرجات بلند و مقامات ارجمند رسیده ثانی عظیم داشتند والد ماجد  
 ایشان میفرمودند هرگاه ایشان نزد من می آیند دل بی اختیار بجهت تعظیم ایشان می خواهد کباب  
 بنیاب و الد خود معروضه شستند درین روز با بالهات غریبه و خطابات عجیبه سر فرازی نمایند  
 انک من اولیایک و انک من عبادک الصالحین و انک من الذین لا ینفون  
 علیک عهده و لا عهد یخلفون و از می می بیند که وصول این حقیر بجناب قدس بی توسط  
 اند می است درین میان صورت مبارک حضرت شما ظاهر شد و خود را و آنحضرت را متوجه و یکی فیت  
 و بهما نوقت نزول بی کیفیت باخیر و برکت ظاهر شد امیدوار تصدیق است حضرت ایشان در جواب  
 درشته اند و تفرقه شریفه خوشوقت ساخت ترقیات شما بجای رسید که شرکت در مقامات بهر رسید  
 در مقامات شما ایامه استیاج تصدیق است همه تصدیق در تصدیق است ایشان بعض حقائق و  
 معارف خود بنیاب حضرت معروضه شستند حضرت در جواب فرموده اند این معارف که شما میگویند  
 اسرار قطعات قرآنی است که بر و در و کار بفضل خود بر شما ظاهر ساخت و این اسرار خاتمه حضرت  
 مجد الف ثانی است که شما را نیز بر آن آگاه ساختند والد ماجد ایشان فرموده اند که رسول خدا  
 صلی الله علیه و سلم ما یخلف من شیء و ناجی من کل سرافاز فرموده اند و آن خلعت قطبیت از شما  
 اقبولیت بود و الله که آن خلعت شما نیز مرحمت شد و قطبیت ارشاد و منصب قومیت بشما  
 مبارک باد الحق که حضرت محمد بن کمالات عالیله مناز بوده اند و عالم از وجود مسعود  
 ایشان بسیار بهر یافت و کعبادت زیارت خرمین شریفین مشرف شده اند مردم آن دیار  
 مثل مردم هندوستان از فیوض ایشان منتفع گردیدند جزاؤه الله خیر الجزا و وفات ایشان در سنه  
 یک هزار و یکصد و چهارده واقع گردید به قطب ارشاد و سعید البیتر حضرت محمد زبیر رحمه الله  
 علیه فرزند اکبر و خلف الصدق حضرت ابو العلی فرزند حضرت حجت الله در وقت خود  
 آفتاب طریقه احمدیه بودند به ولادت با سعادت ایشان بروز دوشنبه پنجم شهر ذی قعد  
 سنه ۱۲۹۳ کبیرا و نود و سه واقع شد لقب ایشان شمس الدین و کنیت ابوالبرکات و اسم مبارک







استفاد رسیده ایشان چیزی زیر لب خوانده برود میدند در میان نفس صحت یافته گویا اثری  
 از مرض بر نوبد و پیاده بخانه اش رفته وفات ایشان در شصت هزار و صد و هفتاد و بیست و هفتم صفر  
 است آنرا کرام ایشان حسبی شده و بنام او کتب بود رحمه الله علیه حضرت محمد صدیق رحمه الله علیه  
 فرزند ششم حضرت عروقه الوثقی محمد محصوم رضی الله عنه ولادت ایشان شصت هزار و پنجاه  
 و هفت است جامع بودند در علم ظاهر و باطن سلوک باطن از والد ماجد خود نموده همه مقامات طریقه  
 احمدیه ترقی کرده اند و بشرق زیارت حرمین شریفین فرستاده بنایات الهیه و تفضلات جناب است  
 بنای صلی الله علیه و سلم مخصوص گردیده اند و در آن دیار قبول یافته با فاد و طالعان پرداخته آخر  
 خلفا خود را در آنجا گذاشته مراجعت نهاده در شاهی جهان آباد سکونت فرمودند و ایشان او را بنی  
 حبیبی و آستانه و خانقاه پیدا آمد و مرید بسیار از ایشان مستفید گردیده و مقامات عالییه رسیدند  
 محمد فرخ پسر پادشاه خجابه ایشان را رادقی و شمس الدین را در علم شریعت ایشان حاضر میشدند ایشان  
 بحال علم و علم و فضل و بذل و روح و تقوی و خلق حسن و حسن انصاف داشتند و صد و یک مقامات شریف  
 عادات بودند وفات ایشان شصت هزار و صد و بیست و هفت است بنای شریف ایشان بسیار بوده  
 و جوار آمار کرام ایشان دفن کردند و در آن وقت از آن جواب اذان از جناب مبارک ایشان  
 سمع میشد رحمه الله علیه قدوة از باب کشف یسین سلطان الاولیا حضرت شمس  
 سیف الدین رحمه الله علیه فرزند پنجم حضرت عروقه الوثقی محمد محصوم رضی الله عنه ولادت  
 ولادت ایشان شصت هزار و پنجاه و پنج واقع شد بعلوم عملی و باطنی از اسوا بر سر است  
 با خلاق نیک موصوف و باوصاف حمیده معروف بودند تحصیل علوم متد و اوله و اوله از جناب الهی  
 خود استفاده کمالات و جمیع مقامات احمدیه نموده قهی مراتب قرب رسیده اند جذبی قوی و تقوی  
 عالی داشتند مردم از توجه ایشان بی اختیار میشدند و ساجدهات گرامی و خداوند و اوقات سالی  
 بوده اند و بنایات رسول خدا صلی الله علیه و سلم بدرجه قطبیت فائز گردیده با جازت والد ماجد و با شاکر  
 غیبی در شاهی جهان آباد تشریف آورده اند و خلق بسیاری بخدمت ایشان رجوع نموده قبول تمام پیر  
 کردند محمد اورنگ نیک عالمگیر پادشاه و شاهزادگان و امار عظام را بخدمت ایشان ارا و آتی و حمید  
 پیدا شده استفاده باطنی از خدمت ایشان نموده اند و ایشان احوال ترقیات باطنی پادشاه خجابه

در شصت هزار و صد و هفتاد و بیست و هفتم صفر  
 حضرت محمد صدیق رحمه الله علیه  
 فرزند ششم حضرت عروقه الوثقی محمد محصوم رضی الله عنه  
 ولادت ایشان شصت هزار و پنجاه و هفت است جامع بودند در علم ظاهر و باطن سلوک باطن از والد ماجد خود نموده همه مقامات طریقه احمدیه ترقی کرده اند و بشرق زیارت حرمین شریفین فرستاده بنایات الهیه و تفضلات جناب است بنای صلی الله علیه و سلم مخصوص گردیده اند و در آن دیار قبول یافته با فاد و طالعان پرداخته آخر خلفا خود را در آنجا گذاشته مراجعت نهاده در شاهی جهان آباد سکونت فرمودند و ایشان او را بنی حبیبی و آستانه و خانقاه پیدا آمد و مرید بسیار از ایشان مستفید گردیده و مقامات عالییه رسیدند محمد فرخ پسر پادشاه خجابه ایشان را رادقی و شمس الدین را در علم شریعت ایشان حاضر میشدند ایشان بحال علم و علم و فضل و بذل و روح و تقوی و خلق حسن و حسن انصاف داشتند و صد و یک مقامات شریف عادات بودند وفات ایشان شصت هزار و صد و بیست و هفت است بنای شریف ایشان بسیار بوده و جوار آمار کرام ایشان دفن کردند و در آن وقت از آن جواب اذان از جناب مبارک ایشان سمع میشد رحمه الله علیه قدوة از باب کشف یسین سلطان الاولیا حضرت شمس سیف الدین رحمه الله علیه فرزند پنجم حضرت عروقه الوثقی محمد محصوم رضی الله عنه ولادت ولادت ایشان شصت هزار و پنجاه و پنج واقع شد بعلوم عملی و باطنی از اسوا بر سر است با خلاق نیک موصوف و باوصاف حمیده معروف بودند تحصیل علوم متد و اوله و اوله از جناب الهی خود استفاده کمالات و جمیع مقامات احمدیه نموده قهی مراتب قرب رسیده اند جذبی قوی و تقوی عالی داشتند مردم از توجه ایشان بی اختیار میشدند و ساجدهات گرامی و خداوند و اوقات سالی بوده اند و بنایات رسول خدا صلی الله علیه و سلم بدرجه قطبیت فائز گردیده با جازت والد ماجد و با شاکر غیبی در شاهی جهان آباد تشریف آورده اند و خلق بسیاری بخدمت ایشان رجوع نموده قبول تمام پیر کردند محمد اورنگ نیک عالمگیر پادشاه و شاهزادگان و امار عظام را بخدمت ایشان ارا و آتی و حمید پیدا شده استفاده باطنی از خدمت ایشان نموده اند و ایشان احوال ترقیات باطنی پادشاه خجابه

جناب والد ماجد سر و صد شدند که ولایت لطیفه اخفی بروی بسا علیه دارد و حضرت بنظر کشفی تصدیق  
 می فرموده اند و او اسلم شدند و در مکتوبی بایشان نوشته اند که نزول شما اتم ظاهر میشود و این  
 ارشاد و وصول فین بخلق الله اثر است نوشته بودند که پادشاه بدار تقیین خود را صفت علم فرستاده  
 از مطالعه آن تقیها نمود نزدیک بود که رقص کند حق سبحانه از برکات این صفت بزرگ بهره نام خطا  
 آنکه قریب چهل و یک انتی امر معروف و نهی منکر تقی می نمودند که هیچ شیخ نکرده حتی که در زمان  
 ایشان در بند بخت شایع نبود حضرت ایشان ایشان را بلقب محققین و کاشفین سرافراز شدند  
 روزی پادشاه ایشان را به قبول دعوت تحلیف نموده ایشان را باتباع سنت مصطفوی اجابت  
 فرمودند آناد قلمه تصویرات بر سنگ دیوار ترشیده شده بود ایشان در رفتن قلمه توقف نمودند  
 پس حکیم پادشاه تصویرات را بشکند تا ایشان درون قلمه شریف فرما شدند و همین صحبت  
 مبارک ایشان پادشاه را نفی بسیار در ترویج شریعت و منع بدعت پیدا آمده بود و کمال اتباع سنت  
 و زید و در پیرانه سالی بحفظ کلام الله شریف پرداخته و اختیار ایل اختیار کرده و حضرت شیخ اشوک  
 ظاهر نیز بسیار بود امار و سلاطین قدرت نه شدند که بجنور ایشان بنشینند با ادب تمام  
 دست بسته ستاده میبودند و لباسهای فاخره نیز می پوشیدند یکی را در دل انگاری آمده که  
 ایشان بکبر بسیار دارند ایشان با شراف باطن فرمودند بکبر باطل کبر بایمی اوست جل جلاله  
 یکبار از چهار صد کس موافق رغبت و فرمایش هر یک از خانقاه شریف ایشان هر روز وقت  
 طعام عنایت میشد و هزاران هزار مردم از ملوک و صعلوک از فیوض ظاهر و باطن از ایشان  
 منتفع گردیدند و کامل و مکمل شدند جزا و جزا از آنجا که امانت از ایشان بسیار ظاهر میشدند  
 شبی در ابدار احوال وقت تجد آواز فی بگویش ایشان رسیده بسیار متاثر شده بودند و فدا  
 و ضری سخت بدست ایشان رسید فرمودند مردم را بیدار میگویند بیدارید و اینها اند که بر آواز سما  
 ضبط خود می نمایند مجرومی از خدمت ایشان التماس عام نموده چیزی زیر لب خوانده برود میدند  
 فی الحال شفا یافته مگر حتی بر جاده و جلال ایشان در خواب دید که او را احسان گرفته چوبها  
 میزنند و میگویند که تویی که دهی حضرت شیخ خضره بد کرده او محبوب خداست از شدت ضرب  
 بیدار شد و توبه کرد و مرید شد وفات ایشان در شصت هزار و نود و پنج است

در شصت هزار و صد و هفتاد و بیست و هفتم صفر  
 حضرت محمد صدیق رحمه الله علیه  
 فرزند ششم حضرت عروقه الوثقی محمد محصوم رضی الله عنه  
 ولادت ایشان شصت هزار و پنجاه و هفت است جامع بودند در علم ظاهر و باطن سلوک باطن از والد ماجد خود نموده همه مقامات طریقه احمدیه ترقی کرده اند و بشرق زیارت حرمین شریفین فرستاده بنایات الهیه و تفضلات جناب است بنای صلی الله علیه و سلم مخصوص گردیده اند و در آن دیار قبول یافته با فاد و طالعان پرداخته آخر خلفا خود را در آنجا گذاشته مراجعت نهاده در شاهی جهان آباد سکونت فرمودند و ایشان او را بنی حبیبی و آستانه و خانقاه پیدا آمد و مرید بسیار از ایشان مستفید گردیده و مقامات عالییه رسیدند محمد فرخ پسر پادشاه خجابه ایشان را رادقی و شمس الدین را در علم شریعت ایشان حاضر میشدند ایشان بحال علم و علم و فضل و بذل و روح و تقوی و خلق حسن و حسن انصاف داشتند و صد و یک مقامات شریف عادات بودند وفات ایشان شصت هزار و صد و بیست و هفت است بنای شریف ایشان بسیار بوده و جوار آمار کرام ایشان دفن کردند و در آن وقت از آن جواب اذان از جناب مبارک ایشان سمع میشد رحمه الله علیه قدوة از باب کشف یسین سلطان الاولیا حضرت شمس سیف الدین رحمه الله علیه فرزند پنجم حضرت عروقه الوثقی محمد محصوم رضی الله عنه ولادت ولادت ایشان شصت هزار و پنجاه و پنج واقع شد بعلوم عملی و باطنی از اسوا بر سر است با خلاق نیک موصوف و باوصاف حمیده معروف بودند تحصیل علوم متد و اوله و اوله از جناب الهی خود استفاده کمالات و جمیع مقامات احمدیه نموده قهی مراتب قرب رسیده اند جذبی قوی و تقوی عالی داشتند مردم از توجه ایشان بی اختیار میشدند و ساجدهات گرامی و خداوند و اوقات سالی بوده اند و بنایات رسول خدا صلی الله علیه و سلم بدرجه قطبیت فائز گردیده با جازت والد ماجد و با شاکر غیبی در شاهی جهان آباد تشریف آورده اند و خلق بسیاری بخدمت ایشان رجوع نموده قبول تمام پیر کردند محمد اورنگ نیک عالمگیر پادشاه و شاهزادگان و امار عظام را بخدمت ایشان ارا و آتی و حمید پیدا شده استفاده باطنی از خدمت ایشان نموده اند و ایشان احوال ترقیات باطنی پادشاه خجابه



مزار مبارک در بلد سیستان است و حضرت ایشان جد پنجم حضرت والد ماجد اند و از پنجانی و طریقی  
 شدند پس اول طریق خلفای ربانی نمایم بدانکه حضرت ایشان از خلفای بسیار بودند چون صدر  
 صدر الدین که جذب قوی داشتند و شیخ ابوالقاسم که صاحب مقامات عالییه بودند و شاه عباس  
 بشتی که عالمی بودند و شاه عیسی که ارشاد کثیر یافتند لیکن سلسله نسبت حضرت والد ماجد  
 بواسطه جناب سید نور محمد میرسد ایند بعضی مناقب اویشان نوشته می شود به حضرت سید  
 السادات سید نور محمد بدوینی رحمه الله علیه جامع بودند در علم ظاهر و باطن کسبات  
 سلوک از حضرت شیخ سیف الدین نموده اند و بخدمت حافظ محمد حسن صاحب خلیفه حضرت خواجه محسن  
 رضی الله عنه سالها تحصیل فیوض نموده بحالات ارجمند و واردات بلند رسیده اند کمال درج  
 و تقوی و اتباع سنت امتیاز داشتند و در متابعت و آداب و عبادات مصطفی صلی الله علیه و سلم  
 بنایت اهتمام می نمودند کتاب سیر و اخلاق نبوی همواره پیش خود داشتند و موافق آن عمل  
 می آوردند یکبار خلاف سنت بامی راست در کتبت انچه بنامند تا سه روز در احوال باطن قیصر  
 رو نمود و بتضرع بسیار به نسبت تبدیل شد ایشان را در اوسط احوال استغراقی قوی دست آمد  
 تا پانزده سال بهم افتاقی نبود مگر وقت ادای فرائض نماز در آن حال تخفیفی میشد باز منسوب  
 الاحوال میگردد و در کتبه اعتیاد نیک می نمودند بدست مبارک خود و ثواب چند روزه بخت  
 وقت شدت گرسنگی پاره از آن عذره بمراقبه میرفتند از کثرت مراقبه پشت ایشان خرم شد و بوی  
 میفرمودند سی سال شد که تعلق طبیعت بذوق کعبیت آغذیه نموده است و در وقت حاجت  
 هر چه بیشتر میشود و میخوریم طعام اغنیا هرگز نمی خوردند که اکثر آن از خلعت شبیه خالی نیست یکبار طعام  
 از خانه دنیا داری بخدمت ایشان آمده بود فرمودند درین خلعت معلوم میشود از روی نوازش  
 جناب مرزا صاحب قبله را که اصل خرقه و اجازت طریقه از ایشان دارند فرمودند شما نیز  
 درین طعام غور نمایند بخدمت متوجه گردیده عرض نمودند که طعام از وجهی است که سبب  
 عفوئی و ظلمتی در آن راه یافته اگر کتابی از خانه دنیا داری بجا ریت مطالبید تا سه روز مطالبه  
 آن نمی نمودند که خلعت صحبت اغنیا بخت و آبروی آن بجهت است بعد از زوال خلعت که از برکت  
 صحبت مبارک می شد مطالبه آن میفرمودند روزی زنی بخدمت ایشان عرض نمود که دختر مرا

مراجعیان گرفته بودند بسا عملیات نموده ام هیچ فائده نشد در بیاب توجه باید فرمود ایشان تا دیری  
 مراقبه نموده فرمودند که فلان وقت دختر تو خواهد آمد بچنان واقع شد از آن دختر پرسیدند که  
 ماجرای خود بگو گفت در صحرائی بودم بزرگی دست مرا گرفته اینجا آورد کسی چه سکوت و مراقبه از این  
 پرسید که چرا فرمودی دختر خواهد آمد فرمودند اینجا بجناب الهی نمودم که اگر دعا و توجه مرا اثری  
 در چهار آن دختر توجه نموده آید هر عمل ایشان موافق رضای الهی بود رضی الله عنه یکبار بیک  
 فروشی دوکان قریب مکان ایشان نموده بود فرمودند خلعت آن نسبت باطن را که در ساختن خلعت  
 رفته و کائنات را بخت بر داشتند فرمودند که احوال باطن زیاده ترکد شد که بواسطه احتیاج خلعت  
 شرع واقع شد اول او را ازین عمل توبه برفق باستی داد اگر تاب نمی شد باز شدت و درشتی  
 می نمودند فرمودند تا ویرا بعد بخل بسیار حاضر آوردند حضرت ایشان هفتای عزیزان نموده  
 بملطف تمام فرمودند که پیشه خلاف شرع خوب نیست پیشه مباح اختیار باید نمود و زری باو عنایت نمود  
 نذر خوانند وی تاب گردیده یکی از مخلصان شد یکی از مخلصان ایشان احوالی نفسانی خواست  
 که بمقام بصیرت خدا سازد صورت ایشان در میان حائل شد زن از دهرت بگریخت و آن مخلص توبه کرد  
 تا چند روز از دامت از حضور ایشان محجوب بود و کس از ایشان طریقه خوهند ایشان توبه نمود  
 فرمودند که در حقیقه شما خلعت است یکی تاب شده طریقه گرفت و دیگر بسبب ابا از حقیقه بد از طریقه  
 محکوم گشت جناب مرزا صاحب قبله میفرمودند آنس که عزیزان زیارت حضرت سید نکردند  
 اگر او شان امیدند بقدرت کامله الهی ایمان تازه می نمودند که بر خلق بچنین ارباب کمال  
 قادر است و هرگاه که ذکر ایشان میکردند چشم پر آب میشدند و میفرمودند که مکشوفات ایشان  
 بسیار صحیح مطابق واقع می بود بلکه توان گفت که ما مردم را بدیده سرانچنان محسوس نمی شود  
 که ایشان را چشم دل معاینه می گشت روزی زیارت مرزا پیر صحبت خود حضرت حافظ محسن  
 دیدند که فقط در پوست کت پا و کفن آنجا خاک اثر کرده و باقی پاک و صاف از ایشان هفتاد کرد  
 فرمودند سببش اینکه یکبار قدم بر سنگ بیگانه بامید اجازت مالک او نهاده بودم روزی  
 بر یکی از نامحرمان در راه نظر افتاده همین که بصورت پر نور رسیدیم فرمودند از شما خلعت زیاده معلوم  
 میشود شاید نگاه بر نامحرمی افتاده است روزی در راه ملاقات به شراب خوار شد فرمودند که



امروزه در باطن شما خلعت شراب بنظر در می آید شاید بنا بر این نمرود و چارشت می وفات ایشان باز  
 ذی قعدة ۱۳۳۵ کهنه از و یکصد سی و پنج هجری است قیوم طریقه احمدیه نجفی شش بنویس فرید العیصر  
 والد توران شش الدین حبیب الله حضرت میرزا جان جانان بنظر شهید رضی الله  
 از سادات علوی اندلب شریف ایشان به بیت و هشت واسطه توسط محمد ابن حنفیه بابیر المومنین  
 علی کرم الله وجهه میرسد ولادت در ۱۳۳۵ هزار و یکصد و یازده یا ۱۳۳۶ زیاده واقع شده  
 آثار رشد و هدایت از ناصیه مال ایشان ظهور و هشت و انوار فهم و ذکا از جبین همین می درید  
 نه ساله بودند که حضرت ابراهیم علیه السلام را در خواب دیدند عنایت بسیار بر حال ایشان بصر و  
 دشتند و در آن وقت هرگاه ذکر حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه می آمد صورت ایشان  
 حاضر میشد بارها ایشان را بحیثیم سر زیده اند و همچنین از زیارت حضرت محمد الف ثانی شریف  
 شده اند شور عشق و ذیل تمام بظاهر جمیله مایه طینت ایشان بود عقل شش ساله و آغوش و آغوش  
 بودند که زن جمیله ایشان را در کنار گرفت جلوه بهایش ایشان را از جا بردی و دیدار او قرار دیگر  
 و در مخارفتش گریه می کردند و پنج ساله بودند که آواز عاشری ایشان بزرگ با اتفاقا و در مردم  
 مشهور گشت که این طفل مزاج عاشقانه دارد والد ماجد ایشان در تعلیم و تربیت اهتمام نموده و  
 آداب بادشاهی و فنون سپاه گری صنایع هنر و ری ایشان تعلیم نموده و گفته که اگر شما امیر  
 میشوید قدر را باین هنر خواهید شناخت و اگر چنانکه دل می خواهد فقر و ترک اختیار میکند طینت  
 باطن پیشه و هنر خواهد افتاد پس ایشان را در هر فن مهارتی تمام پیدا شد هر که با ایشان ملاقات  
 سینود با ستادی ایشان در فن خود اقرار میکرد و قطع سر ذیل به پنجاه طرز میباشند و اگر بیت  
 کس شمشیر کشیده بر ایشان حمله می آوردند و در دست ایشان یک چوب می بود یک کس نجفی  
 با ایشان نمی توانست رسانید با کجمله به تحصیل کمالات غایبی علوم مقول و مقول و فروع  
 و اصول بجز جبهه ساگی جذب باطنی خدمت حضرت سید نور محمد باطنی را رسانید و در هر مرتبه  
 نقشند به محبتیه تحیت نمودند و از تاثیر کیتوبه ایشان لطائف حسیه جاری شد و خود را  
 در آینه بصورت ایشان یافتند پس بچین صحبت آنحضرت در اندک مدت خواب و غور بر می شد  
 سر و پا برهنه در ویرانه می گشتند در شدت جوع باز که از برگ درختان اکتفا می کردند

میکردند تا مدت چهار سال خدمت ایشان استفاده کرده با جازت تعلیم طریقه و تبرک خرقه شریف  
 مشرف گشتند و بعد از واقعه ایشان اقتباس انوار از مزار مبارک شش سال نمودند و معالمت با جبهه  
 ثلثه افتاد پس با اشاره ایشان که استفاده از قبور دستور نیست پیش بزرگی از انجیا باید رفت  
 پیش حضرت شاه گلشن هم و حضرت خواجه محمد زبیر رحه اظهار طلب نمودند و بسبب عذر ایشان استفاده  
 حاصل نشد پس بخدمت حاجی محمد فضل خلیفه حضرت حجت الله که تا ده سال استفاده از ایشان  
 و دوازده سال از حضرت شیخ عبدالاحد نموده بمقامات عالییه رسید و بودند و یکی ازین بزرگ  
 بزرگ در حق ایشان فرموده بودند آنچه در سینه ما از پیران کبار رسیده بود تمام و کمال  
 در باطن شما افکار داریم تا بیست سال در ضمن سبق حدیث فوائد بسیار در ظاهر و باطن حاصل نمود  
 و در عرض نسبت قوی بهم رسانیدند میفرمودند ایشان را در ذکر حدیث و نسبت رسول خدا  
 صلی الله علیه و سلم ستغراقی دست میداد و نسبت کمالات و رعایت وسعت و کثرت انوار جلوه گر  
 میکردید و التفات بنوی صلی الله علیه و سلم مشهود میگشت پس ایشان شیخ احمد بیست  
 از روی صحبت پیر فقیر اند و بخدمت حضرت حافظ سعد الله که از کمال خلفای حضرت محمد صلی  
 بودند و تاسی مثال بالترام صحبت ایشان بوده بمقامات عالییه رسیدند و لقب ایشان در خانقاه  
 سید القوفیه بود رسیده خدمت کفرش برداری ایشان تا دوازده سال اختیار نموده و فوائد بسیار  
 و دست نسبت باطن حاصل نمودند و در بندت سابقا ایشان انبیا کیتوبه سر فراز فرمودند که از  
 و کبر سن که زائد از هشتاد شده بود و طاعت توبه نداشتند و از تجمیع حضرت ایشان بخدمت شیخ  
 ایشان حضرت شیخ محمد عابد رجوع نمودند میفرمودند که ولایات ثلثه و کینیات و علوم و دار و ادات  
 آن از حضرت سید قدس ستره حاصل شده و کمالات ثلثه و حقان جمع و تخیل و توجیهات حضرت شیخ  
 و در صحنه جنت مثال کسب کردیم بعد از آن بار دیگر از ابتدا تا انتهای بهت کمال بسیر کردی از جمیع  
 مقامات گذرانیدند و در کینیات و کمالات هر مقام قوت دیگر بهم رسیدند بجهت اجازت فائز ان  
 انوار می خدمت ایشان عرض نمود فرمودند شما با جازت انجا ندان از جانب رسول صلی الله  
 علیه و سلم سر فرازی نمایم و بجانب سرور عالم صلی الله علیه و سلم نشسته اند و نیز ابر ایشان مراقبه  
 نمود و دیدم که حبیب خدا صلی الله علیه و سلم در بارگاه عالی با اصحاب عظام و اولیای کرام رضی الله



لغالی غنیمت شسته اند و حضرت خوش انگیزان در حضور پر نور الهیاده حضرت شیخ نجاب مبارک عرض نمودند که مرزا جان جانان امیدوار اجازت خاندان قادریه اند فرمودند و درین امر سید عبد القادر گرامی گویند پس ایشان اجابت التماس شیخ نموده بطای تبرک خرقه اجازت بنده را بمنزله فرمودند و بنده در باطن خود برکات آن احساس نمود و سینه امیز گردید پس حضرت شیخ فخر با اجازت طریقه قادریه و چشمتیه و سهروردیه سرخراز فرمودند و بصمیمیت خود نیز متنازع کردند و از ولایت ابراهیمی بولایت محوی رسانیدند دیدیم که سرور عالم صلی الله علیه و سلم در مقابل غیر شسته اند بازمی بینیم که بجای آنحضرت تشریف میدارند و بجای حبیب خدا غیر شسته است بازمی بینیم که در هر دو جا رسول خدا تشریف میدارند صلی الله علیه و سلم بازمی بینیم که بزرگترین اکبر روضه شسته است روزی به خدمت حضرت شیخ حاضر بودم در باره فقیه فرمودند و واقاب مقابل یکدیگر شسته اند که از غایت شوقان انوار انبیا یکی از دیگری نتوان نمود اگر متوجه تربیت طالبان خدا میشوند عالمی را منور میارند روزی از غایت ترشح زانو بوس غیر نموده فرمودند مثل ایشان در صحابان کسی نیست از غایت محبت که شمار با خدا در رسول صلی الله علیه و سلم ثابت است ترویج طریقه توجیهات شما خواهد شد از جانب الهی لقب شما شمس الدین حبیب الله حاشا شده و تربیت بعضی اصحاب خود را و الله غیر نموده روزی حضرت سید زکریا بنده درست کرده نهادند و فرمودند شمار نجاب الهی قبول تمام است حضرت حاجی محمد فضل تعلیم بنده است می ایستادند که تعلیم کمالات نسبت شمار می کنم حضرت حافظ سید احمد میفرمودند که شما بجای قبله گاهان هستید و حضرت شاه ولی الله محدث رفته الله علیه میفرمودند که دنیا مثل کف دست پیش روی ما است در وقت مثل حضرت مرزا جان جانان در هیچ قلم و شهر نیست با کلمه بعد اشتغال مشایخ ربه میسرند غرض از وجود مسعود ایشان زینت یافت و ترویج طریقه علیه بذات مبارک ایشان قیام گرفت طالبان خدا از هر طرف بخدمت ایشان رجوع آوردند و از ده سال کمال شصت بر سن نبوی طریقه احمدیه میسند آرای شیخی بوده عالمی را از فیض باطن منور و مستفیض فرمودند میفرمودند عمل بفرمیت نمودن و تقوی گزیدن در بنوقت سخت متعذر است که معاملات تباه شد و عمل موافق شرع گویا موقوف شده اگر بر طبق فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید و از بدعت اجتناب کرده شود بسیار غنیمت است میفرمودند اشتغال طریقه بجهت حصول غلبه محبت الهی است گاهی غرض

فقط محبت محض موجب بود و الا دوام ذکر بشرائط آن فرض طریقه دوستان خداست بترک جمیع مرادات کثرت ذکر می باید دل بی ذکر کثرتی کشاید هرگاه که بختی یا بخودی دست دهد محبط آن باید پرداخت و اگر رو بخوا آرد باز ذکر تجرع و افقار تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد تا که کفایت دوام پذیرد میفرمودند حاصل این همه تحفقات تهذیب اخلاق است بر طبق مکارم اخلاق رسول کریم صلی الله تعالی علیه آله و سلم بحضرت کائنات مکرم اکابر کثرت حدیث شریف است میفرمودند یکبار بی زاد و راحله بسفر میفرستم الله تعالی در هر منزل از دست بیگانگان سامان ضروری بیهیامی نمود ناگهان در راه با منی شدید نازل شد هوا سرد بود و رفقا را ایدار کشیدند و عمار نمودم آنجا باریان گرد و برگردن میبارد و ما باریقان خشک بنیزل رسیدم آنچنان افتاد شد روزی حضرت حافظ سید احمد رحمه الله از مدینه من محمد رفیع پرسیدند که طریقه از که گرفته گفت از بزرگان خود مرا غیرتی آمد و سخت ناخوش شدم دیدم که مشایخ طریقه تا حضرت ابی بکر صدیق رضوان الله علیهم از وی گشتند و در دهنه روزها کشیدند همچنین چند بی اب سرائی گستاخیهای خود بافتند میفرمودند مزاج فقیه سازک است و غضب در نهایت شدت و آهنگی شایان هدایت و ارشاد نیست ساها دعا نمودم تا الله تعالی تندی غضب مرا کند فرمود کشف مقامات آئینه مطابق نفس الامر و شستند و آنچه از کشف گوئی و کشف قلب و کشف قیور بیان می فرمودند مطابق واقع بود بعضی از افاضان بر اشارات حضرت ایشان اکار می نمودند ایشان بجز فرست در یافته فرمودند که اگر شمارا ماوریت یکی از قدمای اکابر دین مقرر نمایند تا روح او ظهور نموده بر حجت این بشارات شهادت بدهد عرض نمودند که اگر سرور عالم صلی الله علیه و سلم تصدیق فرمایند بصدق نزدیک تر گرد حضرت ایشان فائمه بر هیچ پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم خوانده باصحاب خود متوجه نشستند و درین توجه اهل مراقبه راغبینی دست داد سرور کائنات علیه فضل صلوات و تسلیات ظهور نموده منکر از انحراف فرمودند که بشارات مرزا صاحب همه صحیح است حضرت حاجی محمد فضل میفرمودند که مرتبه طبیعت بزرگ است غایت کردند در بنوقت بدایر طریقه ذات ایشان است آنجا هزاران مردم از حضرت ایشان طریقه گرفته بدوام ذکر خدا اشتغال نمودند و قریب دو صد کس با اجازت و خلافت مشرف شده بیدایت راه مولا پرداختند و پنجاه کس بنهایت مقامات اخذیه رسید مقتدا می ابرای طریقه گردیدند



ابن و شرف علیا حضرت مولوی شاد الله بانی بقی رحمة الله علیه بنده و ملازم  
 ربانی در علوم عقلی نقلی بنحصر تمام و در فقه و اصول بمرتبه اجتهاد رسید صاحب تصانیف مفیده  
 از تفسیر و حدیث و فقه و تصوف تمام سلوک بنظر فقه و در پنجاه توبه حضرت ایشان بانجام رسانیده  
 در عمر پنجاه سالگی طریقه از خاوند باطن گشته هدایت و ارشاد را روحانی بخشید از حضرت ایشان بکمال  
 بکمال الهی گشتند حضرت ایشان میفرمودند نسبت ایشان بالنسبت فخر و توفیق و ایست  
 و در عرصه و قوت متفاوت ایشان بنحوی غیر اند و از روی دیانت و تقوی روح بکمال مرتفع گشت  
 متوجه طریقت ملکی صفت که ملائکه تعظیم ایشان میدانند اگر حق تعالی در روز قیامت از بند و پرست  
 که بدرگاه ما چه نموده آوردی سخن گفت شاد الله بانی بقی را انتهی به و برادر ایشان مولوی فضل الله  
 و پسر ایشان مولوی احمد الله که بحالات ظاهر و باطن مثل پدر خود بود و توشیح محمد مراد که تا بیست  
 و پنج سال استفاده نموده حضرت ایشان میفرمودند که در صحاب من در رفعت نسبت کسی با ایشان  
 مساوات ندارد و تیسر علیهم السلام گنگو بی که سلوک احمدیه تمام نموده تمام عمر بسر جو شیهای محبت  
 بسر برد و توشیح مراد الله عرف غلام کاکی که در علم و عمل مثالی عالی داشتند و در ملک بنگاله  
 ارشاد کثیر یافته و توشیح محمد احسان و برادر ایشان شیخ غلام حسن و توشیح محمد منیر که حضرت  
 ایشان میفرمودند که نسبت ایشان بسیار قوی است اگر قطب وقت باشد از ایشان ستاده نماید  
 و مولوی قلندر بخش و تیسر علیهم السلام و مولوی شاد الله سبیل که در لایحه سبیل ارشاد یافته  
 و تیسر عبد الباقی که بکمال مثال متابعت تمام داشتند و خلیفه محمد حیل که در حاج اراخ من حاضر  
 و باطن ممتاز بود و حضرت شاد الله بیک از اولاد امام ربانی رحمة الله علیه که بر طریقه احمدیه  
 سخت مستقیم بودند که کفار کجایان که در از منبر که سبزه را خراب نمودند و هستند که نفس ایشان  
 از قبر برآند ایشان دستی بر سر یکی زدند فی الفور پاک شد و دیگران بکجایتند و شاه و شاه عالم  
 و شاه رحمة الله که بجهت بی موصوف بودند و تیسر حسین خان که حضرت ایشان میفرمودند که  
 تیسر حسین از اولاد اجداد اکبر و جان بانان صغیر است و برادر ایشان میر حسین خان تیسر علی  
 صخر عرف میر محمد و محمد حسن عوب که در باره ایشان ارشاد شده که در تمام عمر کسی را ندید  
 و بجا پیراه مولی نزد خیر آمده و آن محمد حسن عوب بود قائم العیال صاحب امین و بزرگوار

بار تلیل سانی و ده هزار لغتی و اثبات و هزار بار سوره خلاص و در روز و دقیقه و ساعت  
 و محمد قائم کشمیری و مولوی قطب الدین و مولوی غلام محیی بیاری صاحب تصانیف دقیقه  
 و مولوی غلام محیی الدین و مولوی نعیم الله بزرگنجی که در وطن خود مرجع طالبان گردیدند  
 و مولوی کلیم الله بنگالی و تیسر روح الامین که در حق ایشان فرمودند که وی محمدی الشرب  
 است و نسبت قوی دارد و آخوند نور محمد قدساری و ملا نسیم و ملا تیمور صاحب ارشاد کثیره و غیرهم  
 رحمة الله علیهم اجمعین و حضرت ایشان در هنگام جوانی بتحریک شور عشقی که نمک خمیرشان بود  
 ناله های موزون میکردند و آن تقریب نام خود را بشاعری برآورده بودند و بتجلیف بعض عزیزان  
 و دیوان غزلیات هم جمع فرمودند بهجت برکت یکمزل تمام و چند اشعار مفرق از این نقل می نمایم غزل

از آن ببلوی خود جامیدم این پنج محبت را	که غیری من پناهی نیست در عالم مصیبت را
قتل از شهیدان گشت خونی و دام میگردد	که تا رنگین کند بسنگامه روز قیامت را
بنا که در خوش روی بنجا که خون خطین	خدا رحمت کند این عاشقان پاک طبیعت را
نیکو و باطن ابل سفازنگان نظر باز	تقریب نیست هرگز در دل آئینه صورت را
و باغ دل در بنجا گاه گاهی چاق میگردد	خدا آباد تر سازد خرابات محبت را
ملف کرد دست این دل حق صحبت های دیرنیم	بزم خود نخواهی اوج این بی مروت را
بجای سنگ افشان بارهای شیشه باید زد	چو مرز از منظر دیوانه نازک طبیعت را

شعر

ششم عاقبت چون آفتاب از هرزه گردیدیا	سیه کردم باندک چشم پوشی روی دنیا را
تا جراحین دزد از راه دور آورده است	از برای داغ دل آتش ز طور آورده است
کی بجوئی سر آشوب می آید فتنه	بر سر نازش نیاز بازور آورده است
هزار عمر فدا می دمی که من از شوق	بنجا که خون طیم و گوشتی از برانگی من است
حیف درد یک بخود تنگ مدا و برداشت	بهر جانی نتوان ناز مسیحا برداشت
نفس منظر چه زکوبت گذرد چشم پوشش	آخر این مرده بهانست که بسیار تو بود
نوبهار آمد مرا زنجیر در گلشن کسبید	دوستان سال تدبیرم بطور من کسبید



بیت خاک بیکان منت کن شمع و چراغ  
 مرا یگانگی از خلق با حق آشنا کرده  
 دل آرد بر خم آورد آخر نامه زارم  
 ز کس از تربت من رسته و خوابان گویند  
 که قاریات از بهر آن زلف گره گیرم  
 از دوا هرگز نخواهد رفت آزار دلم  
 مذیب عشق جدا مشرب عشاق جداست  
 نگاهت تو آزا که مستفید کند  
 اینکه منظر کینفس بر گریه بشم یا دیت  
 انفعال جرم بهتر از غرور و طاعت است  
 ز تاثیر محبت در ویش کریم با منظر  
 تا زنج خود پرستیده امی آسوده  
 ز عشق او بدانی گیتی نشووم منظر  
 امید قتل دلم را خطر آب رساند  
 منظر بچشم نیم نگاهم که میکشد  
 قربان ذوق منظر دیوانه ام که دوش  
 خدای همت آن قاتلم که لب از مرگ  
 بوج تربت من بافتند از غیب خسته ی

شهادت حضرت ایشان وقت نماز مغرب شب عاشورا ۱۱۹۵ هجری قمری واقع گردید  
 که از عاقلان حکیمان کائنات تشییع گشتند و خاک ابرشاد و غوث ابدال  
 و او تاج محمد و مائه اثنائه عشر نائب خیر البشر حضرت سیدنا و مولانا حضرت  
 شاه عبدالعزیز شاه غلام علی رضی الله عنه در ولادت ایشان در سنه ۱۱۵۱ هجری  
 بمکه از قریه بنی نجره در قریه بنی نجره از قریه بنی نجره از قریه بنی نجره

برای سب شریف حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه الشریف میرسد و الله ایشان قبل ولادت  
 حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه الشریف بخواب دیدند که میفرمایند نام بخت نام من نهید آنرا ولادت  
 و انوار هدایت از جبین مبارک درخشان بود و بعد تحصیل علوم دینی از حدیث و تفسیر و فقه بمرسب  
 و دوسالگی اخذ طریق شریف از حضرت شهید نمودند و بکمال ریاضات و مجاهدات شاقه که گفته بود یا  
 بنسروخت زیر سر و قناعت بر آب شور و قناعت و کثرت اذکار ده هزار مرتبه و ثبات و ده جزو کلام محمد  
 و تکیل لسانی و ستم ذات و درود و استغفار بیشمار تا پانزده سال در حلقه ذکر و مراقبات  
 مواظبت نموده با جازت و خلافت مطلقه از حضرت ایشان شرف گشتن میفرمودند نسبت باطن  
 چنان قوی بوده که تمام مسجد جامع پر از نور میشد و همچنین در هر کوه چه می گذشتیم و اگر بر فراز  
 غریزی میرفتیم نسبت بکثرت یکتا حضرت صلی الله علیه و سلم را دیدم فرمودند نام تو عبد  
 و عبد الهیمن است و فرمودند هر که با محبت دارد و در و زخ خواهد رفت یکتا حضرت محمد علیه الرحمة  
 شریف آورده فرمودند تو خلیفه من هستی یکتا حضرت خواجه نقشبند رضی الله عنه شریف آورده  
 در پیراهن من داخل شدند یکتا سیده النصار رضی الله عنها در مکان آمده فرمودند من برای تو  
 زنده شده ام و آمده ام یکتا ملهم ساختند که منصب قیومیت تو عطا شد و روزی الهام شد  
 که از تو طریق جدید بر آمد الحق که وجود با وجود حضرت ایشان مثل حضرت شهید آیتي شد  
 از آیات الهیه و رحمتی از جمتهای نامتناهی عالم مرده از توجهات آن سیما وقت زندگی  
 دوباره یافت و فیض ارشاد و هدایت ربع مسکون را در گرفت هزاران علماء و صلحا را زانجام  
 بعیده از اقصای خطا تا غایت زمین مغرب بخدمت شریف شتافتند یعنی بحکم آن سرور  
 صلی الله علیه و سلم پستمانه علیا رسیدند مثل حضرت مولانا خاں رومی و شیخ احمد گروی  
 و سید اسماعیل مدنی و بعضی بدلات بزرگان بیت نمودند و برتی ذات مقدس در خواب  
 دیده مشرف شدند و قبولیت تمام و مرجعیت خاص و عام پیدا شد عاقلان و کبار و بزرگان حضرت  
 شهید بنام نمودند قریب دو صد کس کم و بیش در خانقاه شریف می بودند کفاف ایشان  
 بود و حسن حضرت ایشان بیایمی شد با وجود چنین جاه و جلال انکساره توابع سجده می بود  
 که میفرمودند سگی که بنجانه من می آید میگویم آبی من کیستم که دوستان ترا وسیله گردانم بر این

در هر کوه چه می گذشتیم و اگر بر فراز غریزی میرفتیم نسبت بکثرت یکتا حضرت صلی الله علیه و سلم را دیدم فرمودند نام تو عبد و عبد الهیمن است و فرمودند هر که با محبت دارد و در و زخ خواهد رفت یکتا حضرت محمد علیه الرحمة شریف آورده فرمودند تو خلیفه من هستی یکتا حضرت خواجه نقشبند رضی الله عنه شریف آورده در پیراهن من داخل شدند یکتا سیده النصار رضی الله عنها در مکان آمده فرمودند من برای تو زنده شده ام و آمده ام یکتا ملهم ساختند که منصب قیومیت تو عطا شد و روزی الهام شد که از تو طریق جدید بر آمد الحق که وجود با وجود حضرت ایشان مثل حضرت شهید آیتي شد از آیات الهیه و رحمتی از جمتهای نامتناهی عالم مرده از توجهات آن سیما وقت زندگی دوباره یافت و فیض ارشاد و هدایت ربع مسکون را در گرفت هزاران علماء و صلحا را زانجام بعیده از اقصای خطا تا غایت زمین مغرب بخدمت شریف شتافتند یعنی بحکم آن سرور صلی الله علیه و سلم پستمانه علیا رسیدند مثل حضرت مولانا خاں رومی و شیخ احمد گروی و سید اسماعیل مدنی و بعضی بدلات بزرگان بیت نمودند و برتی ذات مقدس در خواب دیده مشرف شدند و قبولیت تمام و مرجعیت خاص و عام پیدا شد عاقلان و کبار و بزرگان حضرت شهید بنام نمودند قریب دو صد کس کم و بیش در خانقاه شریف می بودند کفاف ایشان بود و حسن حضرت ایشان بیایمی شد با وجود چنین جاه و جلال انکساره توابع سجده می بود که میفرمودند سگی که بنجانه من می آید میگویم آبی من کیستم که دوستان ترا وسیله گردانم بر این







در آنجا مجاز و مستفید حضرت ایشان نباشند هزاران را با جازت طریقه مشرف ساختند و صد بار  
 بمقامات عالیہ طریقه رسانیدند مقرر نمودند که اگر چه هزاران کس ازین ناچیز با جازت و خلافت رسیدند  
 اما حقیقت خلیفه من است که دست و پایی جویده باشد و دوام ذکر و پرده نیت و خلاق حسنه و  
 عدم چون و چرا بر مجاری قضا و رضا و تسلیم و توکل داشته و الا غمی و خودی کتب کرده است و طریقه  
 بدنام ساخته و مشایخ را عار لاحق کرده چون عمر شریف ایشان پیش نهاد و دور رسید درین مدت  
 مرصن بوسیر و خارش حضرت جد امجد را که خلیفه اول ایشان بودند برای جانشینی خود با کید تمام  
 طلب نمودند و در بروئی خود قائم مقام خویش ساختند و بیست و دویم صغیر به اشراف در پیش  
 اقصیا<sup>۲۳</sup> شصت هزار و دوصد و چهل در کمال استخراق مشایخ حق ازین دایره بر حال انتقال فرمودند  
 تا پنج وفات <sup>۱۳۳۰</sup> <sup>۱۳۳۱</sup> <sup>۱۳۳۲</sup> <sup>۱۳۳۳</sup> <sup>۱۳۳۴</sup> <sup>۱۳۳۵</sup> <sup>۱۳۳۶</sup> <sup>۱۳۳۷</sup> <sup>۱۳۳۸</sup> <sup>۱۳۳۹</sup> <sup>۱۳۴۰</sup> <sup>۱۳۴۱</sup> <sup>۱۳۴۲</sup> <sup>۱۳۴۳</sup> <sup>۱۳۴۴</sup> <sup>۱۳۴۵</sup> <sup>۱۳۴۶</sup> <sup>۱۳۴۷</sup> <sup>۱۳۴۸</sup> <sup>۱۳۴۹</sup> <sup>۱۳۵۰</sup> <sup>۱۳۵۱</sup> <sup>۱۳۵۲</sup> <sup>۱۳۵۳</sup> <sup>۱۳۵۴</sup> <sup>۱۳۵۵</sup> <sup>۱۳۵۶</sup> <sup>۱۳۵۷</sup> <sup>۱۳۵۸</sup> <sup>۱۳۵۹</sup> <sup>۱۳۶۰</sup> <sup>۱۳۶۱</sup> <sup>۱۳۶۲</sup> <sup>۱۳۶۳</sup> <sup>۱۳۶۴</sup> <sup>۱۳۶۵</sup> <sup>۱۳۶۶</sup> <sup>۱۳۶۷</sup> <sup>۱۳۶۸</sup> <sup>۱۳۶۹</sup> <sup>۱۳۷۰</sup> <sup>۱۳۷۱</sup> <sup>۱۳۷۲</sup> <sup>۱۳۷۳</sup> <sup>۱۳۷۴</sup> <sup>۱۳۷۵</sup> <sup>۱۳۷۶</sup> <sup>۱۳۷۷</sup> <sup>۱۳۷۸</sup> <sup>۱۳۷۹</sup> <sup>۱۳۸۰</sup> <sup>۱۳۸۱</sup> <sup>۱۳۸۲</sup> <sup>۱۳۸۳</sup> <sup>۱۳۸۴</sup> <sup>۱۳۸۵</sup> <sup>۱۳۸۶</sup> <sup>۱۳۸۷</sup> <sup>۱۳۸۸</sup> <sup>۱۳۸۹</sup> <sup>۱۳۹۰</sup> <sup>۱۳۹۱</sup> <sup>۱۳۹۲</sup> <sup>۱۳۹۳</sup> <sup>۱۳۹۴</sup> <sup>۱۳۹۵</sup> <sup>۱۳۹۶</sup> <sup>۱۳۹۷</sup> <sup>۱۳۹۸</sup> <sup>۱۳۹۹</sup> <sup>۱۴۰۰</sup> <sup>۱۴۰۱</sup> <sup>۱۴۰۲</sup> <sup>۱۴۰۳</sup> <sup>۱۴۰۴</sup> <sup>۱۴۰۵</sup> <sup>۱۴۰۶</sup> <sup>۱۴۰۷</sup> <sup>۱۴۰۸</sup> <sup>۱۴۰۹</sup> <sup>۱۴۱۰</sup> <sup>۱۴۱۱</sup> <sup>۱۴۱۲</sup> <sup>۱۴۱۳</sup> <sup>۱۴۱۴</sup> <sup>۱۴۱۵</sup> <sup>۱۴۱۶</sup> <sup>۱۴۱۷</sup> <sup>۱۴۱۸</sup> <sup>۱۴۱۹</sup> <sup>۱۴۲۰</sup> <sup>۱۴۲۱</sup> <sup>۱۴۲۲</sup> <sup>۱۴۲۳</sup> <sup>۱۴۲۴</sup> <sup>۱۴۲۵</sup> <sup>۱۴۲۶</sup> <sup>۱۴۲۷</sup> <sup>۱۴۲۸</sup> <sup>۱۴۲۹</sup> <sup>۱۴۳۰</sup> <sup>۱۴۳۱</sup> <sup>۱۴۳۲</sup> <sup>۱۴۳۳</sup> <sup>۱۴۳۴</sup> <sup>۱۴۳۵</sup> <sup>۱۴۳۶</sup> <sup>۱۴۳۷</sup> <sup>۱۴۳۸</sup> <sup>۱۴۳۹</sup> <sup>۱۴۴۰</sup> <sup>۱۴۴۱</sup> <sup>۱۴۴۲</sup> <sup>۱۴۴۳</sup> <sup>۱۴۴۴</sup> <sup>۱۴۴۵</sup> <sup>۱۴۴۶</sup> <sup>۱۴۴۷</sup> <sup>۱۴۴۸</sup> <sup>۱۴۴۹</sup> <sup>۱۴۵۰</sup> <sup>۱۴۵۱</sup> <sup>۱۴۵۲</sup> <sup>۱۴۵۳</sup> <sup>۱۴۵۴</sup> <sup>۱۴۵۵</sup> <sup>۱۴۵۶</sup> <sup>۱۴۵۷</sup> <sup>۱۴۵۸</sup> <sup>۱۴۵۹</sup> <sup>۱۴۶۰</sup> <sup>۱۴۶۱</sup> <sup>۱۴۶۲</sup> <sup>۱۴۶۳</sup> <sup>۱۴۶۴</sup> <sup>۱۴۶۵</sup> <sup>۱۴۶۶</sup> <sup>۱۴۶۷</sup> <sup>۱۴۶۸</sup> <sup>۱۴۶۹</sup> <sup>۱۴۷۰</sup> <sup>۱۴۷۱</sup> <sup>۱۴۷۲</sup> <sup>۱۴۷۳</sup> <sup>۱۴۷۴</sup> <sup>۱۴۷۵</sup> <sup>۱۴۷۶</sup> <sup>۱۴۷۷</sup> <sup>۱۴۷۸</sup> <sup>۱۴۷۹</sup> <sup>۱۴۸۰</sup> <sup>۱۴۸۱</sup> <sup>۱۴۸۲</sup> <sup>۱۴۸۳</sup> <sup>۱۴۸۴</sup> <sup>۱۴۸۵</sup> <sup>۱۴۸۶</sup> <sup>۱۴۸۷</sup> <sup>۱۴۸۸</sup> <sup>۱۴۸۹</sup> <sup>۱۴۹۰</sup> <sup>۱۴۹۱</sup> <sup>۱۴۹۲</sup> <sup>۱۴۹۳</sup> <sup>۱۴۹۴</sup> <sup>۱۴۹۵</sup> <sup>۱۴۹۶</sup> <sup>۱۴۹۷</sup> <sup>۱۴۹۸</sup> <sup>۱۴۹۹</sup> <sup>۱۵۰۰</sup> <sup>۱۵۰۱</sup> <sup>۱۵۰۲</sup> <sup>۱۵۰۳</sup> <sup>۱۵۰۴</sup> <sup>۱۵۰۵</sup> <sup>۱۵۰۶</sup> <sup>۱۵۰۷</sup> <sup>۱۵۰۸</sup> <sup>۱۵۰۹</sup> <sup>۱۵۱۰</sup> <sup>۱۵۱۱</sup> <sup>۱۵۱۲</sup> <sup>۱۵۱۳</sup> <sup>۱۵۱۴</sup> <sup>۱۵۱۵</sup> <sup>۱۵۱۶</sup> <sup>۱۵۱۷</sup> <sup>۱۵۱۸</sup> <sup>۱۵۱۹</sup> <sup>۱۵۲۰</sup> <sup>۱۵۲۱</sup> <sup>۱۵۲۲</sup> <sup>۱۵۲۳</sup> <sup>۱۵۲۴</sup> <sup>۱۵۲۵</sup> <sup>۱۵۲۶</sup> <sup>۱۵۲۷</sup> <sup>۱۵۲۸</sup> <sup>۱۵۲۹</sup> <sup>۱۵۳۰</sup> <sup>۱۵۳۱</sup> <sup>۱۵۳۲</sup> <sup>۱۵۳۳</sup> <sup>۱۵۳۴</sup> <sup>۱۵۳۵</sup> <sup>۱۵۳۶</sup> <sup>۱۵۳۷</sup> <sup>۱۵۳۸</sup> <sup>۱۵۳۹</sup> <sup>۱۵۴۰</sup> <sup>۱۵۴۱</sup> <sup>۱۵۴۲</sup> <sup>۱۵۴۳</sup> <sup>۱۵۴۴</sup> <sup>۱۵۴۵</sup> <sup>۱۵۴۶</sup> <sup>۱۵۴۷</sup> <sup>۱۵۴۸</sup> <sup>۱۵۴۹</sup> <sup>۱۵۵۰</sup> <sup>۱۵۵۱</sup> <sup>۱۵۵۲</sup> <sup>۱۵۵۳</sup> <sup>۱۵۵۴</sup> <sup>۱۵۵۵</sup> <sup>۱۵۵۶</sup> <sup>۱۵۵۷</sup> <sup>۱۵۵۸</sup> <sup>۱۵۵۹</sup> <sup>۱۵۶۰</sup> <sup>۱۵۶۱</sup> <sup>۱۵۶۲</sup> <sup>۱۵۶۳</sup> <sup>۱۵۶۴</sup> <sup>۱۵۶۵</sup> <sup>۱۵۶۶</sup> <sup>۱۵۶۷</sup> <sup>۱۵۶۸</sup> <sup>۱۵۶۹</sup> <sup>۱۵۷۰</sup> <sup>۱۵۷۱</sup> <sup>۱۵۷۲</sup> <sup>۱۵۷۳</sup> <sup>۱۵۷۴</sup> <sup>۱۵۷۵</sup> <sup>۱۵۷۶</sup> <sup>۱۵۷۷</sup> <sup>۱۵۷۸</sup> <sup>۱۵۷۹</sup> <sup>۱۵۸۰</sup> <sup>۱۵۸۱</sup> <sup>۱۵۸۲</sup> <sup>۱۵۸۳</sup> <sup>۱۵۸۴</sup> <sup>۱۵۸۵</sup> <sup>۱۵۸۶</sup> <sup>۱۵۸۷</sup> <sup>۱۵۸۸</sup> <sup>۱۵۸۹</sup> <sup>۱۵۹۰</sup> <sup>۱۵۹۱</sup> <sup>۱۵۹۲</sup> <sup>۱۵۹۳</sup> <sup>۱۵۹۴</sup> <sup>۱۵۹۵</sup> <sup>۱۵۹۶</sup> <sup>۱۵۹۷</sup> <sup>۱۵۹۸</sup> <sup>۱۵۹۹</sup> <sup>۱۶۰۰</sup> <sup>۱۶۰۱</sup> <sup>۱۶۰۲</sup> <sup>۱۶۰۳</sup> <sup>۱۶۰۴</sup> <sup>۱۶۰۵</sup> <sup>۱۶۰۶</sup> <sup>۱۶۰۷</sup> <sup>۱۶۰۸</sup> <sup>۱۶۰۹</sup> <sup>۱۶۱۰</sup> <sup>۱۶۱۱</sup> <sup>۱۶۱۲</sup> <sup>۱۶۱۳</sup> <sup>۱۶۱۴</sup> <sup>۱۶۱۵</sup> <sup>۱۶۱۶</sup> <sup>۱۶۱۷</sup> <sup>۱۶۱۸</sup> <sup>۱۶۱۹</sup> <sup>۱۶۲۰</sup> <sup>۱۶۲۱</sup> <sup>۱۶۲۲</sup> <sup>۱۶۲۳</sup> <sup>۱۶۲۴</sup> <sup>۱۶۲۵</sup> <sup>۱۶۲۶</sup> <sup>۱۶۲۷</sup> <sup>۱۶۲۸</sup> <sup>۱۶۲۹</sup> <sup>۱۶۳۰</sup> <sup>۱۶۳۱</sup> <sup>۱۶۳۲</sup> <sup>۱۶۳۳</sup> <sup>۱۶۳۴</sup> <sup>۱۶۳۵</sup> <sup>۱۶۳۶</sup> <sup>۱۶۳۷</sup> <sup>۱۶۳۸</sup> <sup>۱۶۳۹</sup> <sup>۱۶۴۰</sup> <sup>۱۶۴۱</sup> <sup>۱۶۴۲</sup> <sup>۱۶۴۳</sup> <sup>۱۶۴۴</sup> <sup>۱۶۴۵</sup> <sup>۱۶۴۶</sup> <sup>۱۶۴۷</sup> <sup>۱۶۴۸</sup> <sup>۱۶۴۹</sup> <sup>۱۶۵۰</sup> <sup>۱۶۵۱</sup> <sup>۱۶۵۲</sup> <sup>۱۶۵۳</sup> <sup>۱۶۵۴</sup> <sup>۱۶۵۵</sup> <sup>۱۶۵۶</sup> <sup>۱۶۵۷</sup> <sup>۱۶۵۸</sup> <sup>۱۶۵۹</sup> <sup>۱۶۶۰</sup> <sup>۱۶۶۱</sup> <sup>۱۶۶۲</sup> <sup>۱۶۶۳</sup> <sup>۱۶۶۴</sup> <sup>۱۶۶۵</sup> <sup>۱۶۶۶</sup> <sup>۱۶۶۷</sup> <sup>۱۶۶۸</sup> <sup>۱۶۶۹</sup> <sup>۱۶۷۰</sup> <sup>۱۶۷۱</sup> <sup>۱۶۷۲</sup> <sup>۱۶۷۳</sup> <sup>۱۶۷۴</sup> <sup>۱۶۷۵</sup> <sup>۱۶۷۶</sup> <sup>۱۶۷۷</sup> <sup>۱۶۷۸</sup> <sup>۱۶۷۹</sup> <sup>۱۶۸۰</sup> <sup>۱۶۸۱</sup> <sup>۱۶۸۲</sup> <sup>۱۶۸۳</sup> <sup>۱۶۸۴</sup> <sup>۱۶۸۵</sup> <sup>۱۶۸۶</sup> <sup>۱۶۸۷</sup> <sup>۱۶۸۸</sup> <sup>۱۶۸۹</sup> <sup>۱۶۹۰</sup> <sup>۱۶۹۱</sup> <sup>۱۶۹۲</sup> <sup>۱۶۹۳</sup> <sup>۱۶۹۴</sup> <sup>۱۶۹۵</sup> <sup>۱۶۹۶</sup> <sup>۱۶۹۷</sup> <sup>۱۶۹۸</sup> <sup>۱۶۹۹</sup> <sup>۱۷۰۰</sup> <sup>۱۷۰۱</sup> <sup>۱۷۰۲</sup> <sup>۱۷۰۳</sup> <sup>۱۷۰۴</sup> <sup>۱۷۰۵</sup> <sup>۱۷۰۶</sup> <sup>۱۷۰۷</sup> <sup>۱۷۰۸</sup> <sup>۱۷۰۹</sup> <sup>۱۷۱۰</sup> <sup>۱۷۱۱</sup> <sup>۱۷۱۲</sup> <sup>۱۷۱۳</sup> <sup>۱۷۱۴</sup> <sup>۱۷۱۵</sup> <sup>۱۷۱۶</sup> <sup>۱۷۱۷</sup> <sup>۱۷۱۸</sup> <sup>۱۷۱۹</sup> <sup>۱۷۲۰</sup> <sup>۱۷۲۱</sup> <sup>۱۷۲۲</sup> <sup>۱۷۲۳</sup> <sup>۱۷۲۴</sup> <sup>۱۷۲۵</sup> <sup>۱۷۲۶</sup> <sup>۱۷۲۷</sup> <sup>۱۷۲۸</sup> <sup>۱۷۲۹</sup> <sup>۱۷۳۰</sup> <sup>۱۷۳۱</sup> <sup>۱۷۳۲</sup> <sup>۱۷۳۳</sup> <sup>۱۷۳۴</sup> <sup>۱۷۳۵</sup> <sup>۱۷۳۶</sup> <sup>۱۷۳۷</sup> <sup>۱۷۳۸</sup> <sup>۱۷۳۹</sup> <sup>۱۷۴۰</sup> <sup>۱۷۴۱</sup> <sup>۱۷۴۲</sup> <sup>۱۷۴۳</sup> <sup>۱۷۴۴</sup> <sup>۱۷۴۵</sup> <sup>۱۷۴۶</sup> <sup>۱۷۴۷</sup> <sup>۱۷۴۸</sup> <sup>۱۷۴۹</sup> <sup>۱۷۵۰</sup> <sup>۱۷۵۱</sup> <sup>۱۷۵۲</sup> <sup>۱۷۵۳</sup> <sup>۱۷۵۴</sup> <sup>۱۷۵۵</sup> <sup>۱۷۵۶</sup> <sup>۱۷۵۷</sup> <sup>۱۷۵۸</sup> <sup>۱۷۵۹</sup> <sup>۱۷۶۰</sup> <sup>۱۷۶۱</sup> <sup>۱۷۶۲</sup> <sup>۱۷۶۳</sup> <sup>۱۷۶۴</sup> <sup>۱۷۶۵</sup> <sup>۱۷۶۶</sup> <sup>۱۷۶۷</sup> <sup>۱۷۶۸</sup> <sup>۱۷۶۹</sup> <sup>۱۷۷۰</sup> <sup>۱۷۷۱</sup> <sup>۱۷۷۲</sup> <sup>۱۷۷۳</sup> <sup>۱۷۷۴</sup> <sup>۱۷۷۵</sup> <sup>۱۷۷۶</sup> <sup>۱۷۷۷</sup> <sup>۱۷۷۸</sup> <sup>۱۷۷۹</sup> <sup>۱۷۸۰</sup> <sup>۱۷۸۱</sup> <sup>۱۷۸۲</sup> <sup>۱۷۸۳</sup> <sup>۱۷۸۴</sup> <sup>۱۷۸۵</sup> <sup>۱۷۸۶</sup> <sup>۱۷۸۷</sup> <sup>۱۷۸۸</sup> <sup>۱۷۸۹</sup> <sup>۱۷۹۰</sup> <sup>۱۷۹۱</sup> <sup>۱۷۹۲</sup> <sup>۱۷۹۳</sup> <sup>۱۷۹۴</sup> <sup>۱۷۹۵</sup> <sup>۱۷۹۶</sup> <sup>۱۷۹۷</sup> <sup>۱۷۹۸</sup> <sup>۱۷۹۹</sup> <sup>۱۸۰۰</sup> <sup>۱۸۰۱</sup> <sup>۱۸۰۲</sup> <sup>۱۸۰۳</sup> <sup>۱۸۰۴</sup> <sup>۱۸۰۵</sup> <sup>۱۸۰۶</sup> <sup>۱۸۰۷</sup> <sup>۱۸۰۸</sup> <sup>۱۸۰۹</sup> <sup>۱۸۱۰</sup> <sup>۱۸۱۱</sup> <sup>۱۸۱۲</sup> <sup>۱۸۱۳</sup> <sup>۱۸۱۴</sup> <sup>۱۸۱۵</sup> <sup>۱۸۱۶</sup> <sup>۱۸۱۷</sup> <sup>۱۸۱۸</sup> <sup>۱۸۱۹</sup> <sup>۱۸۲۰</sup> <sup>۱۸۲۱</sup> <sup>۱۸۲۲</sup> <sup>۱۸۲۳</sup> <sup>۱۸۲۴</sup> <sup>۱۸۲۵</sup> <sup>۱۸۲۶</sup> <sup>۱۸۲۷</sup> <sup>۱۸۲۸</sup> <sup>۱۸۲۹</sup> <sup>۱۸۳۰</sup> <sup>۱۸۳۱</sup> <sup>۱۸۳۲</sup> <sup>۱۸۳۳</sup> <sup>۱۸۳۴</sup> <sup>۱۸۳۵</sup> <sup>۱۸۳۶</sup> <sup>۱۸۳۷</sup> <sup>۱۸۳۸</sup> <sup>۱۸۳۹</sup> <sup>۱۸۴۰</sup> <sup>۱۸۴۱</sup> <sup>۱۸۴۲</sup> <sup>۱۸۴۳</sup> <sup>۱۸۴۴</sup> <sup>۱۸۴۵</sup> <sup>۱۸۴۶</sup> <sup>۱۸۴۷</sup> <sup>۱۸۴۸</sup> <sup>۱۸۴۹</sup> <sup>۱۸۵۰</sup> <sup>۱۸۵۱</sup> <sup>۱۸۵۲</sup> <sup>۱۸۵۳</sup> <sup>۱۸۵۴</sup> <sup>۱۸۵۵</sup> <sup>۱۸۵۶</sup> <sup>۱۸۵۷</sup> <sup>۱۸۵۸</sup> <sup>۱۸۵۹</sup> <sup>۱۸۶۰</sup> <sup>۱۸۶۱</sup> <sup>۱۸۶۲</sup> <sup>۱۸۶۳</sup> <sup>۱۸۶۴</sup> <sup>۱۸۶۵</sup> <sup>۱۸۶۶</sup> <sup>۱۸۶۷</sup> <sup>۱۸۶۸</sup> <sup>۱۸۶۹</sup> <sup>۱۸۷۰</sup> <sup>۱۸۷۱</sup> <sup>۱۸۷۲</sup> <sup>۱۸۷۳</sup> <sup>۱۸۷۴</sup> <sup>۱۸۷۵</sup> <sup>۱۸۷۶</sup> <sup>۱۸۷۷</sup> <sup>۱۸۷۸</sup> <sup>۱۸۷۹</sup> <sup>۱۸۸۰</sup> <sup>۱۸۸۱</sup> <sup>۱۸۸۲</sup> <sup>۱۸۸۳</sup> <sup>۱۸۸۴</sup> <sup>۱۸۸۵</sup> <sup>۱۸۸۶</sup> <sup>۱۸۸۷</sup> <sup>۱۸۸۸</sup> <sup>۱۸۸۹</sup> <sup>۱۸۹۰</sup> <sup>۱۸۹۱</sup> <sup>۱۸۹۲</sup> <sup>۱۸۹۳</sup> <sup>۱۸۹۴</sup> <sup>۱۸۹۵</sup> <sup>۱۸۹۶</sup> <sup>۱۸۹۷</sup> <sup>۱۸۹۸</sup> <sup>۱۸۹۹</sup> <sup>۱۹۰۰</sup> <sup>۱۹۰۱</sup> <sup>۱۹۰۲</sup> <sup>۱۹۰۳</sup> <sup>۱۹۰۴</sup> <sup>۱۹۰۵</sup> <sup>۱۹۰۶</sup> <sup>۱۹۰۷</sup> <sup>۱۹۰۸</sup> <sup>۱۹۰۹</sup> <sup>۱۹۱۰</sup> <sup>۱۹۱۱</sup> <sup>۱۹۱۲</sup> <sup>۱۹۱۳</sup> <sup>۱۹۱۴</sup> <sup>۱۹۱۵</sup> <sup>۱۹۱۶</sup> <sup>۱۹۱۷</sup> <sup>۱۹۱۸</sup> <sup>۱۹۱۹</sup> <sup>۱۹۲۰</sup> <sup>۱۹۲۱</sup> <sup>۱۹۲۲</sup> <sup>۱۹۲۳</sup> <sup>۱۹۲۴</sup> <sup>۱۹۲۵</sup> <sup>۱۹۲۶</sup> <sup>۱۹۲۷</sup> <sup>۱۹۲۸</sup> <sup>۱۹۲۹</sup> <sup>۱۹۳۰</sup> <sup>۱۹۳۱</sup> <sup>۱۹۳۲</sup> <sup>۱۹۳۳</sup> <sup>۱۹۳۴</sup> <sup>۱۹۳۵</sup> <sup>۱۹۳۶</sup> <sup>۱۹۳۷</sup> <sup>۱۹۳۸</sup> <sup>۱۹۳۹</sup> <sup>۱۹۴۰</sup> <sup>۱۹۴۱</sup> <sup>۱۹۴۲</sup> <sup>۱۹۴۳</sup> <sup>۱۹۴۴</sup> <sup>۱۹۴۵</sup> <sup>۱۹۴۶</sup> <sup>۱۹۴۷</sup> <sup>۱۹۴۸</sup> <sup>۱۹۴۹</sup> <sup>۱۹۵۰</sup> <sup>۱۹۵۱</sup> <sup>۱۹۵۲</sup> <sup>۱۹۵۳</sup> <sup>۱۹۵۴</sup> <sup>۱۹۵۵</sup> <sup>۱۹۵۶</sup> <sup>۱۹۵۷</sup> <sup>۱۹۵۸</sup> <sup>۱۹۵۹</sup> <sup>۱۹۶۰</sup> <sup>۱۹۶۱</sup> <sup>۱۹۶۲</sup> <sup>۱۹۶۳</sup> <sup>۱۹۶۴</sup> <sup>۱۹۶۵</sup> <sup>۱۹۶۶</sup> <sup>۱۹۶۷</sup> <sup>۱۹۶۸</sup> <sup>۱۹۶۹</sup> <sup>۱۹۷۰</sup> <sup>۱۹۷۱</sup> <sup>۱۹۷۲</sup> <sup>۱۹۷۳</sup> <sup>۱۹۷۴</sup> <sup>۱۹۷۵</sup> <sup>۱۹۷۶</sup> <sup>۱۹۷۷</sup> <sup>۱۹۷۸</sup> <sup>۱۹۷۹</sup> <sup>۱۹۸۰</sup> <sup>۱۹۸۱</sup> <sup>۱۹۸۲</sup> <sup>۱۹۸۳</sup> <sup>۱۹۸۴</sup> <sup>۱۹۸۵</sup> <sup>۱۹۸۶</sup> <sup>۱۹۸۷</sup> <sup>۱۹۸۸</sup> <sup>۱۹۸۹</sup> <sup>۱۹۹۰</sup> <sup>۱۹۹۱</sup> <sup>۱۹۹۲</sup> <sup>۱۹۹۳</sup> <sup>۱۹۹۴</sup> <sup>۱۹۹۵</sup> <sup>۱۹۹۶</sup> <sup>۱۹۹۷</sup> <sup>۱۹۹۸</sup> <sup>۱۹۹۹</sup> <sup>۲۰۰۰</sup> <sup>۲۰۰۱</sup> <sup>۲۰۰۲</sup> <sup>۲۰۰۳</sup> <sup>۲۰۰۴</sup> <sup>۲۰۰۵</sup> <sup>۲۰۰۶</sup> <sup>۲۰۰۷</sup> <sup>۲۰۰۸</sup> <sup>۲۰۰۹</sup> <sup>۲۰۱۰</sup> <sup>۲۰۱۱</sup> <sup>۲۰۱۲</sup> <sup>۲۰۱۳</sup> <sup>۲۰۱۴</sup> <sup>۲۰۱۵</sup> <sup>۲۰۱۶</sup> <sup>۲۰۱۷</sup> <sup>۲۰۱۸</sup> <sup>۲۰۱۹</sup> <sup>۲۰۲۰</sup> <sup>۲۰۲۱</sup> <sup>۲۰۲۲</sup> <sup>۲۰۲۳</sup> <sup>۲۰۲۴</sup> <sup>۲۰۲۵</sup> <sup>۲۰۲۶</sup> <sup>۲۰۲۷</sup> <sup>۲۰۲۸</sup> <sup>۲۰۲۹</sup> <sup>۲۰۳۰</sup> <sup>۲۰۳۱</sup> <sup>۲۰۳۲</sup> <sup>۲۰۳۳</sup> <sup>۲۰۳۴</sup> <sup>۲۰۳۵</sup> <sup>۲۰۳۶</sup> <sup>۲۰۳۷</sup> <sup>۲۰۳۸</sup> <sup>۲۰۳۹</sup> <sup>۲۰۴۰</sup> <sup>۲۰۴۱</sup> <sup>۲۰۴۲</sup> <sup>۲۰۴۳</sup> <sup>۲۰۴۴</sup> <sup>۲۰۴۵</sup> <sup>۲۰۴۶</sup> <sup>۲۰۴۷</sup> <sup>۲۰۴۸</sup> <sup>۲۰۴۹</sup> <sup>۲۰۵۰</sup> <sup>۲۰۵۱</sup> <sup>۲۰۵۲</sup> <sup>۲۰۵۳</sup> <sup>۲۰۵۴</sup> <sup>۲۰۵۵</sup> <sup>۲۰۵۶</sup> <sup>۲۰۵۷</sup> <sup>۲۰۵۸</sup> <sup>۲۰۵۹</sup> <sup>۲۰۶۰</sup> <sup>۲۰۶۱</sup> <sup>۲۰۶۲</sup> <sup>۲۰۶۳</sup> <sup>۲۰۶۴</sup> <sup>۲۰۶۵</sup> <sup>۲۰۶۶</sup> <sup>۲۰۶۷</sup> <sup>۲۰۶۸</sup> <sup>۲۰۶۹</sup> <sup>۲۰۷۰</sup> <sup>۲۰۷۱</sup> <sup>۲۰۷۲</sup> <sup>۲۰۷۳</sup> <sup>۲۰۷۴</sup> <sup>۲۰۷۵</sup> <sup>۲۰۷۶</sup> <sup>۲۰۷۷</sup> <sup>۲۰۷۸</sup> <sup>۲۰۷۹</sup> <sup>۲۰۸۰</sup> <sup>۲۰۸۱</sup> <sup>۲۰۸۲</sup> <sup>۲۰۸۳</sup> <sup>۲۰۸۴</sup> <sup>۲۰۸۵</sup> <sup>۲۰۸۶</sup> <sup>۲۰۸۷</sup> <sup>۲۰۸۸</sup> <sup>۲۰۸۹</sup> <sup>۲۰۹۰</sup> <sup>۲۰۹۱</sup> <sup>۲۰۹۲</sup> <sup>۲۰۹۳</sup> <sup>۲۰۹۴</sup> <sup>۲۰۹۵</sup> <sup>۲۰۹۶</sup> <sup>۲۰۹۷</sup> <sup>۲۰۹۸</sup> <sup>۲۰۹۹</sup> <sup>۲۱۰۰</sup> <sup>۲۱۰۱</sup> <sup>۲۱۰۲</sup> <sup>۲۱۰۳</sup> <sup>۲۱۰۴</sup> <sup>۲۱۰۵</sup> <sup>۲۱۰۶</sup> <sup>۲۱۰۷</sup> <sup>۲۱۰۸</sup> <sup>۲۱۰۹</sup> <sup>۲۱۱۰</sup> <sup>۲۱۱۱</sup> <sup>۲۱۱۲</sup> <sup>۲۱۱۳</sup> <sup>۲۱۱۴</sup> <sup>۲۱۱۵</sup> <sup>۲۱۱۶</sup> <sup>۲۱۱۷</sup> <sup>۲۱۱۸</sup> <sup>۲۱۱۹</sup> <sup>۲۱۲۰</sup> <sup>۲۱۲۱</sup> <sup>۲۱۲۲</sup> <sup>۲۱۲۳</sup> <sup>۲۱۲۴</sup> <sup>۲۱۲۵</sup> <sup>۲۱۲۶</sup> <sup>۲۱۲۷</sup> <sup>۲۱۲۸</sup> <sup>۲۱۲۹</sup> <sup>۲۱۳۰</sup> <sup>۲۱۳۱</sup> <sup>۲۱۳۲</sup> <sup>۲۱۳۳</sup> <sup>۲۱۳۴</sup> <sup>۲۱۳۵</sup> <sup>۲۱۳۶</sup> <sup>۲۱۳۷</sup> <sup>۲۱۳۸</sup> <sup>۲۱۳۹</sup> <sup>۲۱۴۰</sup> <sup>۲۱۴۱</sup> <sup>۲۱۴۲</sup> <sup>۲۱۴۳</sup> <sup>۲۱۴۴</sup> <sup>۲۱۴۵</sup> <sup>۲۱۴۶</sup> <sup>۲۱۴۷</sup> <sup>۲۱۴۸</sup> <sup>۲۱۴۹</sup> <sup>۲۱۵۰</sup> <sup>۲۱۵۱</sup> <sup>۲۱۵۲</sup> <sup>۲۱۵۳</sup> <sup>۲۱۵۴</sup> <sup>۲۱۵۵</sup> <sup>۲۱۵۶</sup> <sup>۲۱۵۷</sup> <sup>۲۱۵۸</sup> <sup>۲۱۵۹</sup> <sup>۲۱۶۰</sup> <sup>۲۱۶۱</sup> <sup>۲۱۶۲</sup> <sup>۲۱۶۳</sup> <sup>۲۱۶۴</sup> <sup>۲۱۶۵</sup> <sup>۲۱۶۶</sup> <sup>۲۱۶۷</sup> <sup>۲۱۶۸</sup> <sup>۲۱۶۹</sup> <sup>۲۱۷۰</sup> <sup>۲۱۷۱</sup> <sup>۲۱۷۲</sup> <sup>۲۱۷۳</sup> <sup>۲۱۷۴</sup> <sup>۲۱۷۵</sup> <sup>۲۱۷۶</sup> <sup>۲۱۷۷</sup> <sup>۲۱۷۸</sup> <sup>۲۱۷۹</sup> <sup>۲۱۸۰</sup> <sup>۲۱۸۱</sup> <sup>۲۱۸۲</sup> <sup>۲۱۸۳</sup> <sup>۲۱۸۴</sup> <sup>۲۱۸۵</sup> <sup>۲۱۸۶</sup> <sup>۲۱۸۷</sup> <sup>۲۱</sup>



زور شد کمالش نیست جز خفاش بی بصره  
نه زیند مهر را با فیض اولاف جهانگیری  
نباشد با در در حضرتش تا یسبک وحی  
سبق گویان سابق گردین ایام می بودند  
بزرگانیکه صد فقر معارف گفته اند از بر  
بسجی قطب بطامی و مضورست در کوشش  
ز قطاب جهان دعوی همتایش می زبید  
چنان ارواح ذاری شد ز روحانیتش وحلی  
پس از منظر بجزوی در ضمیر کس نشد مضمهر  
نشد با طول صحبت ز اولیای شیرب و بطحا  
ز جام فیض خود کن خاک در مانده را سیر

و حضرت سید سلیمان مدنی از عمده خلفای حضرت ایشان عالم و محدث قوی التوجه صاحب  
کشف صحیح حضرت ایشان در کتب نبی نوشته اند که وصف این سید مدنی با دراک من مقدور است  
نست و حضرت سید احمد بغدادی از خلفای جلیل القدر حضرت ایشان در کتب ایشان  
چنین ارقام شده که وجود شام مردم موجب عزت و شرف این کترین درویشان است  
کثر الله امثالکم و سید عبد الله مغربی و مولوی عبد الجبار و میر طالع  
مشهور مولوی عبد الغفار و میان جلیل الرحمان که خادم خاص حضرت ایشان بودند  
و میان محمد منور امام مسجد اکبر آبادی که بسیار قوی التوجه بودند و مولانا محمد جان  
از ابله خلفای حضرت ایشان که در مکه شریفه بسیار رواج طریقه فرمودند و خلفای ایشان  
تا استنبول مشهور گشتند و مولوی محمد جان قند هار که در ملک خود ایشاد کثیر  
نمود و مولوی محمد عظیم که در تهذیب اخلاق نظیرند گشتند و آخوند شیر محمد که عالم  
متبحر و کمال متقی و متوجع بودند و مولوی نور محمد که صاحب ریاضات شدیده بودند  
گویند که حضرت ایشان میفرمودند که چهار کس فخر خاندان من هستند مولوی شیر محمد و

و مولوی محمد جان قند هار می و مولوی محمد عظیم و مولوی نور محمد و این چهار کس عالم حید و هم نواله  
و هم پیاله بردند و میر نقش علی و محمد شیر خان و ملا پیر محمد صاحب حالات قوی و کشتنات  
سینه که در بلد کشمیر شهرت تمام یافته و ملا گل محمد غزنوی در ملک خود مرجع و آب طلب گشتند  
بلکه شیخ منجاری شدند و مولوی قمر الدین پشاور می که اول سخت منکر طریقه احمدیه بودند  
بنظر کیمیا اثر رسیده کمال فائز گشتند و مرزا مراد بیگ که از کمال زهد و قوت نسبت باطن  
حضرت ایشان اورا تجنید وقت میفرمودند و مرزا رحیم الدربیک که در شهر نیر خانقاه بنا  
نموده ترویج طریقه نموده اند و مولوی غلام محی الدین قصوری که در دیار خویش هزاران  
فائده رسانیدند حضرت ایشان میفرمودند که حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه حضرت معاویه  
رضی الله عنه را خلیفه پنجم نوشته اند ما غلام محی الدین را خلیفه پنجم خود گردانیدیم و مرزا  
حیات بیگ مرزا ابراهیم بیگ و شیخ یوسف و شاه پور احمق و حافظ محمد کامل و خواج  
رحمت الله و شیخ محمد انور کشمیری و مولوی ولی محمد هرگز از قدام ای صاحب  
و خلفای حضرت ایشان اند و میان احمد یار که با وجود پیشه تجارت تمام سلوک مجددی  
و مقامات احمدی حاصل نمودند آیه کریمه رجاء لا یلهیهم تجارتهم ولا بیع عن ذکر الله و اقام  
الصلوة و وصف حال شان بود و مرزا غفور بیگ خرمی که سی سال خدمت نموده سرای  
غریب نسبت مجددیه گشته بودند و بسیار قوی التوجه اکثر بجهت اجرای ذکر لطائف و سلب امراض  
حضرت ایشان ایشان را مقرر نموده بودند مریدان بسیار از ایشان فواید بردند و بعضی خلافت  
هم دادند و شاه سعد الله قند هاری که در حیدر آباد و کهن ارشاد تمام یافتند و صغیر و کبیر  
آن ملک با خلاص تمام پیش آمدند و خانقاه و مسجد کما بنا فرمودند زیاده از صد کس در خانقاه  
ایشان وظیفه خور بودند و باستقامت تمام بر شریعت غرا و طریقت علیا تسلک طالبان حق علی  
نمودند و خلفای بسیار از ایشان ظاهر شدند فقیر بعضی خلفای ایشان را دیده مناسبتی با نظریه  
علیه دارند و بر دامن فیض میرسانند و مولوی عبد الرحمن شاه جهان پوری که در وطن  
خویش مرجع و آب طلب گشتند فقیر زیارت ایشان کرده شیخ متشرع و متخلق باخلاق کریمان  
و متروی از ابل دنیا داریم آید که و الفکر قوی التوجه کثیر انبرکت یافته و بر فقیر نایت عنایت



و شفقت فرمودند و احوال خود بیان فرمودند که آنچه از حضرت ایشان از کار و اشغال گرفته ام تا حال  
 ترک نکرده ام و نخواهم نمود و نیز احوال یاران خود ظاهر نمودند که اکثر بسیار سترقی میباشند و بعضی  
 که بالکل قیصر از ایشان شلک میشود و بعضی را کشف حاصل میشود و فرمودند که حالا مثل والد شما  
 کسی نیست دریافت کمال ایشان پس مشکل فقیه را احوال نسبت ایشان که تا آنجا مقام خوب  
 با کیفیت معلوم می شود بخدمت حضرت والد ماجد رحمه الله علیه ظاهر نمود و تصدیق فرمودند که  
 آقای الارتقاع المیزین که فی الحال یک خلیفه حضرت ایشان باقی اند و چون طریق خانانی تمام شد  
 پس طریق آبا بی حضرت والد ماجد رحمه الله علیه نوشته می شود بدانکه حضرت شیخ سیف الدین  
 که بدخشم ایشانند و ذکر ایشان مستقل ذکر کردم هشت پسر بودند بکن جد والد ماجد حضرت  
 شیخ محمد عیسی رحمه الله علیه پسر چهارم حضرت شیخ سیف الدین اند که در علم و حلم و فضل و بذل  
 مستثنی بودند نسبت باطن از برادرگان خود حضرت شیخ محمد عظیم حاصل نموده بر شریعت محمدیه طریقت  
 احمدیه سخت مستقیم بودند روزی عالمگیر بادشاه در خدمت حضرت ایشان حاضر شد و دید که جامه  
 باریک تنگ پوشیده اند عرض نمود که در میان مردم که این حدیث مشهور است منی و حق گوینده  
 در حدیث چیست؟ چه معنی دارد حضرت موصوف و تحقیق این حدیث رساله نوشتند  
 و موصوفیت این حدیث از کتب مقبره با ثبات رسانیده پیش سلطان فرستادند مخلصی که پیش  
 ارسال نموده بودند چون نزد سلطان رسید سلطان پرسید که حضرت شیخ چه معنی بیان فرمودند  
 آن مخلص من ساخت که حضرت ما فرمودند که شخصی این جامه بدیه برای فرستاده بود ما خود ساخته  
 بودیم بادشاه سکوت نمود بعد از آن آن رساله را گزینده بادشاه آن رساله را مطالعه نمود و گفت  
 سبحان الله حضرت شیخ در علم و حلم و یکتا اند در زمان خود حضرت محمد عزیز القدر رحمه الله علیه  
 پسر و دوم حضرت محمد عیسی اند در علم و فضل و نسبت باطن مثل والد ماجد خویش بودند و نسبت  
 خاندان خود از والد ماجد خود گرفته بودند و بر طریقه احمدیه نهایت استقامت داشتند  
 حضرت محمد صغی القدر رحمه الله علیه خلف الرشید حضرت عزیز القدر اند تا حکم باطل است  
 کامل و اکثر الباءات و الوطائف و الادرا و الطامعات سجی بودند که یک لحظه از کار خیر  
 خود فراغت نداشتند و از نصف شب برای تجدید بیدار میشدند و تمیکه از تجدید و او را خود

خود فارغ میشدند مردم خانه را بیدار میکردند و امر بخواندن و توبه می نمودند و امر بالمعروف و نهی  
 عن المنکر خیاچه در ذات بابر کالتش بود و در دیگر کس نبود هر کس که در بروی جناب میگذاشت و در و  
 مخالفت شرع میدیدند بی تحاشا امر بالمعروف و میفرمودند و در زهد و توکل بی نظیر بودند نواب  
 نصر الله خان چه قدر آرزو نمود که منصب نجیبی گری منظور فرمایند قبول فرمودند حضرت جد امجد قس  
 اختصار ایشان پرسیدند که قبله گام چه حالت است در جواب فرمودند اینوقت حجاب بالکل مرتفع  
 و جلالت نمازند بعد ازین سخن جام وصال لایزال نوشیدند هنگامیکه قاری باین آیت رسید  
 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ الْمُطَهَّرُ اذْجِیْ اِلَىٰ اَزْوَاجِکَ کَا حَنِیَّةَ فَاذْجِیْ  
 فِی عِبَادِیْ وَاذْجِیْ جَنَّیْ رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ فَاَتَ شَان مَبِیَّت و پنجم شنبان سنه ۱۲۲۷  
 و در حدود سی و شش سیر است تاریخ وفات فاخر در ضیاعان المعاد و در ۱۰ بعد تهنیز و تخمین  
 برای دفن می بردند در راه عویش یعنی چغیر میسخت در راه دیگر نبود نقش شریف را بر پیش بر دزد کسی  
 آسیبی نرسید شخصی از مخلصان اظهار نمود که دو پسر موسوم که ما بر مزار شریف ایشان حاضر شدیم  
 که در بلده که هنوز واقع است سطح چو تیره مزار بر انوارش سر و بود سبحان الله زهی تصرف و کرامت  
 حضرت قیوم زمان قطب دوران کوه تکین و استقامت واقف اسرار طریقت و حقیقت  
 فی عصره خیده و فی زمانه فریده بود نا و اما حضرت شاه ابوسعید رحمه الله علیه  
 فرزند حضرت صغی القدر اند ولادت با سعادت در سنه یک هزار و یکصد و نود و شش در مصطفی آباد  
 عوف را پور واقع گردید چنانچه ازین مصرعه تاریخ ولادت ظاهر میشود عاقل و عالم و ولی با و  
 از هنگام طفولیت آثار رشد و هدایت از جبین مبینش لایح بود کسی ایشان امانت طفلان در امور واجب  
 گامی ندیده و عمر نوزده سالگی کلام الهی حفظ نمودند و نسبت نقشبندیه نیز درین عمر از والد ماجد  
 خود حاصل ساختند و در عمر نوزده سالگی از تحصیل علوم معقول منقول فارغ گشته دستا فضیلت  
 بستند درین اثنا که ایشان در بلده که هنوز واقع شد شاه کنایت الله مجذوبی که کشف صحیح  
 و شہت ایشان را دید گفت صاحبزاده بر نودی از تحصیل علوم فراغت کنید که از شما کارهای دیگر  
 حق سبحانه را مطلوب است و هدایت و ارشاد خلق بشما مربوط ساخته اند چون از آنجا بوطن صغی  
 نمودند والد ماجد ایشان فرمودند ای فرزند من بخت شما بلند پرواز افتاده است حالا شمارا اجازت دم



۴۰  
که از خلفای خاندان خویش تکمیل نسبت باطن نماید پس حضرت موصوف نزد حضرت شاه درگاه پی  
رحمة الله علیه که در رام پور بر سر دار شاه حضرت شاه جمال الدین خلیفه حضرت شاه قطب الدین خلیفه  
قبله عالم حضرت خواجه محمد زبیر رحمة الله علیه متکلم بودند رفقه علی سلوک نمودند و در خاندان قادریه  
بر دست ایشان بیعت نموده ملازمت محبت شریفش اختیار نمودند و ایشان سخرای بجهت می شدند  
که وقت نماز مردمان آگاه میکردند و اگر می نسبت قلب بر تبه بود که اگر التماس میکرد کس میفرمودند  
بیهوش میشدند یکبار در نماز از شوق الهی قدری بدن در حرکت آمد اول امام پس او تمام حجت  
بعد از آن اهل محله در وجد شدند و در قصهها میکردند و وی را در زاد بودند العزیز تا دوازده سال  
در خدمت ایشان بودند و ریاضات و مجاهدات شاقه مانند دوام صوم و بیداری تمام شب و ترک  
طعمه لذیذ و بجا آوردن حضرت شاه صاحب موصوف بخلاف خاصه خود ایشان را سرفراز ساخته  
قائم مقام خویش ساختند و در بروی ایشان را قبولیت تمام رو نمودند و از پاره کس  
در آن ضلوع بردست ایشان بیعت نموده مستحبت حق سبحانه گشتند و قوت تاثیر حضرت  
ایشان باین حد بود که هر کس نظر ایشان می افکند بی اختیار بر زمین میخاست و بی تاب میگشت  
و تصرفات و کرامات بسیار از ایشان بظهور می آمدند با وجود اینکه محاصل میفرمودند که چون مطالعه  
مکتوبات حضرت امام ربانی می نمودم معلوم میشد که سلوک حضرت امام ربانی مرا تا به بنده حاصل نشد  
ست آید آیه اگر گذشته بخدمت عالیجناب حضرت قطب الاقطاب خوش شایسته و شاب حضرت  
شاه صاحب قبله قدس سره در رشته کبر و دود و دیت و پنج حجت تحصیل نسبت مجددیه حاضر  
گردیدند حضرت شاه صاحب بیعت استقبال ایشان برآمده بتعظیم و تکریم تمام برده مسند خود خالی  
گذاشته فرمودند که جای جناب شما نیست و فخر کترین منتبان حضرات شما ایم حضرت ایشان  
حوص نمودند که بیعت استفاده و کفش برداری حاضر شده ام قبول فرموده نوازشها نمودند  
و بعد چند ماه از اجازت و خلافت در سلاسل ثلثه نقشبندیه قادریه و چشتیه سرفراز نمودند و اکثر  
بریدان میفرمودند که ارادت مثل ایشان باید که شیخی صد امردان گذارسته و زیدی اختیار  
نمودند و کلمات صبح و شام اکثر در حق ایشان میفرمودند و در مکاتیب نیز تحصیل ایشان ترقیم  
میفرمودند و اکثر مریدان را حواله ایشان میفرمودند مولانا خالد و سید امین و غیره

۴۱  
در سال ۱۰۸۰ هجری در میان اشراف اعیان نور و دستقبال ایشان میفرمودند  
نمی که یکبار در سن ۱۰۸۰ هجری در میان اشراف اعیان نور و دستقبال ایشان میفرمودند  
نزدیک مراد و دست بر دست استقبال نمودند و تا حد حکیم قدرت آمد که بیرون خانقاه  
از صحنه خود را قوست شریف برده و نوازشهای بسیار سرفراز ساختند با جمعه تا با نواز  
سال تقریر محبت بابرکت استفاده نمودند و به بشارت عالیه انجامد ان عالیشان مثل ضمیمت  
در دست حضرت که دیده چنانکه در ساله خود تحریر فرموده اند بدانکه از سالها از وی اندم  
در حضرت پیر دستگیرند و در به ضمیمت خود سرفراز نمایند چه ضمیمت آنحضرت بعینه ضمیمت بعینه  
ست علی الدین علی که در دست حضرت پیر دستگیر حضرت شهید مرزا صاحب و قبله رضی الله عنه  
بعینه خود بشارت فرموده اند حضرت مرزا صاحب قبله را حضرت شیخ الشیوخ شیخ محمد  
ششامی رضی الله عنه بعینه خود بشرف ساخته و حضرت شیخ از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بعینه  
کبری اقیار یافته اند و این معنی را بارها بخدمت حضرت پیر دستگیر عرض کرده بودم  
تا آنکه در سال هزار و دویست و سی و هجری در ماه صفر بنده در آن مجید در حضور ایشان در منزل  
آیین کرم میگردم امام حسین از خدمت ارشاد کردند از ما چیزی خوشی داری  
خواه بنده عرض کرد که آئینه وار ضمیمت حضرت بنده را از غایت بنده نوازی نزدیک خود  
طلبیده سینه مبارک خود سپار بنده تا در کعبه فرمودند احوالی بر من درود نمودند که اظهار آن  
استوار و کین نیست در انوار مبارک آنحضرت سخرای بهم رسیدیم که باطن آئینه وار سه  
شابل اصن مبارک حضرت ایشان شده بر سر در باطن آنحضرت موجود است بعینه در باطن بنده  
نمودار گردیده است بر نهی که فرق در میان بر دو اخص باقی مانده و ان شاء الله تعالی  
انتهی و آنکه بر بادین رساله نوشته اند که بعد از مدتی در سال یک هزار و دویست و سی و سی  
سیوم نصف ماه جمادی الاولی حضرت ایشان بنده را قیومیت عطا فرمودند و ارشاد کردند  
که مرا الهام شده است که در دم و در عرض اخبر بنده را که طلبیده اند و در فرمان  
و الا نشان ارقام فرمودند می بینم که منصب آخر مقامات انجامد ان عالیشان بشما متعلق و  
وابسته شد و پیش ازین در جای می سابق دیده بودم که شما بر جایی با نشسته اید و قیومیت شما



عصا کردند سوای شما قابل این توجهات غریبه و عجیبه کسی نیست و در مکتوب دیگر ارقام فرمودند که از غیب اقامه میشود که ابوسعید را باید طلبید و روح مبارک حضرت مجدد و معنی المدح برین باعث است و دیده ام که شمار بران راست خود نشانده ام و منصبی که آنرا آن محضرب عالم بشمار میشود و مقصود منم  
خانقاه شمار مبارک باد پس حکم حضرت ایشان بر مسند هدایت و ارشاد آنجناب فیض عالم بان قرار داد اطراف و اکناف عالم مانند مور و طغ برورش گردانده بودند و فیض بخش عالم و عالمیان شدند و در ترویج شریعت محمدی و طریقه احمدی مانند آبای کرام و مشایخ عظام خود سرگرم گشتند و تلخی و سختی و فقر و فاقه که شایده مرصیه انیطر لیه علیّه است بسبب کمال ایشان که حتی ایشان بود بسیار جشیدند و اوصاف حمیده و اخلاق حسنه جناب ایشان از مسکنات و شکست و محظرات بر کس با نهایت مشغولی و تحمل و صبر و بزرگباری باین حد رسیده بودند که کسی که منکر حضرت شاه صاحب بود هم معتقد ایشان گشت و کرامات و خرق عادات ایشان مقدور بیان نیست یکبار پوچر بودند که وقت حشر و ذریا پیش آمد و ملاح نبود صاحب عزا که در آن سوار بودند مشرک بود آنرا فرمودند که بخواه را در دیار بینه از از بیت ایشان بیدار است از تصرف ایشان در آب صحیح و سالم گذشت و آن مشرک بجایینه این کرامت با سلام مشرف گشت و از احساس در قلعه دعوت نمود شهبازهای بسیار جمع بودند گفتند ما کرامت بیج بزرگی ندیدیم حضرت ایشان یک نمره زدند همه برین افتادند و معتقد گشتند حکیم فرخ حسین که ملائم در شان حضرت ایشان گفت آنحضرت فرمودند که سزای این خواهی یافت همچنان شد هشتم گردیده غنیه رو بفرار نهاده میان محمد همنو صاحب نقل میکردند که گاهی نماز تہجد من فوت میشد یکبار بخدمت شریف عوصن کردم فرمودند خادیم ما را بگوئید بوقت تہجد ما را یاد داند باشد شمار نشسته میکنم اینقدر زود است باقی اختیار شماست میگفتند که بچنین میشد بنور مرامی نشانیدند و خوابه عبد الرحمن بخار بنی نزد فقیر نقل میکردند که بعد از آن طریقه از خدمت حضرت ایشان استغراق چند آن غالب بود که در خلوة خود معرفت قبل از من رفت بوقت نماز سخت حیران میگشتم که کدام طرف بخوانم ناچار بخدمت ایشان عوصن نمودم فرمودند که ای عبد الرحمن وقت تحریمه استن بجا بیا ما توجه نشده باشی من کعبه شریفه را بتو خواهم نمود هر وقت چنان میشد وقت شروع صلوة

صلوة متوجه حضرت ایشان میشدم حضرت ایشان ظاهر شده بدست شریف اشار و بطرف بیت آمد میکردند و من آنرا دیده تحریر می نمودم و تا به اینچنین میشد تا وقتیکه استغراق از من رفت و هم در بقیع نقل کرد که یکبار در میان اهل خانقاه تراعی افتاد و شور و شغب بسیار شد و وقت شب در خواب دیدم که حضرت سرور عالم صلی الله علیه و سلم در خانقاه شریف تشریف آورده بفضیلت تمام حکم میفرمایند که فلان فلان کسان را و نام ایشان میگرفتند از خانقاه بدرکنید از نهایت خوف که نام مرا بگیرند از خواب بیدار شدم و بیجاقت شده نالان و گریان بخدمت حضرت ایشان رسیدم آنحضرت دستور نماز تہجد میکردند بمن که نظر شریف بر من افتاد ارشاد کردند ای عبد الرحمن شما چرا ترسیدی حکم بدر کردن بنسبت شما نشده است بکار خود مشغول بشوید و وقت صبح بعد نماز کسان که آنحضرت سرور عالم صلی الله علیه و سلم نام گرفته بودند همه را از خانقاه اخراج فرمودند و حضرت ایشان بحسب تہدای بعضی یاران رساله در بیان مقامات طریقه احمدیه و وارادات و مکشوفات خود کمال متانت و تحقیق تالیف فرمودند و بتصرف فیض اثر حضرت شایسته قبله گذرانیده اند و آنحضرت در آخر رساله سطر چند در مدح رساله ترقیم فرموده اند و فی الحال دستور العمل طریقه شریفه گردیده است در هر دیار و ولیم که فیض باب انیطر لیه مستند البتہ نزد خود دارند بعضی بزرگان در مکہ منظر آنرا عجبی نیز کرده اند و در سال یکبار رود و قصد و چشمتل و نه عزم حرمین شریفین کردند در آن زمان فقیر یکساله بود علیه شریف ایشان در خرمینہ خیالم منتقش است و هنوز که سی سال شده صیارت طاعت مبارک ایشان در چشم من است و لذت دیدار فیض آثار ایشان در دل من الغرض حضرت والد ماجد را و بروی خود بر سندان نشاندند قائم مقام ساخته متوجه گردیدند اهل بر شهر مقدم شرفیش غنیمت شناخته از سر و پایشان و داخل طریقه میگشتند و فیضهای برداشتن چون در بندر منبری رسیدند جهازی کرایه نمودند و بسبب صحبت آنحضرت بعضی مردمان دیگر غنیمت شمرده در جهاز شریک نشدند پس حضرت ایشان فرمودند درین جهاز نشستن مصلحت معلوم نمیشود کرایه جهاز و الپس گرفتند که از جدا تخلف و عده هم نگذر شده بود و آخر در جهاز دیگر نشستند و این جهاز سابق بعد از چ رسیده و جهاز پسین که حضرت در آن نشسته بودند حج را در یافت و حجج جهاز سابق را حج وقت شد







و مثل فرزند خویش محبت میفرمودند و اکثر کتب حدیث صحیح سته و غیره بر حضرت ایشان گذرانیده  
فوائد بسیار حاصل کرده است بحواله الله تعالی عفا عنکم و عن اولادکم و عن ذریعتکم که  
هنگامیکه ایشان از من توجیحات میگردیدند بسیار آمده ظاهر نموندند که در خواب دیده ام که حضرت  
شاه نقشبند رضی الله عنه مرا نگاه خود پوشانیدند و فرمودند که شما خلیفه ماستی انتہی و چون که  
فقیر نیز ایشان را به نسبت حضرت خواجہ بسیار مناسب میدانند و در محبت و اعتقاد ایشان غرق  
می بینید و اعلم عند الله سبحانہ الله تبارک و تعالی ذات بابرکات ایشان را درگاه  
بر سر سلامت با کرمیت دہشتہ باغی مرتبہ کمال و تکمیل غایت گردانید و جهانی را از ایشان  
منور سازد و بخت و کمال کریمہ حضرت عظیم مکرّم شاه عبدالمعنی صاحب سلمہم السلام  
فرزند صغر حضرت ایشان اند و لاوت با سعادت ایشان در ستنہ ہزار و دویست و سی و نہ  
ہفتہم ربیع الآخر واقع گردید یازدہ سالہ بودند کہ حضرت ایشان انتقال فرمودند و آفرین را  
حسین علی باجوڑی نقل میکند کہ یکبار بزور ایشان را در خوردی با جماعت از طالبان کفریم  
کہ ما را توجہ بدید ایشان تسبیح گرفته ہو فرمودند تا ثیر قوی بر جمیع اہل طلقہ افتاد و حضرت  
جد را بر ایشان غایت بسیار بود و محبت زائد از ہمہ بایشان میدہشتند میفرمودند کہ  
این پسر من قابل است و از جوانمردان خواهد شد شفقت و مرحمت بر طالبان بلکہ ایشان  
بر نفس از ایشان در آن زمان ظاہر و باہر بود و بعد حفظ قرآن مجید مناسبتی بعلم حدیث  
و فقہ بہرسانندہ از برادر کلان خود اخنی والدی ماجدی علیہ الرحمۃ تجدید بیعت نموده  
توجیحات بسیار گرفتند پس از آن بہ صحبت حضرت شاه خطیب احمد فرزند و خلیفہ حضرت روفی  
علیہما الرحمۃ رسیدہ فوائد بسیار و ترقیات بسیار حاصل نموده اند میفرمودند کہ اویشان  
بر من غایت بسیار میدہتند و توجیحات قویہ تا زمان طویل میدادند اغلب کہ در سبج  
مقامات التفات فرمودہ ہشند باجملہ باوصاف حمیدہ و اخلاق پسندیدہ از توضیح و شکست  
و شفقت و رحمت بر عموم ناس و تقع رسانیدن اویشان از تن و جان و مال و بی نفسی  
و دیدہ تصور کہ از ہمہ خود را بدتر دہتن یکتای روزگار اند خیر الناس من یقیم الناس  
و خیرکم کفہ احسنکم کفہ اخلاقاً و فضیلت انجاست و بر فقیر کمال است

محبت و نوازش دارند و محبت خاص امتیاز حبشیدہ اند الله تعالی حضرت ایشان را بخشی مرتب  
کمال و تکمیل رساندہ و فیض بخش عائم و عالمیان گرداند و برکت کثیر در عمر گرامی ایشان بکند  
و بخت و کمال کسریہ فرزند و بلند ایشان میان محمد بہ ہفت سال رسید و حفظ قرآن مجید  
مینماید وراثت آبایی کرام از ناصیہ او پیدا است الله تعالی ممتز و صاحب کند و از ظاہر و باطن  
ممتاز گرداند آمین اما خلفای حضرت ایشان پس بسیار اند شہور ترین ایشان میان محمد  
صاحب علیہ الرحمۃ کہ از قدما می صاحب و کمل خلفای و مخصوص بابران حضرت ایشان  
در جیات حضرت شاہ صاحب و قبلہ گردیدہ حضرت ایشان بودند و توجیحات در جمیع مقامات از  
حضرت ایشان می گرفتند قرآن الشیخہ صاحبہ و ابی ذرک الشیخہ صاحبہ و ابی ذرک الشیخہ صاحبہ  
بودند و حضرت را بر ایشان غایت بنیات بود و نظم و نسق خانقاہ شریف بایشان تعلیم  
مردان از توجیحات ایشان حفظ وافر می بردہشتند فقیر معیتہای ایشان را یاد دارم  
و ملا حسن بخاری از کمل اصحاب و عمدہ خلفای حضرت ایشان سلوک تمام کردہ قوی لادریک  
بلکہ قریب بکثرت بود حضرت ایشان احوال طالبان از وی می پرسیدند و تصدیق آن میکردند  
فقیر بسیار بایشان صحبتہا دہشتہ و باہم مراقبات نموده از نسبتہ احمدی لبریز یافتہ و بعد  
انتقال حضرت ایشان از حضرت قبلہ ام باز از ابتدا شروع نموده سلوک تمام نموده اند  
و بی مراقبت کرد کہ حضرت ایشان در حرم شریف نہایت مرین گشتند کہ نوبت بہ پیش  
وقت شب پای حضرت را می مالیدم بدون خواب دیدم کہ یک زن جوان سفید رنگت را  
اعضای حضرت ایشان میمالد و بتزدیک سر حضرت جوانی رخا نشسته از کمال محبت سر را  
میمالد بر زن خفہ شدم کہ شما چرا بہ نزدیک حضرت ما با وجود نامحرمیت نشسته اید و می گفت  
تو مرا ندانی گفتم فی گفت من مریم ہستم و این پسر من عیسی است کہ بخت عیادت و  
دو عای شفا فرزند خود اینجا آمدہ ایم و از نظرم غائب گشتند علی نبینا و علیہا الصلوۃ  
والسلام صبح حضرت را تخفیف کئی در مرص بہر رسید فقیر گفت کہ این واقعہ دال است بر سبب  
اشرب بودن انتخاب چنانچہ در رسالہ خود نیز اشارہ بان فرمودہ اند و مولوی محمد  
شریف از اجابہ خلفای حضرت ایشان سلوک تمام نموده در ضلع پنجاب و کشمیر ارشاد کثیر



یافند و مردم بسیار ایشان فیضیاب گردیدند و بعضی را غفلت هم داد و در آن وقت قیامت  
 هم توجیحات بسیار گرفتند و ملا خدا بروی ترکستانی در حیات خود شاه صاحب قبله بود  
 از حضرت ایشان در کتب خود در خلافت یافته مردمان بلغاریه و غیره از ایشان فیضیاب شدند  
 و ملا علما و الدین کسب طریقه کرده با پناه و شهرت یافتند و ملا عبد الکرم ترکستانی  
 طریقه از حضرت شاه صاحب قبله گرفته بعد از آن از توجیحات ایشان بهره مند شد و ملا  
 در شهر سبز رواج تمام یافتند هزار اکس طقه بگوشش شدند و ملا فاضل و دیبانت و ملا محمد  
 بر پا دارند امیر شهر اناضول تمام دارد و ملا غلام محمد از ضلع انک آمده در حیات شاه صاحب قبله  
 نسبت از حضرت ایشان حاصل نموده در وطن خود مردمان را فیض رسانید و هم نویسنده  
 حاتم احمد هراتی و مولوی محمد ابد افغان و میان محمد جو و میان خطیر هم  
 صاحب مرید حضرت شاه صاحب قبله که بر تمام مقامات اسیه توجیحات از حضرت ایشان  
 گرفتند و از میان هفت صاحب مرحوم نیز استفاده بسیار نمودند میگفتند که حضرت شاه صاحب  
 قبله مرادیده میفرمودند که این خلیفه میان هفت صاحب است و آنجا که خود را نسبت  
 بایشان میکنم و غیر شاه که حضرت ایشان بسیار قرابت احوال او میفرمودند و حضرت  
 امیر باجوڑی که در چهار ماه تمام سسوک کرده توجیحات ایشان شد بود حضرت ایشان  
 میفرمودند که مثل سعاد این عزیز شاید که در خلافت ایام رانی کمالی باشد و بعد از این  
**باب اول** در ذکر فیض اثر حضرت ایشان فیضی از عده از ابتدا و در اوقات بسیار در تحصیل  
 علوم ظاهره و باطنیه تا وقت ظهور مندرج شد و در این باب فیضی از حضرت ایشان

حجت آگاه و جلال مرشد عالی جناب شیخ محمد تقی مطهری انوار قدس محرم را از حقیقت مراد و کلام و حلق و حاصل حق کامل این عالم اسرار غیبی مخلص مخصوص مبرک مراد و سبب در صفا صدق و کمال و در ظاهر و باطن	مقدسای ظاهری و باطنی امام شیخ و شهاب حجت حق نایب خیر البشر فی اریاب مرجع حکام رفقا و قضا و احتساب منبر حق و عدل و صدق و حجاب مناجات و مطالب و دعا و استعاذ و دنیا با نیت و عمل و در ظاهر و باطن
--	--

آن سخی حضرت احمد سید ابن السیّد  
 قدسیان ادر که پیش ایشان مرجع است  
 است آمد از حقیقتی با کمالش آسمان  
 در جهان گرد و اگر دریائی قدرش موج زن  
 با منی از بحر وجودش قلزمی چون قطره است  
 پیش دریای عظایش کسیت کو دار و سخا  
 چشم و چشم جیا و حلم را کجاست بصیر  
 هست موزون مصرعه آن قامت رخا و  
 در صباحت صبح روشن در ملاحات کان ملح  
 بهر جان عاقلان بیداری صد فتنه است  
 آنی با خورشید دل پروانه شمع رخس  
 گنبد تحقیق را تاسیس برائی اوستون  
 در فصاحت گردید و ادبی را تضاع مقال  
 در بافت از سرای مجاز اگر حرفه زند  
 هست از عهد صبا علم کده سینه جانش  
 طفل تعلیمش اگر رو آورد در حجت عینم  
 عهد و تجدید را از عهد طفلی ارث است  
 چون آب جدا از همه در علم و دین برده سبق  
 دین و ملت را با دانش همه ارکان درست  
 هر نسیمی که سر کوئی جو فرو دوشش رسد  
 بر شیمی که نسیمی گلشن فنیشش بود  
 دفع حجت دل چنان از عکس انوارش شود  
 خورشید در دل با خیال صورتش چون گدازد

که سر فر داد دین احمدی را آب و تاب  
 ایشان آستان فیض بنیانش آب  
 بیرون از قرد باشد با جمالش آفتاب  
 چنبر گردون نماید در نظر همچون جباب  
 بایم ذخیره فیضش چشمه خاور سراب  
 قطره ای خمی شرم است اینکه می بارد حباب  
 ابروش ابروی اخلاق و مروت اخشاب  
 لیک از دیوان ارشاد و هدایت انتخاب  
 در نزاکت چون گل تر در لطافت چون کلاب  
 یک نگه زان ز کس مخورست نیم خواب  
 آنی با عینش نفس شهید کلامش را ذباب  
 خرگوبه تدقیق را تا ر نگاه او طناب  
 معنی یک نکته را تالیف ساز و صد کتاب  
 شرح یک لغزش گنجد در هزاران فصل باب  
 اول ابجد که خوانده بود در اتم الکتاب  
 پو بر سینا را نمیدانند سزاوار خطاب  
 شرح را شد در زبان شیخیش خود شهاب  
 از آب جدا یافته میراث او رشتنا الکتاب  
 کفر و بدعت را بدو در رهش همه میان خراب  
 هست رشک عنبر و عود و جوی و مشکنا  
 میرساند فتنه رحمت بیابانی حراب  
 که درون آسمان رحیم شیا طین از شهاب  
 آری از خورشید رخشان سایه باشد در حجاب



بی تکلف با خدا و مصطفایش سستی است  
 جذبه عشق خدا بی شبه نقد وقت اوست  
 بر تو فیضش که بایند و عرب مخصوصیت  
 چنین و کشمیر و سمرقند و بخارا و بدخش  
 هر کجا فیض است در عالم همین ذات اوست  
 هر که داخل در شمار پیروانش گشته است  
 هست اکسیری برای دفع امراض وجود  
 نیست داروی دیگر جز شربت دیدار او  
 بر کسی از بحر فیض طهرش قطره خورد  
 صد کتاب اندر مدح او اگر اولا کنند  
 مدح فضلش کنی مجال بولفضول چون نیست

هر که با آن ذات فیض آیات دارد انتساب  
 هر دل صافی که دارد در هوایش انجذاب  
 که روانه ای به نور هدایت انتساب  
 روم و رسی و روس و حبش ایران توران و آستان  
 قطب ارشاد است و بحر خود آن ذاتی جناب  
 نیست او هیچ علم از پر سرش روز جناب  
 غایب است او اگر کسی است سیاق  
 که شود سودا می غلتد با بامن جناب  
 گشت خا بر درگاهش برده عالم فیض آب  
 قطره باشد ز دفتر یا بود حروفی زیاب  
 خدمت نه راجه داند هر گاه آداب و اب

انتهی به ولادت با سعادت حضرت ایشان در مقبره ربیع الآخر سنه یک هزار و دویصد و هفده  
 در بلده مصطفی آباد معروف را پور که هشت مرحله از شهر دہلی است واقع گردیده تاریخ تولد  
 شریف منظر یزدان است آثار سعادت و هدایت و انوار ولایت و رشادت از حسین حسین  
 و پیشانی نور افشانی ظاهر و میدرخشید میفرمودند که پدر بزرگوار و والد شریف من حضرت  
 شاه صدیق صاحب که نهایت بزرگ و علم و عمل بودند از فراست اهل مشرب غیر از ائمه  
 بنجام غوث مسیحی ساختند میفرمودند که در زمان خود می ایام حفظ قرآن نبیه اکثریت  
 حضرت شاه در گاه بی قدس شد که پیر اول و والد ماجدم بودند میر فتم ایشان بر من کمال  
 عنایت میفرمودند و قریب خود نشانده قرآن شریف از من می شنیدند آثار بیت از ایشان  
 واقع نشد و فیکه حضرت والد محذور حضرت شاه صاحب رحمته الله علیه مشرف گشتند محرم و سال  
 تمام شده بود پس جناب ایشان حاضر شده اند طریقه شریفه که در حد باب ایشان  
 الطافهای بسیار مبدول میفرمودند و بجای پس خود میداشتند اکثر ارشاد میکردند  
 که از بسیار کسان پسری خواستم از کسی بپویر رسیدم مگر ابو سعید فرزند خود را و الله که

کرد و را بمنزله پسر گرفت و اندیم و شروع در تربیت و تسلیم ایشان نمودند میفرمودند که مرا امر  
 فرمودند در جمیع میان تحصیل قال و حال از علماء وقت کتب و رسیده خوانده وقت طلعه بحضور  
 ایشان میر رسیدم اکثر مکان شریف از کثرت مردمان پر میشد و جانی نمی یافتم نظر مبارک  
 جناب شان چون بر فقری افتاد مرا اشاره فرموده طلبه شسته بر کیطون منند خود میشانیدند  
 و توجه بقوت تمام تا یک ساعت میفرمودند و اکثر کتب تصوف مثل رساله کشمیری و حوارت  
 المعارف و احیاء العلوم و نفحات و رشحات و مکتوبات قدسی آیات حضرت امام ربانی مجد  
 ثانی و مشنوی مولانا روم رضی الله عنهما و غیره کتب بعضی بقرابت و بعضی بسباحت بر حضرت  
 ایشان گذرانیدم و چندی از کتب حدیث مانند ترمذی شریف و مشکوٰۃ المصابیح و غیره نیز خواندم  
 و باقی کتب مستوفی منقول از علماء وقت در دہلی از مولوی فضل امام صاحب و مولوی شید الدین  
 صاحب اکثر استفاده کردم و بعد از آن حضرت ثلثه مولانا شاه عبدالعزیز صاحب و مولوی  
 رفیع الدین صاحب و حضرت شاه عبدالقادر صاحب رحمته الله علیهم نیز حاضر میشدم گاهی  
 بجهت زیارت و گاهی بجهت سماع درس ایشان و گاهی بجهت تحقیق مسئله و تدقیق شعر و کلام  
 و این هر سه برادران بجز علوم بودند خصوصاً حضرت شاه عبدالعزیز رحمته الله که در تفسیر  
 قرآن شریف آیتی بود از آیات الهیه و نسبت باطن هم برتره خوب داشتند و صاحب کشف  
 مسیح بودند علی الخصوص مولوی شاه عبدالقادر که استفاده از خلفائی این طریقه نموده  
 تا او از ده سال خلوت و شسته رسوخ تمام در باطن بهیمرسانیدند و مرا نهایت تعظیم و تکریم  
 می نمودند و اجازت سند حدیث شریف از شاه عبدالعزیز صاحب نیز گرفتیم و در را پور  
 از مفتی شرف الدین صاحب و از قال و الدم حضرت مولوی سراج احمد بن حضرت  
 محمد مرشد بن حضرت محمد ارشد بن حضرت فرخ شاه بن حضرت محمد سعید بن حضرت  
 مجدد رضی الله عنه که عالم و عارف بودند بعضی کتب خواندم و سند حدیث مسلسل بالاولیه  
 که بحضرت مجدد رضی الله عنه رسید از ایشان بواسطه آبا ایشان نیز گرفتیم و در کهنه  
 از مولوی محمد شرف صاحب که محقق و مدقق بودند و مولوی نور صاحب که عالم ذی سبب  
 بودند تلمذ نمودم باجمعه جمیع کتب درسیه از مستوفی منقول و فروع و اصول کمالی استقامت







وَأَمَّا الْحَصَنُ الْحَبِيبُ فَاجَازِي بِهِ الشَّيْخَ ابُو طَاهِر عَنْ  
 أَبِيهِ عَنْ الْقَشَّاشِ عَنْ الشَّيْخِ أَوْي عَنْ الرَّسُولِ عَنْ الزُّبَيْرِ زَكَرِيَّا  
 عَنْ الْحَافِظِ تَقِيٍّ لَدَيْنَ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ فَهْدٍ الْهَاشِمِيِّ الْمَكِّيِّ عَنْ مَوْفِقِهِ  
 أَبِي الْخَيْرِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَزْرِيِّ الشَّافِعِيِّ وَأَمَّا دَلِيلُ  
 الْكَيِّوَاتِ فَلَجَازِي بِهِ الشَّيْخُ ابُو طَاهِر عَنْ الشَّيْخِ أَحْمَدَ الْقَلْبِ  
 عَنْ السَّيِّدِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَوْدِيِّ الشَّهِيدِ بِالْمَدِينَةِ عَنْ أَبِيهِ السَّيِّدِ  
 أَحْمَدَ عَنْ جَدِّ السَّيِّدِ مُحَمَّدَ عَنْ أَبِي جَدِّ السَّيِّدِ أَحْمَدَ عَنْ مَوْفِقِهِ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ  
 بْنِ سَيْلَمَانَ الْحَزْرَوِيِّ نَزَّاهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي دَرَجَاتِهِمْ وَأَفَاضَ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِهِمْ  
 مِيقَرَمُونَ وَأَنَّ أَثْنَاءَ كَرَامَتِهِمْ عَلِيمٌ مِيقَرَمُونَ وَكَثَرَتْ فِيهِمْ حَضَرَتُ حَضَرَتِ  
 وَقَتِيكَ بَرَامِي تَجِدُ مَنِيخِيَسْتُمْ مَادِرْ مَطَالَعَهُ دِيدَهُ اِيْخْدِيَتْ شَرَفِيٍّ مِيْ خَوَانْدُ قَالَ وَصَلَّى اللَّهُ  
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ لِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِعَيْنِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَلِرُوحِكَ عَلَيْكَ حَقًّا  
 الْخَيْرُ الْكَدِيبُ وَبَعْضُ التَّزَامُ ذَكَرَ وَفَكَرَ وَحُضِرَ وَرَحْلَةً وَمَرَاتِبُهُ جَابِ شَاهُ صَاحِبِ حَمَّةٍ لَدُنْهِ  
 كَاهِي تَرْكُ مَنِي كَرْدَنَ وَقَتِيكَ اَزْجَابِ اِيْثَانِ مَفَارِقِ صُورِيٍّ وَاقِعٌ يَشْدُ اَزْ حَضَرَتِ وَالِدِ اَبَا جَوْ  
 تَوْجِهٍ مِيقَرَمُونَ بَلْكَ رُوْبَرُوِي حَضَرَتِ اِيْثَانِ نِيْزٍ وَمِيقَرَمُونَ دَرْجِيَّتِ مَقَامَاتِ اَزْ اِيْثَانِ تَوْجِهٍ  
 كَرَفْتِهِ اَمَ وَبَعْضِي كَتَبَ هَمَّ خَوَانْدَهُ اَمَ اِيْذَانِ اَمَامِ مَبَارَكِ اِيْثَانِ اَبَدِ سَمِ حَضَرَتِ شَاهُ صَاحِبِ رَحْمَةِ اللَّهِ  
 دَرْ سِلْسِلَةِ دَاخِلِ مَنُودَهُ اَنَّهُ اِلَّا اَصْلُ مَبِيَّتِ وَكَيْ سَبِيَّتِ وَاجَازَتِ وَخَلَفَتِ اَزْجَابِ  
 شَاهُ صَاحِبِ رَحْمَةِ اللَّهِ وَشَدُّ مِيقَرَمُونَ دَرْجِيَّتِ جَابِ شَاهُ صَاحِبِ رَحْمَةِ اللَّهِ اَزْ كَمَالِ خِيَايَتِ كَهْنِ  
 دَاشْتَنَدُ فَرَمُودَهُ بُوْدَنَدُ كَه تَوْجِهٍ بَرِ شَاهِ كَاهِي مَوْقُوفِ مَنِي شُوْدَ خَوَاهُ حَاضِرِ شَهِيدِ يَا غَايِبِ اَزْ اِيْ  
 سَبَبِ مَدَّتِ خُدْمَتِ وَصَحْبَتِ خُوْدِ جَابِ شَاهُ صَاحِبِ رَحْمَةِ اللَّهِ اَزْ ١٠٠٠ سَالِ تَقَرُّبِيٍّ كَمَتَنَدُ  
 مَثَلِ حَضَرَتِ جَدِّ اَمَجْدِ وَحَضَرَتِ شَاهُ صَاحِبِ رَحْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ دَرْ رَسَالَهُ خُوْدُ كَه لُغْنِ غَالِبِ دَرْ حُدُودِ  
 سِيٍّ وَهَمَّتِ تَالِيْفِ فَرَمُودَهُ اَنَّهُ وَاَلِدِ مَبَارَكِ حَضَرَتِ وَالِدِ بِنَبِيَّتِ رَسِيدَهُ بُوْدَ اَبُو دَرْ حَضَرَتِ  
 سَيِّدِ اَمَجْدِ جَنِينِ اَرْقَامِ فَرَمُودَهُ اَنَّهُ حَضَرَتِ اَمَجْدِ فَرْزَنْدِ حَضَرَتِ اَبُو سَيِّدِ اَبُو عِلْمِ وَعَمَلِ وَخَطِّ قُرْآنِ  
 مَجِيدِ وَاحْوَالِ نَسَبِ شَرِيفِ قَرِيبِ اَسْتِ بُوَالِدِ اَبَا جَوْ خُوْدِ اَنْتَهِي بِدُورِ مِيَاْنِ عَظِيْمِ رَحْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ

نَقْلِ مِيقَرَمُونَ دَرْ رُوْبَرُوِي اِيْثَانِ رُوْبَرُوِي حَضَرَتِ شَاهُ صَاحِبِ رَحْمَةِ اللَّهِ اَزْ شَدُّ اَزْ اِيْ  
 فَرَمُودَنَدُ حَضَرَتِ اَمَامِ رِبَاْنِي مَجْدِ وَالْفِ ثَانِي قَدَسَ اَلْمَدِينَةُ نُوْشْتَهُ اَنَّهُ حَضَرَتِ اَمَامِ مَهْدِيٍّ  
 رَضِيَّ اَلْمَدِينَةُ اَزْ اَوَّلَادِ مِنْ اِيْنِ نَسَبِ خَوَانْدُ كَرَفْتِ دَرْ نَظَرِ كُشْفِيٍّ مِنْ جَانِ مَعْلُومِ مِيقَرَمُونَ دَرْ اَوَّلِ  
 اِيْنِ بَسْرِيَّ اَخْتَرِ اسْتَفَادَهُ خَوَانْدُ مَوْدُودِ اَللَّهُ اَعْلَمُ وَبَعْضِي جَدِّ اَبَا اَزْ اَزْ اَبَا مَبَارَكِ دَرْ بَارَهُ  
 اِيْثَانِ شَيْدَهُ اَمَ وَنَوُكُوِي حَسِيْنِ عَلِيٍّ اَبَا جَوْ رَضِيَّ سَلَمَةُ اَللَّهُ تَعَالَى جَنِينِ نَقْلِ مِيْ نَمَانِدُ كَه مَوْكُوِي  
 مَحْمَدِ جَانِ عَلَيْهِ رَحْمَةُ اللَّهِ مَبَا كَفْتَنَدُ كَه جَابِ شَاهُ صَاحِبِ قَدَسِ سِرِّهِ تَعْرِيفِ بَلَنْدِيٍّ سَهْتَادِ وَتَوْصِيْفِ  
 سُرْعَتِ سَيِّرِ اِيْثَانِ سَبِيَّارِ مِيقَرَمُونَ دَرْ حَقِّ كَه كِبَارِ حَضَرَتِ اِيْثَانِ شَدُّ بُوْدِيْمِ وَاِيْنِ هَرْدُوِيْدِ  
 وَبَسْرِيٍّ حَاضِرِ بُوْدَنَدُ كَه جَابِ شَاهُ صَاحِبِ رَحْمَةِ اللَّهِ اَزْ شَدُّ اَزْ اِيْثَانِ فَرَمُودَنَدُ كَه اَزْ اِيْنِ هَرْدُوِيْدِ اَمَامِ عَالِيٍّ  
 نَاقِلِ مَعْلُومِ مِيقَرَمُونَ بَعْضِي كَسْ جَوَابِ نَدَا اَخَرِ خُوْدِ فَرَمُودَنَدُ كَه تَبَطُّرِ مِنْ سَبَبِ اَبَا پَدْرِ سَتِ اَتَقِيٍّ  
 مِيقَرَمُونَ دَرْ كَه جَابِ شَاهُ صَاحِبِ رَحْمَةِ اللَّهِ مَرَا اِيْثَانِ سَيِّرِ مُرَادِيٍّ وَشَرِيفِ مُحَمَّدِيٍّ دَادَهُ اَنَّهُ  
 وَدَرْ رَسَالَةِ اَبَا اَرَبِجِ جَنِينِ تَرْفِيْعِ فَرَمُودَهُ اَنَّهُ حَضَرَتِ سَيِّرِ مُرَادِيٍّ اَزْ نَوْجِيَّاتِ خُوْشِ  
 دَرْ جَمِيْعِ مَقَامَاتِ مَجْدُوِيٍّ سَرَفَرِ وَنَمَازِ فَرَمُودَهُ اَنَّهُ وَحَسْبُ سَهْتَادِ نَاقِلِ خُوْدِ دَرْ هَرِّ مَقَامِ كَيْفِيَّتِ  
 وَبَرَكَاتِ وَحَالَاتِ جَدِّ اَبَا اَتَمَّرِ اَرِ اَوَّلِ اَعْلِيَّةِ عَلِيَّةِ دَرِ يَافِتِ مَنُودَهُ اَمَ بَعْضِي اَسْرَارِ لَاقِ  
 اَسْتَا اَنَدُ كَه بِرِ بِيَا لَتِ مَامُوْرِ سَيِّمِ سَبْحَانَ اَللَّهُ قُوَّتِ تَوْجِهٍ حَضَرَتِ سَيِّرِ دَسْتَكِيْرِ خُوْدِ قَلْبِيٍّ وَرُوْبِ  
 خُدَا هُجْهَ بَيَانِ نَمَانِيْمِ كَه دَرْ هَرِّ مَقَامِ كَه اَوَّلِ تَوْجِهٍ مِيقَرَمُونَ دَرْ جَانِ مَكْشُوفِ مِيقَرَمُونَ كَه اَمَقَامِ اَزْجَابِ  
 خُوْدِ اَوْرَدَهُ بَرِيْنِ كَمْتَرِيْنِ اَنَدُ اَخْتَنَدُ يَا اِيْنِ لَاشِيٍّ اَزْ اَحْضِيْضِ مَكَانِ بَرْدِ شَدُّ دَرْ اَمَقَامِ عَالِيٍّ  
 دَاخِلِ سَاغْتَنَدُ عَنَانِيتِ وَشَفَقَتِ اَنِّ حَضَرَتِ كَه دَرْ بَارَهُ اِيْنِ نَا اَهْلِ بُوْدَ اَكْرَامِ عَمْرُ خَاكِرِ وَبِي اَنِّ  
 اَسْتَا نَهْ فَيْضِ نَشَانِ اَزْ مَرْكَانِ خُوْدِ نَمَانِيْمِ عَشْرِ عَشْرِ حَقِّ تَرْبِيَّتِ اِيْ اَنَدُ دَهْ شَهْمِ  
 اَكْرَبَرْتِيْنِ مِنْ زَبَانِ شُوْدَ هَرْمُوِيٍّ بِدُورِ شُكْرِ تَوَا زَهْرَارِ تَوَانِمِ كَرْدِ جَانِجَهْ رُوْبَرُوِيٍّ  
 اَزْ غَايَتِ بَنْدِ نَوَازِي عِلَامِ خُوْدِ رَا طَلَبِ فَرَمُودَهُ تَرْدِيْ كَه خُوْدِ اَتَا نَدَنَدُ وَفَاتَحَهُ بَرِيْنِ كِبَارِ  
 رَحْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ خَوَانْدَهُ مَتَوْجِهٍ شَدُّ دِيدِمِ كَه حَضَرَتِ سَيِّدِ الْمُسْلِمِيْنَ صَلَّي اَللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَحَضَرَتِ  
 مَجْدِ وَالْفِ ثَانِي رَضِيَّ اَلْمَدِينَةُ وَحَضَرَتِ خَا زَنْ رَحْمَةُ اللَّهِ شَيْخِ مُحَمَّدِ سَعِيْدِ وَحَضَرَتِ حُرُوْدَةُ اَلْمَدِينَةُ  
 خَوَانْدَهُ مَعْلُومِ رَضِيَّ اَلْمَدِينَةُ تَشْرِيفِ اَوْرَدَنَدُ وَبِيَا لِي حَضَرَتِ سَيِّرِ دَسْتَكِيْرِ حَضَرَتِ مَجْدِ جَلُوْدِ كَر



گشتند و بالای سر مبارک حضرت محمد و با صله خلیل حضرت صلی الله علیه وسلم در عرصه بوار و فلان فرو  
 محفل اند و سید عالم صلی الله علیه وسلم توجه شریف بر حال این فدوی مبدول میفرمایند بهیچ که فیض  
 از حضرت صلی الله علیه وسلم بر حضرت محمد و شده بر خاک را میرسد و ذره بمقدار را در خشان میازد  
 و بصیبت عجیب غریب دست داد که در بیان نمی گنجد و قلم را یاری نمی تحریر نیست تا در سیه و شام افام  
 و مستغرق در بحر نسبت خاصه گشتم و در این حلقه حضرت و الیه می مایند بی تدخلة العالی و عتی ارمی  
 حضرت شاه رؤف احمد صاحب که از خلفای جلیل الشان و جامع المصالحات و مکتوبات حضرت  
 ایشان اند و سید انجیل مدنی که از مدینه منوره با اشاره حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم  
 برای استفاده نسبت باطن نزد حضرت پیر دستگیر حاضر گردیده بود و پیشته بودند علی الصبح  
 مشاهده خود را در حضور پرنور عرض نمودم تصدیقش فرموده امر با خوار آن نمودند و عرض از  
 تحریر این بیان تصرف و قوت حضرت پیر دستگیر است که حق تعالی چه درجه نیا و دیدن تصرفی  
 غایت فرموده بود و وجود شریفش آیتی بود از آیات الهی و رحمتی بود از رحمتبائی نامتناهی  
 مثلش در عالم حکیم عظامی مغرب دارد و آفاق را گردیده ام و هر زبان در زبده ام و بیار  
 خوابان دیدم لیکن توجیزی دیگری و نیز در آن ایام بر روی عید قربان در مجمع عام این ملک  
 آستانه خود را به تشریف بلوس خاص از قسم نگاه و دستار و پیر این مبارک از دست شریف خود  
 پوشانیده با جازت مطلقه نواختند و دعا تا دیر فرمودند الحمد لله که از برکت توبه و غایت  
 حضرت پیر دستگیر نسبتی به نسبت این خاندان پیدا شده است حق تعالی قادر است که تمام  
 متناهی قلی فائز گرداند انتهی با جملة نزد حضرت شایع صاحب قدس سره بعد مرتبه حضرت  
 والد ایشان رتبه حضرت ایشان مقرر گشت چنانچه در آخر عمر در هر مکتوبی که وصف والد ایشان  
 کرده اند بعد آن اسم حضرت ایشان نیز تحریر نموده اند گفت حسن بخاری که از والد ماجد  
 ایشان شنیدم که میفرمودند که از زبان گوهر نشان حضرت شایع صاحب قبله تحریر شد شنیدم  
 که ارشاد میکردند از من ناگس چاکر که بنور آمدند ابوسعید احمد سعید رؤف احمد نقیارت  
 انتهی میفرمودند که با امت نماز خویش و توجه بر بیان و نصیحت رسایل سلوک طلبان  
 و تحقیق مقامات احمدیه باینان نیز مشرف ساختند میفرمودند که سید سبیل مدنی عیال و

الرحمة و غیره از من توبه میگردیدند و مرزا عبد الغفور علیه الرحمة و غیر ایشان رسایل سلوک میخواندند  
 میفرمودند که یکبار در منام دیدم که در کنار حضرت شایع صاحب قدس سره خوابیده ام و قلمها  
 از محیه شریفه می چنیم پس این واقعه را بخدمت شریف نقل نمودم فرمودند که قریب که شمارا  
 از من خوابید شد هیچ کس را نخواهد شد میفرمودند که یکبار بحیث زیارت قبر حضرت شیخ محمد عابد  
 رحمة الله علیه رفته بودم در آن جا چنان ظاهر شد که از کمالات اولوالعزم سوامی آیند و طریق  
 که حقائق الهیه و حقائق انبیاییه اند را همی دیگر هم با تئین هست پس از بخدمت حضرت شایع صاحب  
 قبله عرض نمودم تصدیق فرمودند ما نا که آن از راه قیومیت باشد و انکشاف آن هم موقوف  
 بر قیوم فافهم میفرمودند که چون حضرت شاه صاحب قبله تحت مرئض گشتند فقیر و والد ماجد و لکن  
 بودیم پس مکاتیب شریفه بجهت طلب الد شریف برای من نشینی فرستادند و در آن ایام  
 فرمودند که بر خور دار احمد سعید را آنجا بجای خود بگذارند گو یا اشاره آن بود که بعد شما بجای شما  
 ایشان بشنید پس بجهت امتثال امر گرامی آنجا با فاده طالبان مشغول بودم و حضرت والد  
 ماجدی قدس سره در دلی بجای حضرت شایع صاحب قدس سره بر مسند ارشاد متمکن بودند  
 و بعد مدتی عازم دبی گشتم و در حیات ایشان بتوجیهات سالکین و تدریس علوم دینی و اوقاف  
 حکام شرعی و امامت نماز بچکانه ایشان مصروف بودم و اگر کسی مدح ایشان میکرد میفرمودند  
 که فرزندی باین جمع کمالات ظاهریه و باطنیه قابل مدح است نه من میفرمودند که در آن ایام  
 بجهت زیارت حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی و فرزند ان عالیشان رحمة الله علیه هم  
 بر مسند شریف حاضر شدم غایت مای فراوان بجال خود مشاهده نمودم و حضرت مجد صلی  
 عنه بخلاف خویش هم مشرف ساختند و قوت بسیار در مقامات خاصه حضرت ایشان بهم رسید  
 که از بیان بیرون است فالحمد لله علی ذلک **باب ویکم** در ذکر بلوس حضرت ایشان  
 بر مسند ارشاد و هدایت میفرمودند که چون نه سال و سه ماه حضرت والدی ماجدی  
 قدس سره بر مسند خلافت حضرت شایع صاحب قبله رضی الله عنه متمکن شدند در ماه جماد الاخر  
 سنه یک هزار و دویصد و چهل و نه شوق حرمین شریفین زادگاه الله شرفا و کرامت  
 بر ایشان غالب شد با وجود بیانی تمام عازم گشتند و فقیر را بجای خود نشانند و عمر من

این دو







بعد ختم آن این هفت کلمات متبرکات صدقه بار زیاده می نمودند یا قاضی الحاجات کاشانی  
 اللَّهُمَّ يَا ذَا فَتْحِ الْبَلِيَّاتِ يَا كَاشِفَ الْكَرَاحِ الْكَرَّاجَاتِ يَا مُجِيبَ  
 الدُّعَوَاتِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ **فائده** این ختمها در حیات آنحضرت قبله معمول بودند  
 و آنچه این فقیر از قبر شریف ستفاده نموده است و ترغیب آن از آنجناب بسیار بسیار مفیده  
 این چهار کلمات طبعات است **سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَهُوَ اللَّهُ الْأَكْبَرُ**  
 سه صد و شصت و نه بار و در و شریف اول آخر صدقه بار صبح و شام خوانده ثواب آن روح  
 پر فتوح آنجناب بخشید قضای حاجت تو مثل آنحضرت خواهند زد و اگر در مجرب است با جمله بعد از دعا  
 ختم حضرت ایشان بنظر کمی اثر خود طالبان را مشرف میساختند هر کس در هر مقام که بود متوجه  
 گشته آنقدر فیض از طلب مبارک حضرت ایشان می نمود **يُحْيِي الْمَوْتَى وَكَاشِفُ الْكَرَاحَاتِ**  
**الطَّيِّبُ الْمُغْنِي الْوُجُوهَ عَنِ الْبُصْرِ وَافْتَسَحَ لِقُلُوبِهِمْ هَذَا**  
 و حضرت ایشان تسبیح در دست شریف گرفته متوجه طالب گشته اند که تسبیح مبارک را حرکت داده  
 باخراج و تقداد انفس فیض اساس مشرف و بهره مند میکردند و اینند سبحان الله قوت تصرف  
 حضرت مرشد بر حق قلبی و روحی فزاده چه بیان نموده آید هرگاه که در لطافت جسمیه بجهت ابراز  
 در آن توجیه میفرمودند چنان معلوم میشد که لطیفه اندرون سینه چون مرغ پیمیل میطپد و چون  
 بجهت جذب لطافت مصروف میگشتند مشهود میگردد که گویا هر لطیفه از سینه برآمده بطرف  
 فوق که اصل اوست رفت پس در سیر لطافت عالم اُمر و خلق کیفیات بسیار ظاهر می شد و قلب  
 که اول مراقبه احدیت می نمود و جمیع خاطر و اطمینان لطافت میسر میشد باز که مراقبه محبت می کرد  
 ذوق و شوق و بی خودی و استغراق و قطع تعلقات و آرزو با دست میداد و وسعت قلب  
 چند آنکه آسمانها و زمینها در وی گم گردید و در سیر لطیفه نفس استهلاک و انحلال تمام وجود  
 و قنای آنرا و شرح صدر و رضا بالقضا حاصل میشد و در عناصر ثلثه تهذیب و تصفیه لطیفه قلوب  
 و مناسبتی بملازمتی ظاهر میگشت و در کمالات ثلثه بیرنگی با و علو نسبت باطن پیش می آمد  
 و در حقائق الهیه رسوخ در وجودیت و وسعت انوار متحقق میشد و در حقائق انبیا اذواق محبت  
 ذراته و کمال اتباع حضرات انبیا کرام و مثابه شان و فقا در ولایات ایشان علیهم الصلوات

صلوات و التسلیمات ثابت میگردد و در اول توجه بلکه میجو و تعلیم مقام آثار و انوار آن ظاهر  
 و عیان میگردد و بعد از آن بقدر مشغولی و حسن اعتقاد و مرید مناسبتی و رسوخ در آن متحقق میشد  
 میفرمودند که جناب شاه صاحب قبله طالب متوسط الاستعداد را در ده سال کامل توجه در جمیع  
 مقامات مجدیه میفرمودند و درین زمان مقصور در طلب زیاده شده فقیر در توجه انیمقامات  
 زود می میکند تا طالب چیزی مناسبتی بهمرسانده در جائی خویش بدوام مشغولی و تحفیض نسبت  
 انجام را با انضمام رساند بهین سبب در ده سال رخصت میکنم و مجاز میگردد انهم پس با جازت  
 رخصت عفو نماید شد که مقصود چیزی دیگر است و انبیا تا بر کسی که عنایت مخصوص بود توجه در  
 چشمتی با قادیان نیز میفرمودند خصوصاً اگر کسی از مستعدین طالب آن میشد یا داخل طریقه آن  
 اکابر میگردد و در آنوقت فاتحه آن مشایخ کرام خوانده متوجه میشدند نسبت آنها بقوت تمام جلوه  
 میکرد دید بلکه حضور و روح آن اکابر میشد راقم حروف بار این را از دل کرده در نسبت قادیان  
 لغمان نسبت و صفات جلال بسیار ظاهر میشد در نسبت چشمتی اذواق و اشواق و حرارت قلب  
 و برقت غلبه می نمود و نسبت قدیم این خاندان را محو و متلاشی میساخت و گاهی در حلقه شریفه  
 بخواندن اشعار رنگین ابیات و دلکش نمک بر جرات طالبین پیا شیدند در آنوقت غلبه یکبار  
 و صبحه و قید و تواجذ و آه و نغمه چندان میشد که مردمان بجهت تماشا جمع میشدند و مشتاق  
 میگردد و چند اشعار بر آثار که از حضرت ایشان شنیده بجهت یادگار مینویسد

لَقَدْ كَسَبَتْ حَقَّهَا لَقَى كَبْدِي	فَلَا كَلْبِيْنَ لَهَا وَلَا رَايَ
إِلَّا الْحَبِيبَ الَّذِي شَغَفْتُ بِهِ	فَعِنْدَهُ رُتَبَتِي وَبِرِّيَا فِي
وَفَلَّحَنِي الْكَرِيمُ بِغَيْرِ زَا	مِنْ الطَّاعَاتِ وَالْعَلْبِ السَّلَامِ
تَحْلُ الْكَرَامَةِ كُلِّ شَيْءٍ	إِذَا كَانَ الْوَقْتُ إِلَى الْكَرِيمِ
أَقْلَنِي أَقْلًا فِي كُنْهَاتِ	أَنَا فِي قَبْلِ حَيَاتِي فِي حَيَاتِ
وَبِنَا لَكَ بَارِئُ الْعَيْنِ نَفْسِي	وَلَعَلَّ الشَّقَّاءَ السَّلَامِيْنَ مَا يَجْعَلُ
أَهْلُ الْوُجُوهِ إِلَى سَعَادَتِهِمَا	قُلُوبَ الْجَانِّ وَذِي حَبِيبِي
أَلَمْ تَرَ شَأْنَهُ جَانِّ رَا حَبِيبِي	وَزَيْدُ حَيَالِ وَخَامَانِ رَا حَبِيبِي



دیوانه کنی هر دو جهانش بسته  
تو بکار کس نه آئی  
بچه امید میتوان مردن  
مجنون بخیال زلف لیلی در دشت  
میگشت همیشه بر زبانش لیس  
بر سر خاک مایه نغمه عشق بر سر  
بعد هزار سال اگر بر قبرم گذر کنی  
بی تو جانان من در نواغم کرد  
گر بر تن من زبان شود هر موی  
یک چشم زدن غافل از آن ماه بنا  
هر جا که ترشح تو بسیم  
اجب عشق ترک جان باشد  
هتوز ایوان ستهنا بلند است  
با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین  
سبب بار بیا بجان ما  
تجرم عشق تو ام میگذرد و غوغایت  
مردان حسن بر صبا  
علی الصباح که مردم بکار و بار روند  
دوزخ سوزد اگر خست بوس باشد مرا  
من نه آن مستم که جام حق بوس باشد مرا  
ز حد گذشت بعشق تو بی قرار می ما  
اگر بفرستد سر سباه کاری ما  
عونی اگر بگریه میترشدی وصال

آنوقت زدیانه ز دین نصیب منظر  
بجای سنگ افغان پارهای شیرین  
نقش منظر چو زکویت گذر چشم پوشش  
منظر مجرم بنم گاهی که می کشد  
تو در دلی بغم این دآن که پر دازد  
ز ناز نیست ترا فرصت و مراد نیاز  
از شنیدن این شعر با و امثال آنها از زبان فیض تر جان حضرت پیر دستگیر قلبی در و خفا  
چه تحریر نایم که احوال اهل علقه چه کیفیت مبدل میگشت کسی در گریه کسی در خنده و بعضی در سوخ  
و بعضی در زول بر خفا و بر خفا و بعضی در علقه و مشر و مستی سرشار و خائفه در بخت  
که قمار و حضرت قبله قدس سره مثل محبوب خدا در گریه و ناز بچشمهای مست و نیم باز و خنده  
از آن آن دو قهقاموقوف بشافه آنوقت بود کسی که بصورت مبارک حضرت ایشان رسید  
البتة دریافت و گفتن رست منی آید سه لذت حق شناسی بخت امانچشی و خوش گفت  
که مقصود صورت آن دل را خواهد کشید و خبرتی دارم که نازش اچسان خواهد شد  
و بعد مانی مراقبه آنکه شد آواز بلند فرموده دست به عابری دشته و گاهی بذر او لیاری  
در اسم و مشایخ عظام قدس الله سرهم حاضرین را سرشار کلمات باطن می نمودند و در  
بیان مسائل شرعی و معارف باطنیه نشانی خاطر مریدین میفرمودند و توضیح تمام و تشریح  
الاکلام محققه مشکله حل میکردند و بسیار بودی که بجزوفات شریف بغیر عرض نمودن کلمات میشد  
این خدای اکثرین شعر را آنوقت میخواند سه آیتی اعلائی تو جواب هر سؤال و مشکل از تو  
حل شود بی قیل و قال و بدرس و افاده علوم دینی و حقائق یقینیه بطالبین حق حل علا  
می برداختند از حدیث و تفسیر و فقه و تصوف خصوصاً مکاتیب حضرت محمد و منویسه  
مولانا روم رحمة الله علیهما با تحفه مجلس شریف محفوظ انوار ربانیه الهیه و برکات نبویه مصطفویه  
بود حضور و مشاهد حق جل و علا کائنات کای حکایت در آن میسر میشد توبه و التفات حضرت  
رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه و سلم بر وجه کمال مشهود میگشت بارها این گناه کار



در یافت این مشرف گفته است از تاثیر صحبت شریف و مجلس مینف دل از دنیا و اهل آن خرد  
میگشت و از محبت الهی سجا ز گرم و از غلبه شوق خواب و آرام سیرفت و انس بولامی خود  
استیلا می نمود تعلق محبت بدوق آغچه و کیفیت اثر بر غی ماند در وقت حاجت آنچه میسر شد  
میخورد و مشا به جمال با کمال حضرت قبله میزد و در پیشگاهش قدم ازین عاشق کشید و غنی  
و اثری بکده نامی و نشانی میگذاشت اکثر این رباعی حب حال خود میخواندم ریاضی  
جسم همه اشک گشت چشم بگریست و در عشق تو بی جسمی باید زیست و از من اثری ماند  
این عشق از صحبت و چون من همه مشوق شدم عاشق کیت و میفرمودند حصول این  
حالات عالی و وصول باین کمالات ساریه منوط محبت مفرطه و خنده رسوخ است بشیخ مقتدی  
و مرشد مهندسی که از جمله و بیثبات حق تعالی است تا فانی بشیخ که مقدمه فانی مطلق است  
نقد وقت شود کسی که شمه از آن در خود مشاهده کند آنرا غنیمت دانسته در اتمام آن بجان کوشد  
و آداب نیک نگه دارد و در اوصیت مشایخ کبار قدس سرهم بجهت حرمت پیر و ستیگر  
از همه پیش است که اصل و اساس جمیع ارکان طریقه ایقه همان است و بس و میفرمودند  
که حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره در مکتوبی آداب ضروریه مریدین ارقام  
فرموده اند عمل بموجب آن لازم هر مرید است و حضرت ایشان اکثر آن را بطالب صادق  
در شیدان میفرمودند لهذا آن مکتوب فیض سلوب بعینه در اینجا نقل کرده میشود و  
مکتوب<sup>۲۹۲</sup> دولیت و نود و دویم بشیخ حمید بنگالی صدور یافت در بیان  
آداب ضروریه مریدان و رفع شبه ایشان و مایه ناسب و کاک و  
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا الذی کنا بآه الضلاله و کان بنا بالاحضار  
المصطفی یمه حکیم و علی اهل الطهارات و السیما ائمتنا و ائمتنا  
بدانکه سالکان این راه از دو حال خالی نیستند مریدانند یا مراد اگر مراد اند طوبی که هم  
بر او انجذاب و محبت ایشان را نشان نشان خواهند بود و مطلب آلا خواهند رسانید  
و هر او را که در کار شود بهو تطلبی توسط تعلیم نشان خواهند کرد و اگر زلتی واقع شود  
زود متنبه خواهند بود و بان مواظبه خواهند کرد و اگر بهر خاطر تعلیل و شبهه

باشند بی سبی ایشان بان دولت دلالت خواهند فرمود با جمله غایت از بی جل سلطان متکفل حال  
این بزرگواران است سبب و بی سبب کار ایشان را غایت خواهند کرد و الله یجیب الدعوات و یمنع الشک  
و اگر مریدان کار ایشان بی توسط پیر کامل و مکتول دشوار است بری باید که بدولت جذب و سلوک مشرف  
شده باشد و سعادت قرا و بقا مستعد گشته و سیر فی الله و سیر عن الله یا الله  
و سیر فی الکائنات یا الله را باضرام رسانیده و اگر جذب بر سلوک او مقدم است و به تربیت  
آوان مرئی شده کبریت احمر است کلام او دواست و نظر او تغافل حیا می دلهای مرده بتوجه شریف او  
منوط است و تازگی جانها می فرسوده بالفتات لطیف او مر بوط و اگر اینطور صاحب دولت پیدا نشود  
ساک مجذوب هم منتقم است و تربیت ناقصان از و نیز می آید و بتوسط او بدولت قرا و بقا میسرند  
و آسمان نسبت برش آمد فرود و در نه پس عالی است پیش خاک تود و اگر بغایت خداوندی  
جل شان عالی را باین طور پیر کامل و مکتول دلالت فرمودند باید که وجود شریف او را منتقم داند و خود را  
بنجام باور سازد و سعادت خود را در مرغیات او داند و تفاوت خود را در مغایات او شناسد با جمله  
بوائی خود را نال رضای او سازد و در خبر نوی است حکیم من العار و السیما ائمتنا و ائمتنا  
کنتم من احدکم حق یکن نهارا و تبعالما یجفت به و بدانکه رعایت آداب محبت و مراقبت  
شرائط ضروریات این راه است تاراه افاده و ستخانه منقوح گردد و بدین فواید لا یفقه لا یفقه  
و لا یفقه لا یفقه بعضی از آداب و شرائط ضروریه در معرض بیان آورده میشود بگوئید  
بهرش باید شنید بدانکه طالب را باید که روی دل خود را از جمیع حیات گردانیده متوجه پیر خود سازد  
و با وجود بری اذن او بنوافل او کار نبرد و در حضور او بغیر او التفات نماید و محبت خود متوجه  
نشیند و نمی که بکرم مشغول نشود مگر آنکه او امر کند و غیر از نماز فرض و روزه و حضور او او آنکند  
نقل کرده اند از سلطان اینوقت که وزیرش پیش او ستاده بود اتفاقا در این اثناء آن وزیر  
التفاتی بجانب جامه خود کرده و بند آنرا بدست خود راست میساخت درین حال نظر سلطان بر آن  
وزیر افتاد و دید که بغیر او متوجه است بزبان عتاب گفت که این انهم منیتو انم کرد که تو وزیر من  
هشی و حضور من به بند جامه التفات نمایی باید اندیشید که هرگاه وسائل دنیا و دنیه آواز  
دقیقه در کار است و سائل حصول الی الله را بر وجه اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود



مها امكن درجائی نه است كه سایه او بر جامه او یا بر سایه او افتد و بر مصداق او پانه نهد و در متوضائی او  
 چهارت نكند و بطرف نشانه اوست حال نكند و در حضور او آب بخورد و تمام تناول نماید و کسی نمی کند  
 بلکه متوجه احدی نگردد و در غیبت پیر درجائی كه اوست پای دراز نكند و بزاق و دهن با نجابت نیندازد  
 هر چه از پیر صادر شود آنرا صواب داند اگر چه بظاهر صواب ننماید او هر چه میگوید از آنهام میکند و بپایان  
 گام میکند برین تقدیر احترام را گنجایش نباشد و اگر چه در بعضی صورت در آنها مش خطا راه باید چه خطا  
 آنها را در رنگ خطائی اجتهادی است مامت و احترام بران مجوز نیست و اینها چون این را محبتی  
 به پیر پیدا شده است در نظر محبت هر چه از محبوب صادر میشود محبوب می نماید پس احترام را بحال شبیه  
 و در یکی و جزوی اقتدا به پیر کند چه در خوردن و پوشیدن و چه در خفتن و طاعت کردن نماز را بطول  
 او آداب باید کرد و وقفه را از عمل او باید آفتد نمود و آنرا كه در سرائی نگارست فارغ است از باغ  
 و بوستان و تماشاخانه لاله زار و هیچ احترام را در حرکات و سكناات او بحال ندیده اگر چه آن  
 احترام مقدار حقیقه خود كه باشد زیرا كه احترام را خیر از خیران نتیجه نیست و بی سعادت ترین  
 جمیع خلق عیب بن ایضا نه علیه است مرید را خود چه گنجایش شایسته احترام است بحسب كفا الله  
 سبحانه عن هذا البلاء العظيم و طلب خواص و كرامات از پیر خود نكند اگر چه آن  
 طلب بطریق خواطر و وساوس باشد بچشمینه كه مؤمنی از پیغمبری محجوز طلب كند و باشد  
 معجزه طلبان گناه اند و اهل انكار است معجزات از بر تیره دشمن است و توفیق نیست بی دل برد  
 موجب ایمان نباشد معجزات و توفیق نیست كه عیب صفات به اگر چه پیدا شود و ظاهر آن  
 بی توقف عرض نماید اگر عمل نشود تقصیر بر خود نهند و هیچ نقصت را بحجاب پیر عائد نازد و آنچه كه  
 روی دبدان پیر نهان ندارد و تعبیر و قانع ازو طلب كند و تعبیر كه بر خالك منكشف شود نیز عرض  
 نماید و صواب خطا را از وجود و بر كشتن خود زنها عطا نماید كه حق با باطل درین دار متفرخت و صواب  
 با خطا مختلط و بی ضرورت و بی اذن از وجه انشود كه غیر او را به حق گزیدان منافی را دات است  
 و آواز خود را از او بلند نكند و سخن بلند با او نگوید كه توفیق را دوست و هر نفس و فتوح كه برسد آنرا  
 توسط پیر تصور نماید و اگر در واقع بیند كه فضیلت از مشایخ دیگر رسیده است آنرا نیز از پیر داند و بداند  
 كه چون پیر جامع كمالات و فیوضت فیض خاص از پیر مناسب است و خاص مرید هم كمال

كمال شیخی از شیوخ كه صورت افانحه از وی ظاهر شده است مرید رسیده است و لطیفه از لطافت پیر  
 كه مناسب آن فیض دارد بصورت آن شیخ ظاهر شده است بوجهی ابتلا مرید آن لطیفه را  
 شیخ دیگر خیال كند و دست و فیض از آن دست این متعلقه عظیم است حق سبحانه از زكوت قدم نكند  
 و بر اعتقاد و محبت پیر مستقیم دارد و محبت سید الشیخ علی الهی علیه السلام با جمله الطریقین  
 كماله ادب مثل مشهور است هیچ بی ادب نبخشد از رسد و اگر مرید رعایت بعضی از آداب خود را  
 تقصیر داند و در ادائی آن كمال نمی نرسد و اگر بعضی هم نتواند از عهدی بر آید مقصود است اما از غیر آن  
 تقصیر ناپااست و اگر عیال او باشد مشایخ را رعایت ادب نكند و خود را مقصود هم نداند از برکات  
 این بزرگان محروم است و بر کار روی پیروند و نشسته دیدن روی بی سود و نشسته  
 آنی مریدی كه برکت توفیق پیر مرتبه عطا و بقا برسد و راه الهام و طریق فراست بروی ظاهر شود  
 و پیر آن مسلك دارد و كمال كمال او گواهی دهد آن مرید را میرسد كه در بعضی امور الهامی  
 به پیر خلاف كند و مقتضا الهام خود عمل كند اگر چه نزد پیر خلاف آن محقق بوده چه آن مرید در وقت  
 از رتبه تعلیم برآمده است و تعلیم در حق و حق خاص است عینی بنی كه صاحب پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 را مورد اجتهاد و توبه در مقام غیر متر كنه بان سر و صلی الله علیه و سلم خلاف کرده اند و در بعضی اوقات  
 صواب بحجاب عیال ظاهر شده است كمال انجمنی علی آری باب العلم پس معلوم شد كه خلاف با پیر  
 بعد از رسیدن مرتبه كمال كمال مجوز است و از سوی اوت میراست بلکه اینجا همین ادب است  
 و كنه صاحب پیغمبر علیه السلام علیه السلام و التلیكیات كه كمال ادب مؤدب بوده اند غیر از تعلیم امری  
 دیگر نمی کرده اند ابو یوسف رحمه الله را بعد از رسیدن مرتبه اجتهاد تعلیم ابی حنیفه رضی الله عنه  
 خطاست صواب در متابعت را نمی خود است نه را نمی ابو حنیفه رضی الله عنه قول مشهور است از امام  
 ابو یوسف رضی الله عنه كه كازعت ابی حنیفه فی مسئلة خلق القرآن سنة اشتهر  
 شیهه شایسته كه تحیل صناعت بتلاقی افكار است اگر بر یک فكر مانده بی زیادتی پیدا نكند و می كند  
 در زمان سبویه بوده امروز باختلاف آرائی و ملاحق الطار و صد زیادتی و كمال پیدا  
 کرده است اما چون بنا را او خاده فضل او است الفصل المتقدیمین لیكن كمال آنها  
 مثل الحق مثل الطریق كایدی اوله خیر ام اخره حدیث نبوی است علیه و علی الهی



السلامة والسلامة في الدنيا والآخرة بعض المريدین بداند که گفت از انچه  
 محقق و یقین است احوالات از لوازم مقام شیخی است و مراد از احوال اختیار نمودن شیخی است  
 مراد از احوالات احوال در حقیقت نه چنانچه مراد از حیات و موت فساد و بقا است که بقا و ولایت  
 و کمال میرساند و شیخ مقتدا یا ذی القدر بجا آنکه مقتدا این دو امر است پس شیخ را ازین احوال و احوالات  
 چاره نباشد مگر شیخی و یقین است احوال و احوالات شیخی است پس شیخی را ازین احوال و احوالات  
 مقتدا حکم کرده که با او هر کس که با او مناسبت است در یک نفس غاشاک در محبت او میسرود  
 و نصیب خود را از وی استیفا می نماید خوارق و کرامات از برای جذب مريدان نیست مريدان  
 بناسبت منویة میگردند و آنکه باین بزرگواران مناسبت ندارد از دولت کمالات ایشان  
 محروم است اگر چه بزرگوار معجزه و خوارق و کرامات پیدا بوجوب و اولیای ایشان باید گرفت قال الله  
 سبحانه فی حق الکهاروان یکر فاعلی الذی لا یؤثر علیها الخ اذا جاءک الذی یتلک الذی یخبرک  
 هذا الاکساجیرا که در اسلام میفرمودند که پیران کبار قدس الله اشهرهم اگر از برای زینت  
 و سوادنی میدیدند تنبیه سزانش میفرمودند و تا که توبه بفضی و تضرع تمام نمی کرد با و ملقب نمیکشتند  
 و این نصیر سبب غلبه حیا محبت بر چیزی نمیکوید اما باطن را از وی متوجه میکرد اند تا از تنه اول  
 باطن متنبه گشته بر او راست می آید و اگر متوجه می شود و غرض ظاهر هم میکند و تا توبه نکند با او متوجه  
 نمیکردم و اگر متوجه و اولی از وی معلوم میکنم سبب انبساط نموده و در دیگر دامن متعلا که در شکم  
 میفرمودند در تربیت طینی جلالت جمال برود و باید جمال حریف هم نقصان دارد و چنانچه جلالت حریف  
 هر شیخی که این دو صفت بر وجه عدال داشته باشد مريدان از وی زود فائده عظیم می یابند  
 میفرمودند این شرافت بر قلب از لوازم مقام شیخی است جناب حضرت مراد صاحب قله و جناب  
 حضرت شاه صاحب قبله رضی الله عنهما تیر بر خطره مريد زود آگاه میدادند و نمی گذشتند که در مجلس  
 شریف خطره غیر بر دلش بگذرد این در روش ازین هم مستحق میکند و قلب مريد را به محبت تمام  
 و توجه قوی از خود و خطره باز میدارد و گاهی بجهت غلبه خطره بر مريد از زبان تسبیح بزرگوار  
 مروه و مانند آن تنبیه مبارک و خداوند کریم پرده پوش است و تا مريد رشد ظاهری و باطنی  
 نمیداند و تحتش میفرمودند بلکه راضی نمی گشتند که از خود جدا شود هر چند که او مبالغه و احتیاج کند

کند میفرمودند که مريد با رسیدن به مرتبه غفلت شیر خواره است که از نفع و ضرر خود خبر ندارد و اگر قبل از این  
 بصاحت از مرتبه جدا گردد نقصان در نشو و نما ظاهر میشود همچنین اگر مريد قبل از سهوا و جدا شدن  
 جدا شود نفس را تیر میگرد و در تنبیه نه نقی میفرمودند که مريدی چند سال بخدمت شیخ گذرانیده  
 بود و شخصی رخصت خواست حضرت شیخ بان شخص فرمودند که هنوز ایاقیت جدا شدن ندارد و در تنی روز  
 در خدمت حاضر مانده از اجازت خواست شیخ فرمود که حالا هم قابل رخصت نشد و دست تو اگر جوابی  
 نتوانش کنی هرگاه که برائی گرفتن طعام حاضر شود کاسه او بشکن و همچنین کرد آن درویش نصیب تمام  
 سبیل بر سرش زد و کاسه وی نیز شکست پس هم ایاقیت رخصت ظهور رسید باز بعد مدت دراز  
 آن شخص شفاعت رخصت وی کرد و گفت که حالا بسیار جهل گشته است شیخ فرمود که هنوز چیزی  
 نیست هرگاه که قابل خواهد شد من خود رخصت خواهم داد اگر باور نداری مثل اول کاسه بشکن  
 همچنان کرد این بار مريد فقط بدل کاسه خود کاسه اش شکست و مجاز گشت بعد مدت دراز شیخ خود  
 فرمود که حالا قاطعیت بهرسانید دست از مالش کن کرد این دفعه مريد چنان بجهت هم نیامد و دست  
 در پائی او نگذاشت که من لائق همین بستم پس از حضرت شیخ مجاز و رخصت گشت بعد این حکایت  
 میفرمودند که با وجود تحصیل نسبت باطن تا تهذیب ظاهری با ایند نرساند قابل اجازت نمیشود  
 و اگر من قبل از رسیدن باین مرتبه مجاز میگردد انهم بجهت ضرورت و صحت خواهد بود و تنبیه بشهرط  
 داد اوقات الله طاعت المنشر و ط جنانچه بطریق ترویج طریقه طایفه و هدایت خلق الله  
 درین آخر زمان بر افتاد و در هر سال هفت و هشت کس اکم و بیش از اجازت و خلافت بهره و میفرمودند  
 تا آنکه از طائفی غلامی خلفا حضرت ایشان جهانی در حیات جناب ایشان ازین طریقه فیضیاب  
 و نور گرییده و خصوصاً با و خراسان و ماوراء النهر جزا الله سبحانه خیر الجبراء و نفعنا  
 من بیکم اکرم و فیو ضیعتهم امین یا ادرک الف کلمین و طریق حضرت ایشان  
 چنان بود که هر که قبول میفرمودند بجهت طریقه شریفه بعد استخاره یا شهادت قلبی نخستین توبه این  
 میدادند باین روش که اول فاتحه میران کبار رحمة الله علیهم بلکه اکثر تمام سلسله نام نام خوانده  
 استمداد از او شان نموده هر دو دست طالب را در هر دو دست شریفه خود بطور صاف فخر گرفته  
 و شیخ الله الرحمن الرحیم جلیله کرده است باین لفظ میفرمودند و مريد هم برابر میگفت











و اثبات آنرا توفیق قلبی عبارتست از توجیه بسوی قلب که زیر پتان چپ بقاصله و انگشت و امع  
 است و حکمت درین توجیه مانند حکمت و مراعات خرمها نزدیک خانه این جلیله است باید دانست  
 که در مشایخ نقشبندیه رحمه الله علیهم تصرفات عجیبه و غریبه اند مانند جمع کردن هفت بر کار سی  
 پس میشود آن کار موافق محبت ایشان یعنی تاثیر در طالب و شلک مرض از مرخص و افاضه توبه  
 در عاصی و تصرف در دلهائی مردم تا که محبت نمایند و بطنه کنند و در مدارک ایشان تا که متشکل شود  
 در آن اوقات عظیمه و احکام بر نسبت اهل الله از آنجا و اهل قبور و اشرف بر خواطر مردم و کشف قایم  
 مستقبله و دفع بلیه نازله و جز آن همه از خصال شیران این سلسله علییه اند و نقشبندی عجب قافله  
 سالارند که بر نازله بهمان بحر قافله را به از دل سالک به جاذبه صحبتشان  
 میبرند و سوسه خلوت و فکر چله را به قاصری گر کنند بطایفه را طعن تصور به حاش بشد که بر آرم  
 بزبان این گله را به همه شیران جهان بسته این سلسله اند به رویه از حیل جهان بگسلد  
 این سلسله را به رحمه الله علیهم و طریقه توجیه نمودن مشایخ بر طالبان حق جل جلاله است  
 که توجیه شود شیخ بسوی نقیض خویش در نسبتی که القایش بر طالب منظور است و بهمت تامة توجیه نماید  
 برائی اتفقال آن از خود بسوی طالب پس منتقل میشود موافق مستعد او آن و وقتی که طالب غایب  
 تصور صورت او نموده توجیه نماید میفرمایند و کارش را انجام میرسانند همچنین بر هر صاحب که  
 پیش می آید بهمت نموده خلی آن از خدائی کریم رسالت می نمایند حسب متاعی ایشان بطور می آید  
 و طریق دریافت نمودن نسبت اهل الله است که بشیند و بر روی او اگر زنده و شبه یا نزدیک  
 قبر او اگر مرده باشد و خالی کند نقیض خود را از نسبت خویش و روح خود را متصل روح او کند پس جمع  
 کند بسوی نقیض خود آنچه بیاورد آن از بعین نسبت آن شخص باشد و خود را قطع بر خواطر مردم این است  
 که فارغ کند نقیض خود از همه چیز و متصل کند نقیض خویش بسوی نقیض آن شخص اگر غلبان کند و غلبه  
 از جهت انگاس خطر آن شخص باشد و طریق معلوم کردن اوقات مستقبله این است که فارغ  
 نقیض خود را از هر چیز بجز انتظار واقعه مطلوبه و چون منقطع شود از وحدت نقیض و باشد انتظار  
 مانند طلب آب مرشده الملق سازد نقیض خود را بلا که گرام نشاند الله تعالی استعانت نکند خواهد  
 بود و واقعه مطلوبه از جانب الهی یاد بین آن واقعه در بیداری یا در خواب و روش و غیره

نازله نیست که صورت مثالیه آن با را بخاطر ساخته توجیه و محبت قوی برای دفع آن نماید و بجز خالی  
 منفع خواهد شد به مقام دوم در بیان اشغال مشایخ جلیله قدس الله سرهم  
 و رضی الله عنهم به میفرمودند قدسنا الله سره الا قدس که درین خانه این جلیله اول  
 طالب اند که به توجیه میفرمایند و آن دو قسم است سیم ذات و تقی و اثبات اسم ذات چهار  
 قسم است اول به توجیه میفرمایند اینست که بگوید الله باشد و در بهر بقوت قلب طلق و بعد از آن  
 توفیق کند تا نقیض بر تواری شود باز طریق مذکور بگوید همچنین معمول نماید و در خود سازد و قسم دوم  
 و وضو و طریقی نقیض آنکه بحلیه صلواتیه و زانو بشیند و فقط مبارک الله را یکبار بر زانو است  
 ضرب نماید و بار دیگر بر دل و تکرار کند بدون فصل و ضرورت در هر دو ضرب که بقوت و شدت  
 تمام زدن خصوصاً ضرب قلبی تا که قلب متاثر شود و جمیع خاطر دست دهد و قسم سیم به ضربی است  
 هوش نیست که مرتب بشیند و ضرب کند اسم ذات را یکبار بر زانو است و یکبار بر زانو چپ یکبار  
 بر قلب شدت و بجز قسم چهارم به ضربی است در تقسیم نیز چهار زانو جلوه کند و ضرب نماید اسم ذات  
 یکبار بر زانو راست و یکبار بر زانو چپ و یکبار بر قلب و یکبار بر روی خود و باید که ضرب چهارم شد  
 و بجز باشد نوع دوم نقی و اثبات و آن کلام الله است و بهمت و جوش نیست که بشیند  
 و زانو توجیه قبله و بر و چشم بسته بگوید لا و بیرون کند زانوف و دراز کشد تا بکف دست  
 پس بگوید الله و بیرون آورد و قتل دماغ بعد از آن کلام الله باشد و قوت بر دل ضرب نماید  
 و در وقت نقی نقی خجوبت و مقصودیت یا وجود از غیر خدا ملاحظه کند و در هنگام اثبات اثبات  
 حضرت حق بجا نماید با آنکه حکمت در اشتراط ضربات و تشدیدات و مراعات اماکن و مواضع  
 اینست که آدمی مجبور است بدیدن جرات شده و شنیدن آواز خوش کند شوق خطرات و حدیث  
 نقیض و این است که مشایخ طریقت روح الله از و اسحق برائی شد توجیه بسوی غیر این شرط  
 و احتیاج را مقرر نموده تا از خطرات خارجییه قی شده متوجه بذات الهی سبحانه گردد و ضرورت  
 اهل سلوک را که بعد نماز صبح و نماز عصر یکجا شده حلقه نموده بشیند و ذکر الله بر وجه جمیع معمول  
 نمایند که در اجتماع فوائد بسیار اند و آن در تنهایی یافته نمیشود پس قیقه ظاهر شود بر طالب اثر  
 ذکر جلی مشاهده کند و در خود نور زد که را یعنی فوق و شوق و رفع خواطر و اتفاد حدیث نقیض



و اطمینان قلب و ایتنا بر محبت خدا تعالی بر ما سوزی نقد و نیت او شود امر میکند طالب را بکار خفی و آن نیز  
دو قسم است و قسم اول اسم ذات مع اثبات صفات است و طریقتش آنست که هر دو چشم را بند کند و هر دو  
لب با هم چسباند و زبان در دل بگوید **اللَّهُ بَصِيرٌ اللَّهُ بَصِيرٌ اللَّهُ بَصِيرٌ** و در این حال  
کلمات را از ناف خود تا بسینه تا دماغ رساند و از دماغ تا بفرج کشد و از فرج تا به کعبه **اللَّهُ**  
**عَلِيمٌ اللَّهُ بَصِيرٌ اللَّهُ سَمِيعٌ** بطوریکه در دل برساند مذکور کرده و این مجرب است  
یکدوره باشد بعد از آن بکشد همچنین و بعضی ازین طایفه عیال را ده می کنند بعد از کلمات سه  
**اللَّهُ قَدِيرٌ** و قسم دوم نقی و اثبات بطریقی که بیان نمودم و طریقی دیگر است که ساکنان  
که بیدار و هوشیار بر آنفاس خود باشند پس هرگاه که نفس بیرون آید بگوید زبان **اللَّهُ**  
و وقتیکه نفس اندرون رود **اللَّهُ** بگوید و این را پس آنفاس میگویند و برای رفع خاطر  
و دور شدن حدیث نفس خاصیت دارد پس وقتیکه ظاهر شود بر طالب اثر ذکر خفی و مشاهده کند  
در باطن خود نوری آنرا امر میکند بمراقبه و تکرار از ظهور اثر است که شوق و غلبه محبت و تمام محبت  
بسوی حق پیدا شود و اثبات حضرت حق و طلب او تعالی مستولی گردد و خلوت در سکوت یا ذکر  
کلی از کلام و مشاغل دنیا و دنیه حاصل شود باید است که مراقبه مشتق از ماده ترقب بمعنی تهافت  
فیض از جناب الهی نمودن است و آن بر چند قسم است اول معنی آن ذکر نامیم تا به جمیع حقایق  
خود صادق آید و آن تعلق نمودن آید یا تعلق از زبان یا تعلق کردن آن در دل و بهم نمودن معنی  
بالحسن و وجه است بعد از آن تصور کند کیفیت این معنی و مصداق آنرا پس جمع کند خاطر خود را بر صوفیه  
معهود و شیشی که در دلش تجر الصورت چیزی دیگر نگذرد تا مستحق شود استغراق در آن و بنیان  
از ما سوامی آن تامل در مراقبه حدیث شریف جناب رسالت **اللَّهُ عَلِيمٌ اللَّهُ عَلِيمٌ اللَّهُ عَلِيمٌ**  
**اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنَّكَ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّكَ تَكُنْ تَرَاهُ** پس بگوید **اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ**  
**اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ**  
مع التضرع از جهت و مکان تا استغراق درین تصور پیدا شود یا مفهوم آیه شریفه **وَلَا تُكَلِّمُ**  
**الْعَالَمِينَ** در محاط در دست حق تعالی در حالت قیام و قعود و خواب و بیداری  
و در خلوت و خلوة همراه خود تصور نماید یا تعلق کند اینها **اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ**

یا اولی که بگوید **اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ**  
یا اولی که بگوید **اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ**  
**اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَقَبَّلَ اللَّهُ**  
مینداند آنرا مراقبه نیکه برای قطع عوائق و تجرد تام و سکر و خوفانده میکند پس از آن جمله این آیه  
شریفه است **كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ كَوَيْتُنِي وَجْهَ رَبِّكَ كَذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ**  
و طریقتش آنست که نفس را در مرده تصور کند و بوسیده و خاکستر شده و اندک میگرداند از آبادی  
بجائی و بهمان را شکافته شده و ترکیب صورتش رفته و تصور کند **اللَّهُ سُبْحَانَهُ** را باقی و  
موجود و مزاولت کند این تصور را تا وقتیکه نتیجه او که محسوس حاصل گردد و همچنین آیه شریفه  
**كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ كَوَيْتُنِي وَجْهَ رَبِّكَ كَذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ**  
و کتب **كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ كَوَيْتُنِي وَجْهَ رَبِّكَ كَذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ**  
گردد و آن امر کرده میشود بتوحید افعالی به آن که جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم  
ترغیب و تاکید فرموده اند بر دو چیز یکی از آن ذکر است و مراد از آن ذکر آسانی است و دوم  
فکر و مراد از آن مراقبه است و مشایخ طریقت قدس الله اشرفهم استنباط نموده اند ذکر خفی را  
برای آسانی ترقی سالک از ذکر بسوی مراقبه گفته اند بعضی مشایخ که ما خبر بر کرده ایم بر آن  
گفت و قایل مستقبله آنکه خجالت کند در خلوت و غسل کند و بپوشد بهترین جامه خود و خوشبو  
کند و نشیند بر سجاده و بنهد کلاه الله را کشاده کرده بطرف دست راست و مصحف دیگر را  
بطرف چپ و سیوم را در بروی خود و چهارم را خلف خود بعد از آن شروع کند ذکر اسم  
ذات را بدون بند نمودن چشم بانظوری که مترب کند یکبار در مصحف آیتین و یکبار در آیه **وَكَيْتُنِي وَجْهَ رَبِّكَ**  
پیش خود و یکبار پس خود تا که بیا به در نقش خود تشریح و نور را و منتهی نماید برین شکل کیفیت  
با خلوة البیت کشف خواهد شد برو واقعه مطلوبه و بعضی از مشایخ در غسل مذکور و رات و بصر  
دید و اعتبار نموده اند بجائی آن آنکه ذکر الله کند باین سه مرتبه یا **يَا حَبِيبُ**  
یا رعایت شروط مذکور و چنانچه بیان کردم در ذکر یکصبری یا سه ضربی و الله اعلم  
و گفته اند مشایخ زحمت علیهم السلام که ما خبر بر کرده ایم برای کشف ارواح همین شروط مذکور و آنکه































[illegible]

اعوذ بغيره الله وقرآن الله وعظمته الله وبشرى الله وسلاطین الله وكنف الله وحجراته الله  
وآمان الله وحرز الله وصنع الله وكبرياء الله ونظر الله وبراء الله وجلال الله وكمال الله لا اله الا الله محمد رسول الله من شر ما اجد پس بخند در آن چرم و گرد بد تا که عدد مذکور تمام  
مرد پس در گردن مرصع آویزان کند به شود ان شاء الله تعالی و برای صنف بصر سه مرتبه بخواند بعد از آن  
فرس فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد دوم کند بر چشم و برای فرس می  
بگوید یک تخم از مرص پس گنده کند بر گردن اول ساعت از یکشنبه در یکطرف یا قیلاً انت لک دینی  
لا یطاق انتقامه یا قیلاً و در طرف آخر یا مذل کل جبار عینده بقیه در عین  
سلطانیه یا مذل و در گردن آویزان کند شفا یا بدست الله تعالی  
مقام ششم در بیان بعضی از مضایح و مواضع حضرت ایشان که بطالبان ارتقا  
فرموده اند به میفرمودند رضی الله تعالی عنه نصیحتی که بیار آن نموده می آید است که شغل مع الله  
سبحانه بروجه دوام باشد و یکی همت مصروف ذکر الهی سبحانه باید داشت و یک لمح غفلت از جبار  
قدس او نرود تا تو تبرائی الله جل جلاله بی مزاحمت اغیار که عبارت از دوام حضور است ملاحظه کرد  
و تعلق مایه غلما و جبارت او سینه بر بند و هیچ مرادی و مقصدی بخیر محبوب حق تعالی غرض برانداختن  
و تعمیر اوقات به مخالف طاعات و عبادات مانند ذکر اسم ذات از هر لطیفه هر قدر که پیشتر شود  
و ادائی آن یک هزار و از طلب پنجه آره و نفی و اثبات که اقل آن بازده صد است و تلبیل اس  
پنجه هزار آیه مجاز معنی و قرات قرآن مجید کم از یکبار و نباشد با نظری که در اثنا خواندن تذکره  
نماید هر جا که ذکر است باشد اللهم انی اسئلك الجنة سه بار بخواند و هر جا که ذکر نار باشد  
اللهم انی اخوفک من النار سه بار گوید و هر جا که استغفار آید رَبِّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي  
و کافنی و از ذکر و اهل بی و شب علی آنکه است لَقَدْ اَبْلَحْنَاهُ سه بار و در ساز و در توحید  
دوازده رکعت اشراق چهار رکعت و چاشت اعلامی آن دوازده و اوئی چهار رکعت و اوئی زوال  
چهار رکعت و او بین لبث رکعت اگر تواند و الا شستن که ضرورت بخشوع و خضوع و تهجد و تضرع  
آید نموده باشند و تلبیل با مردم بعد ضرورت و ادائی حقوق اهل حقوق باشد زیاده ازین و دعا  
غریز خود را خراب کند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علامه عمر ابن الخطاب



تعالى عن العبد اشتغاله بما لا يغني عنه + ودرین قرآن شریف و حدیث لطیف و فخر  
و کتب صوفیه و معاون نسبت خاندان عالیشان است و طریقه نیرنگان ارواح به بند و راشت  
نسبت شریفه بران کبارسی بلخ دارند که زبان قریب قیامت و آوان نفس است و این را عین صفت  
حق دانند **مَنْ أَحْبَبَ عَبْدًا لِلَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ إِلَيْهِ حَتَّى يُبَدِّلَ اللَّهُ وَجْهَهُ مِثْلَ وَجْهِكَ**  
**فَلَا أَجْرَ لَكَ عَلَيْهِ** وادیم ترا گنج قصود نشان + اگر از سیدیم تو شایه برسی  
و امور دین و دنیا ظاهر و باطن بواسطه بران آرام بخواب آتی توفیق کردن و جاری احوال را از بند  
کریم کار سازدین و بر وقایع لب چون و چرا کشادن و با مردم مصانته و معارضة اگر در آن از  
زلات اغماض نمودن مساوی بر روی کسی نیاد و در آنچه میسر شود بقرار رسانیدن و از خود و از  
ماسوی نا امید بودن صبر و توکل و قناعت و رضا و تسامح و انظار و انکسار و انوار  
طریقه دوستان خدا است کتب صوفیه و مکتوبات شریف و نظر داشتن لازم است توفیق بران کبار  
ما صنی الله عنهم و دوام ذکر و دوام توبه الی الله با کسار تمام از سبب قبول بخواب آتی است  
درین تغافل نزد که درین راه ناگزیر طالبان حق قبل و عقب است بود ای آتی دل توفیق داشتن  
زندگی است الله تعالی این کترین را و دوستان او را توفیق عمل باین امور عنایت فرماید و میفرمودند  
رضی الله تعالی عنه اتفاق صحابه طریقت و راه بی حقیقت است که آنچه تمام و عظیم مطلوب مرام اعلی است  
بشر محبت رب العالمین است و آن به دو نوع است محبت ذات و محبت صفات محبت ذات از مواهب است  
و محبت صفات از مکاسب است هر چه از مواهب است کسب به عمل بنده ادران دخل نیست و طریقه اکتساب دران  
عبور نه و هر چه از مکاسب است عمل بنده ادران دخل است و طریقه اکتساب محبت دوام ذکر است مع تخلیه  
قلب از ماسوی و این را فراغ شرط است و فراغ را چهار چیز مانع است و هر چه مانع شرع است مانع شرط  
است خلق و دنیا و نفس شیطان طریقه دفع خلق مخلوقات و از تو است و طریقه دفع دنیا فاسد است  
و طریقه دفع نفس شیطان التماس کردن بحق سبحانه مسأله حساسه الله تعالی کترین را و همه  
دوستان را عمل باین در پر خور عنایت فرماید آمین ایضا میفرمودند قدس سره الا قدس  
الطیب **فَأَيُّكُمْ أَحَبُّ إِلَيَّ** یعنی محبت آن است که آثار کنی آنچه دوست میداری  
آن کسی که او را دوست میداری یعنی ظاهر و باطن خود را در صفاتی دوست دارد که هر چه خود را

در شمار دوست سپارد تا مبادیت از میان برنجیزد و محبت حاصل شود هر که خواهد بدولت محبت برسد  
باین فن عزیز را برای صفاتی دوست در بلایه نهد بر گزبان سادات نرسد و اگر نه این مدعی در دعو  
محبت مذکور است همه مخالفت دوست کند و از بلایه ای او بگریزد و مرقاق بگذراند و تصور کند که من محبت  
مقبول خواهم بود یکم تر تفاوت همین است که در وصیت کند و امید میدارد که مقبول خواهم بود  
**وَحَبْلَةُ عَدْلٍ مَعَكُمْ التَّوْفِيقُ وَالْعَزَاةُ عَكْرُ الْقُلُوبِ** یعنی محبت عدل خواب خوشه است  
و از تو از اغیار و اکثر است محبت صادق را شب و روز یکسان است مدام در محبت محبوب بقرار و سرگردان  
**قَالَ عَلَيْكَ الشُّكْرُ** که آن عینک نیرنگا **فِي اللَّهِ أَحَدُهُمَا فِي الشَّرْقِ وَالْآخَرُ فِي الْغَرْبِ** جمع الله  
**يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** و یقینا الذی کنت تنجیه یعنی اگر در میان دو کس محبت باشد خائنه برای خدا تعالی  
یکی باشد و شرق و دیگری در غرب حق بل علامتیم خویش فردائی قیامت جمع کند تا ملاقات یکدیگر  
مشرق گردند فرماں شود که این ملاقات شمار قیامت بسبب محبت شما بود و در دنیا که برای من محبت  
کرده بود و چون محبت مخلوق را این ثمره است که فردائی قیامت یکجا جمع شوند و آن محبت سنجید  
یکدیگر گرد پس کسی که در راه محبت حق بل علامت شروع کند و سالک این راه گردد و قدم بصدق درین راه  
از ک بند امید تو است که مقصد صلی برسد **وَجَاءَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَالَّذِينَ أَحْبَبُوا فَاِنَّ اللَّهَ**  
**سُبُلًا** و ان الله مع المحسنین + و نعم باقیل + عشق آن شعله است که چون بر فروخت  
بر هر چه مشوق باقی جمله سوخت + تیغ از قتل غیر از حق براند + در گذران پس که بعد از لایه باشد  
مقام فتم در بعضی آرزوهای و تمناهای حضرت ایشان میفرمودند قدس سره آرزوی  
فقر این است که این لاشی امعه ارجا و صدقا حضرت حق سبحانه هر وقت با خود دارد و اما بنگارد  
و سر شایع محبت و معرفت خویش گرداند و خائنه مصنون این شعر نصیب شود **صَحْفُ كَفِّ دَابَرَةٍ**  
دیده بدوست + با یکبار بل خنده زبان بیرون شد به آیین و این میفرمودند رضی الله تعالی  
عنه آرزوی فقر همین است که آنفاس سقار حیات در راضی حضرت حق سبحانه صرف شود و در گوشه  
نامرادی و کج عزت زبان بکار کلمه طیبه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** ترو تازم  
باشد آتی او دوستان را برین امر توفیق رفیق ساخته تهفاته تخشع با سواهی خود تعلق علی  
تختی از ساحت سینه و در فرما که هرگز خیال دوست و دشمن و علم گذرد و آمین یا رب العالمین +

ناله الله باقی جمله سوخت + غار با شایع عشق شرکت محزون است



میفرمودند قدس سره که این رباعی حضرت شاه نقشبند رضی الله تعالی عنه از طرف لسان الکیب  
 مراسباً بآفتاب میانه رباعی باد و لباز چون دوائی تو ستم \* و کس مگر چو ششانی تو ستم  
 که بر سر راه عشق من گشته شویی \* شکرانه بده که خون بهائی تو ستم \* الله تعالی دوستان  
 عمل این عطا فرماید میفرمودند رضی الله عنه الله تعالی این فقیر را و دوستان او را پیوسته  
 در یاد و محبت خود بدارد و بغیر خود نکند از ما که کلمه لا اله الا الله اطروقه عین و لا اقل  
 ذلك جعل للدين الكبر همتنا ولا خاية رغبتنا و اجل الاخرة نجونا لا ديننا و شوق قدنا الى لقاءك  
 انا جيبك صلى الله عليه وسلم يا رب العالمين میفرمودند قدس سره بنده صادق را باید که در هر  
 غفلت بکبر ایلمی متولای خود عمل کند که تو اگر از خود نام و نشان نگذارد و این شهود دالمی باشد  
 جسم من به ارادت تو چشم بگشاید \* و عشق تو بی جسم می باید زیست \* از من اثر  
 نماند این عشق از محبت \* چون من همه ناجیز شدم عاشق گشت \* نقد وقت شود آیین  
 میفرمودند قدس سره میفرمودند که من غفیر غفیر و کرم غفر غفر و الله اعلم بالصواب  
 و لا یجوز لک ان تجتنب من المصیبات بل انما فاعلتک فحیة جیبک صلى الله عليه وسلم  
 و لا تجتنب الا انفس اطروقه عین و لا اقل من ذلك فاعلتک و رغبنا الى لقاءک  
 اخرون اخرون الا ان الله منکر که دل این بین بر خون شد \* بکار که ازین سرای فانی چون شد  
 مصحف کف و پاره و دیده بدوست \* با یک بل خنده زنان بیرون شد \* میفرمودند  
 قدس سره آنکه شد که فقیر تا ایندم بحیرت سوری کائنات است اما از خبرت معنوی با این که با او  
 تا فرمانی مولی است جل جلاله و عملش ترک غریت و اولی است قولش مناقض عمل او و عملش  
 مناقض قول او و اولی است افعاله ما فرطت فی جنب الله \* حقیقت غم در حق است  
 فاعلم انکم ما کانتما استغفر الله من قول بلا عمل الی و کما فی قوله لا یجوز لک ان تجتنب  
 و لا یجوز لک ان تجتنب من المصیبات بل انما فاعلتک فحیة جیبک صلى الله عليه وسلم  
 که با این آرزوی من چه خوش است \* تو بدین آرزو مرا برسان \* که مگر در شهر  
 غریبم که در بر خندان لعل سازد شک \* از انطرف نپذیرد کمال تو فضا \* و دنیا

وزین طرف شرف روزگار من باشد \* میفرمودند قدس سره طالب مرید الله تعالی و قبی شود  
 که جمیع مقاصد و مرادات خویش را سلب از سینه خود نماید و مرادش بجز رضای حق سبحانه هیچ نماند  
 کمالیت یکتای الفضا \* پیش حضرت حق تبارک و تعالی باشد همیشه بقیة و زان  
 نجایب با یتالی عوض نموده باشد که الهی آنچه رضائی است مرا بران بدار و یک خطه مرا از خود دور  
 مگردان اللهم لا یجوز لک ان تجتنب من المصیبات بل انما فاعلتک فحیة جیبک صلى الله عليه وسلم و لا یجوز لک ان  
 میفرمودند قدس سره الله تعالی قادر است که با نفسانی متمسک فی فانی گردد و کن فی ربی کما  
 کنت طاعتک صلى الله عليه وسلم و اجعل لی کسما جعلت لحکمتک  
 حکم الله علیه و سلم و روز بان من است و بکار این رباعی حب اللسان امربا  
 خاتم که محبت و دوائی تو زینم \* خاک می شوم و بزیار پائی تو زینم \* مقصود من خسته ز کونین توئی  
 زبیر تو میرم و برائی تو زینم \* الهی و مولای علی ندایم که قابل قبول درگاه تو باشد کاتب من  
 من محفل بکار و کاتب شمال که محبت است در کار و از سر تا پائی در بحر رحمتیان غریق و در بحر محبت  
 انبار \* آدم زبیر با رحمتی است \* افتم از با اگر گیری دست \* مغفرت دارم امید  
 الی طفی تو \* زنگ خود فرموده لا تقهر است تو اعلم انزل مراد می \* ویدی که بیت بدی  
 تو بلم آن و من بعبیتان \* زنگ کن آنچه خود پندیدی \* اللهم مغفرتک اوسع من ذنوبی  
 و دحضتک کما جحدت فی حق حبیبی \* الهی من کن که ترا شایده رحمت تراقتا نماید آن من که  
 من سحر آتم \* دارم دلکی غنیمت بیامرز و میرس \* صد واقع در کین بیامرز و میرس \*  
 شرمند شوم اگر پیری علم \* ای اکرم اگر من بیامرز و میرس \* میفرمودند که همیشه در خاطر  
 از حضرت سجاد سجاده ششم که مرا شرف جوار حبیب خود ممتاز گرداند علیه الصلوة و السلام  
 که آنم بحول بیست الله تعالی قول فرماید و بقیه عمر را در خاک و بی این با کاه و محاسن با انجام رساند  
 امین یا کربط الطلین \* مقام ششم در ذکر بعضی از حکایات اولیا کرام قدس  
 اسرارهم که بر زبان مبارک حضرت ایشان گذشته \* میفرمودند که بحیث صادق است که با  
 و مال این خیال را برای محبوب خود نموده اند و چنانچه منقول است که حضرت جبرئیل امین از حضرت  
 رب العزت عرض نمودند که الهی بکدام سبب حضرت ابراهیم علیه السلام را ضلیل خود گردانیدی



ارشاد شد که بجهت محبت او که من دارد اگر پیش او بروی معلوم کنی جبرئیل این بزرگوار حضرت  
 ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوٰه والسلام بصورت غریبی رسیدند و شروع در اوصاف و ثناء حضرت  
 حق تعالی بصورت سخن نمودند حضرت ابراهیم مجروح شدند بی اختیار رفته پیش ایشان رسیدند و رفتند  
 بر ایشان بسیار غلبه نمود و حضرت جبرئیل از مشاهد و احوال ساکت شدند ایشان متحیر گشتند که بر این  
 زیاده بخوان او شان باز شروع کردند ایشان زیاده تر بقرائت گشتند او شان باز متحیر گشتند ساکت شدند  
 حضرت ابراهیم سر مبارک بر پائی او نهاده متضرع گشتند که جمیع ملکات از نقد و جنس و مویشی و ثبانی  
 خویش را بتو بخشش نمودم زیاده تر بگو باز او شان شروع نمودند و در حق تعالی صفت او نمودند ساکت  
 گشتند باز حضرت ابراهیم عرض نمودند که همه اهل خیال را مملوک تو نمودم زیاده نغمه از محبوب من بسپار  
 باز او شان شروع نمودند و زبانی دراز گفتند و خاموش شدند حضرت ابراهیم فرمودند که حالای جان  
 من باقی است آنرا هم تو ملک ساختم چیزی زیاده کن او شان باز آغاز و صفت باری جل جلاله نمودند  
 بعد تمامی آن حضرت ابراهیم دست او شان گرفته بخانه خود مجرده فرمودند که این همه شما مبارک  
 و من تازنده ام بنده شما ام حضرت جبرئیل علیه السلام حقیقت حال او شان ظاهر نمودند و گفتند که  
 معلوم شد که فی حقیقت شما قابل خلقت حضرت حق سبحانه هستید ملک الیاقوت آن نیست صلوٰه الهی  
 و سلامه علی نبینا وعلیهم جمیع میفرمودند که قصه ذبح کردن ایشان بسپرد حضرت اسماعیل علیه السلام  
 در قرآن شریف مذکور است و جناب خواجه ما حضرت شاه نقشبند قدس سره درج یوم العید الاضحی  
 بخواب آلهی عرض نمودند که ای رب یک پسر دارم آن را بر تو خدا ساختم هنوز وقت پسر خراب  
 ایشان که در شهر بخار بود بحق تعالی پیوست رضی الله عنهما همچنین بزرگی دیگر محتاج را در مشاهده  
 که بدیج بدایا مشغول اند بخواب حق سبحانه عرض نمودند که من بغیر از جان خود چیزی ندارم آنرا  
 فدائی تو می نمایم و دراز شده الله اکبر گویان انگشت شهادت بر خلقم جاری نموده بجانان پیوست  
 رحمة الله علیه میفرمودند که مرید صادق چنین ماله به پیر و سنگیر خود که خلق حق است می نماید  
 نقلت که بابا فرید قدس سره بخادم فرمودند که بجهت و ضو آنگرم کن خادم از زن بد خلقی اثر  
 خوست نداد و گفت تا چشم ندی آتش نهیم آن مرید بلا توقف از انگشت خود کشید چشم او سپرد  
 و آنگرم نموده حضرت شیخ برد او شان از آب دهن خود باز درست تر از اول ساختن رحمة الله علیه

و منقولست که حضرت شمس الدین تبریزی از مرید خود مولانا روم قدس سره ارشاد نمودند که  
 مولانا این وقت دلم قوایی را می خواهم بچرخد گفتن او شان حاضر آوردند باز ارشاد شد که شیشه  
 شراب هم بخوابم بلا توقف آن را هم بجهت شریف رسانیدند پس فرمودند که محبوبی یا زنین هم باید  
 مولانا دست بسته عرض نمودند که دختری ماه بگیری دارم که کسی دست آن نرسانیده اگر آرزو قبول  
 فرمایند زهی غرض شرف فرمودند که بزین رخت ندارم آن مردی صبح الوجهه باید عرض نمودند که پس  
 باین صفت حاضر است فرمودند که من باین چیز املتقت نمیشتم مقصود امتحان شما بود معلوم شد که پس  
 عالی ظرفی رحمة الله علیه میفرمودند که طالبی نزد حضرت شبلی قدس سره عرض نمود که مرا نیز در ملک  
 مریدان خود منظم فرمایند حضرت شبلی ارشاد کردند که کلمه الاسلام یاد داری عرض نمودی فرمودند  
 چگونه گفت لا اله الا الله محمد رسول الله فرمودند بخین بگو لا اله الا الله  
 شبلی تسبیح الله انکس طالب صادق بود بلا توقف همچنان گفت فرمودند که من مکینه است  
 ویم مقصود امتحان تو بود معلوم شد که راده و خلاص قوی داری پس در تربیت او شروع نموده مطلب  
 رسانید رحمة الله علیه میفرمودند که بزرگان همچنان امتحانها در اول طلب مرید میکردند و تصدیق  
 طلب معلوم نمیکردند در تربیت آن شروع میفرمودند جناب مرزا صاحب قبله رحمة الله علیه اول طالب  
 میفرمودند که نزد من چیزی نیست پیش اهل کمال رجوع کن اگر باز عرض می نمود میفرمودند که در نظرت  
 نقشبندی بی فرگی و بی بغی بسیار است سنگ بی نمک بسیدن است نزد مشایخ سلاسل دیگر  
 رجوع کن اگر باز احتیاج میکند و چیزی را بخت از دستم سوم و ترک مالوفات و کثرت نوافل امر میفرمودند  
 اگر در امتثال امر شریفیست و چالاک میدیدند قبولش میکردند و الا فلا میفرمودند که امام الطریق  
 حضرت سید خواجه معین الدین چشتی قدس سره است شال ملازم خدمت پیر خود خواجه عثمان باونی  
 بودند و هر جا که او شان میفرستند ایشان نیز پس او شان میفرستند بعد از آن حضرت پیر از ایشان پرسید  
 که ای سید شما بزرگواران چه پسران میگردید عرض نمودند که بجهت خدا ملازم خدمت ام پس غایتها باقتد و طبیعت  
 تمام مهند سر فراز گشتند میفرمودند که مرید مشغولی بحق تعالی و عزالت از خلق جهان باید که حضرت محمد علی  
 چشتی داشته و فیکه از پیر خود حضرت بابا فرید گنج شکر قدس سره مرخص گشتند زیر درخت گولر در حجر  
 سکونت فرمودند قائم المیل صائم النهار بودند وقت نماز چند و آنه گولر را جوشانده میخوردند و بغیر



از نماز پنجگانه از آن حجراتی برآمدند کبار پیر ایشان کسی بجهت پرسش احوال ایشان فرستادند  
 چون ایشان رسیدند فرمودند که بخدمت حضرت مرشد بعد از ادب عرض نما که بگاری که ما موصوفه شدیم  
 و امید زیادی داریم آنکس میخواست که بکلام مشغول سازد فرمودند که قیامت نزدیک است زیاده فرست  
 نداریم و بخادم اشاره فرمودند که بجهت مهمان قدری نمک در گول باید انداخت و در حجره بستاند رحمه الله  
 آنکه هیچ است پیر ایشان احوال را بر نمود فرمودند که او عاشق الهی است بعد از آن آنکس را پیش حضرت  
 نظام الدین اولیا که نیز خلیفه او شان بودند فرستادند هرگاه که او شان شنیدند که از طرف  
 پیر و مرشد کسی می آید مع مریدان بجهت استقبال برآمده بکمال اغراز و اگر ارام بخانه خود بروند و بجهت  
 مهمانی او نهایت تکلف فرمودند و ارشاد شد که امروز هر قدر که قوت رسد حجتاً دوست چند هزار تنگ  
 آنروز بهر رسید و عرضی هم نوشته تفصیل احوال خویش و مریدان و کثرت ارشاد و با وسوسه و غفل  
 آنکس از شاد باده و جلال آستانه مقدسه ایشان از دماغ پرید بکمال حیرت احوال ایشان بخدمت  
 پیر مرشد عرض کردن نتوانست عرضیه را گذرانید گفت چنین شیی در عالم نباشد بلکه با شما هم  
 این مرتبه ندارد بابا فرید فرمودند که او محبوب الهی است رحمه الله علیهم میفرمودند که وقت قبله توجه  
 و حضور نظر بر شیخ مقتدا از لوازم طریق است و بدین آن فایده مند میانی شود و تفرقه انداختن  
 موجب پراکنده گی باطن و بی برکتی در عواصن است مرشد است معاذ الله و نه نقل است که باب  
 خواجه معین الدین چشتی در دلی برای ملاقات خلیفه خود حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکلی  
 تشریف آوردند و بابا فرید در خدمت خواجه قطب الدین حاضر بودند حضرت خواجه قدم بوسی پرورش  
 کرده بابا فرید ارشاد کردند که شما هم قدم بوسی کنید ایشان را برای پیروان افتاد ایشان فرمودند  
 که بابا در پائی پیرین افتد باز در پائی شیخ خود افتادند باز گویم باز او شان ارشاد فرمودند که  
 بر پائی خواجه من افتد باز او شان را پائی پیروان افتادند آخر حضرت خواجه ارشاد فرمودند که ای  
 قطب الدین اولیا که از کجا آمدی و کجاست تو کسی در نظر نمی آید و نمی گویم تو که میمن است و قد بوسی توجه بوسی  
 رحمه الله علیهم و حضرت پیر صاحب قبله قدس سره ملاقات خواجه علیهم السلام داشت و او شان فرمودند  
 که چیزی حاجت داری و از ما میخواهی ایشان در جواب فرمودند که پیر من حضرت سید صاحب الکفایت  
 آنکه حاجت شما نیست رحمه الله علیه و حضرت شاد صاحب قبله فرمودند که کبار

کبار بر ملا بر پیران و اهل بیت الهی حضرت نظام الدین اولیا قدس سره حاضر گردیدیم دیدیم که او شان  
 گماوه خاص از سر مبارک خود گرفته بر سر من نهادند شخصی ثالث بمن گفت که ترا کلاه خلافت دادند  
 تو خلیفه ایشان شیی من در جواب عرض نمودم که خیر خلیفه حضرت مرزا جانجامان است رحمه الله علیهما  
 میفرمودند که طالب حق را جل بجا که باید که محبت بلند دارد و هر چه در راه پیش آید قضاوت نکند  
 فَإِنَّ إِلَهَهُ تَبْلُغُ مَبْلَغَ الْجَلَالِ لَا تَجَاهِدُكَ وَاللَّهُ تَعَالَى لِحُبِّكَ مُعَالَى الْعِصَمِ وَرُسُلِهِ  
 از دوستان او در مناجات خود عرض نمود الهی آنچه دوستان خود را دادی قطره بر من ریز  
 الهام شد آنی درون محبت از ما قطره میطلبی آگاه شد و عیان بخت بر روی خود زد و گفت جایکه  
 نظر دیگران رسیده قدم من برسان بچنان شدان که عند ظن عبدی کسی حدیث  
 قدسی است میفرمودند که بشر طلب چنان نیز باید که بطلبم و مشکین و مشرب ثلث شدن مذکور  
 بود که در صحرای برگ درختان قضاوت می نمود و از جامه افتاده آنچه می یافت بر خود میدوخت وقت  
 شدت سرما در غار می شب میگذشت یکبار درون غار تاریک چیزی نرم یافت بر خود پیچانید تمام  
 شمع را انداخت گرمی آفتاب در آن چیز حرکتی پیدا شد معلوم کرد که از دایمی عظیم است خوش گفت  
 كَلْبٌ وَخَطَّ لِي فِي كَفِّهِ حَقًّا مِمَّا أَحَدٌ لِيْزِيكَ كَيْسُكَ إِنَّكَ فَإِنْ وَرَدَ السَّيَاءُ فَالْتَمَسْ  
 كَهْفَكَ وَأَنْ وَرَدَ الْخَيْفُ فَالْتَمَسْ ظِلَّ يَفْرُودُكَ فَكَانَتْ خَاطِبَةٌ خَاطِبَةٌ خَاطِبَةٌ خَاطِبَةٌ خَاطِبَةٌ خَاطِبَةٌ  
 در آینه میگذشتند وقت صبح میفرمودند که آتش چه کوتاهی نمود و حضرت والدی ماجدی رحمه الله علیه  
 در ایام طلب بچنان میگردید میفرمودند که حضرت غوث الطین رضی الله عنه تا ابد سال در برج عجبی  
 آشته بودند بر برگ درختان کفایت میفرمودند تا بآن مرتبه خوشیه رسیدند و بابا فرید قدس سره شست سال  
 سلوة محکومی سر زید و بابا در چاه آویزان میکردند تمام شب بذكر و فکر لبر می بردند وقت صبح خادم  
 میکشید و حضرت حسین منصور طلاج رحمه الله علیه هر روز و شب هزار رکعت و خلیفه داشتند تا مستغرق  
 بحر توحید گشتند مثل متصوفه اینوقت که هر چه خواهند خورد و پوشند و همه او است گویند تا بآنکه غلبه  
 میبردند که حضرت شیخ اکبر محمد بن عیسی رحمه الله علیه فی الدافع حجت بودند آن است معاذ  
 ولایت چنان او کسی گفته در توحید بآن درجه علیا رسیده بود که یکبار بادشاه وقت گفت بعضی  
 محبت آنان عواید ایشان نمود در محضر عام طعام حاضر آوردند و بر روی حضرت شیخ و بابا



پراز نجاست سرپوش پوشانیده بناد حضرت شیخ از فرست داشته بجانترین فرمودند که قدری صبر و خوردن کنید من کار دارم و از مجلس طعام برخیزید و در بر و حوض بود خود را در آن انداختند بعد لحظه دو خیز تر از آن حوض برآمده در مجلس طعام رسیده سرپوش از آن دو طبق برداشتند و هر چه در آن بود صاف نموده درون حوض غائب شدند و حضرت شیخ از آن حوض برآمدند و بجا تمام فرمودند سه مرتبه از وجود حکمی دارد که حفظ مراتب کنی زندگی به نجاست خور خیز برست و طعام حلال بجهت انسان مقرر شده باد شاه و همه حاضرین سر در پائی حضرت انداختند و معذرت خواستند میفرمودند که حضرت شیخ اکبر قدس سره هر وقت که میخواستند از درون حرم سرای بادشاه برون می نمودند که همه متعقدین و مریدین حضرت شیخ بودند یکبار کسی منهدم بخدمت بادشاه حوض نمود که کجا چنان و چنین است بادشاه حکم کرد که حالا اگر شیخ بیاید منع کنید که از آن است چون حضرت شیخ تشریف آوردند بگواشتن گفتند که از آن سلطان نیست بدخول شما حضرت شیخ فرمودند که خوب است ایمنی رویم و کلام شدن شروع نمودند حتی که از دروازه قلعه قدیم مبارک ایشان بگذشتند و از آنجا نظر شریف بر جمیع نثار بادشاه انداختند همه با همون ساعت عالمه گشتند و شکم شان کلا آن این خبر به بادشاه رسید و چون خاتم خویش خواست میفرمودند که مثل حضرت امام ربانی علیه السلام ثانی یعنی امام حسن داتا گنجینه سنت سنی و علو نظر در اسما و صفات و ذات الهی سبحانه و معارف دقیقه صحیح که عدل مخالف شرع نیست درین مهت کسی بتطبیق در آید حقائق ایشان قابل معالجه انبیاست علیهم الصلوات و الهیات اولیا از آن چه دریابد بزرگی از آن سرور عالم صلی الله علیه و سلم در واقعه پرسید که در حق حضرت مجدد چه میفرمایند فرمودند ما را چهار خلیفه اند خیم ایشان شیخ احمد است از آنجا غایت ایشان قیام کرد و همچنین جناب سزا صاحب قبله از آن حضرت پرسیدند فرمودند که مثل ایشان در امت من و دیگر است صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنه میفرمودند که حضرت غوث الثقلین سید عابد القادر جلیل الرحمن که کلمات عالیله که امانت جلیله درین امت مرمومه یکتا اند ایشان روز جمعه عظمی میفرمودند چندین بار بلکه قریب گشته آدم از علما و افضیاء اولیا بجهت سماع آن حاضر میشدند و همه آواز مبارک بخوبی میرسید یکبار در میان خط باران آمد آسمان نظر فرموده ارشاد کرد که ما جمع میکنیم و متفرق میسازیم همون وقت باران موقوف شد و وقتی حضرت خضر علیه السلام بر بوم میگذاشتند آواز

اند و فرمودند ای اسرائیلی بیا کلام محمدی بشنود و بعد از آن وقت و غلط میفرمودند و چنانکه من القالی الی الکمالی و سر مبارک بر آفتاب فرو میبردند و غریب از مردم می خیزت حال عظیم و وار و قوی بعضار در میگرفت بآه و لغره و وجد و گریه و طبله چون مرغ نیم لعل در می آمدند بلکه بعضی بموختا بجانان می پیوستند و جازایر داشتند می شد رحمة الله علیهم و حضرت ایشان را در مدح جناب غوث ابیات است بجهت تبرک نقل کرده میشود ابیات

غوث عظم قطب عالم بر دوام	شیخ جن و انس آن عالی مقام
شاه باذل ماه کامل آن جناب	جبر کمال واقف سر کتاب
بست ما در زاد آنحضرت و لیل	مشریب او بود بر شرب برین
مشیر در رمضان نخورده آن امام	بست مشهور این کرامت در انام
صدق او زو بر دل دزدان تمام	توبه بر دستش بگردان آن پیام
بود در اشتهار و غلط آن شاه باز	کرد بر شخص استین خود دراز
که تقاضای خدا مصطفی نموده	آن غریبی را کس شرمند بود
دید خود را در فضا نهر سه روان	گشته فارغ از تلوث آن زمان
بر کشید آن استین خود از آن	بود جالین در میان صوفیان
ایک لسیان کرد آن سکین کلید	در همان صحرائی لقا و دق بعید
بعد مدت شد مسافر آن جوان	دید آن صحرا و آن نهر روان
بافت آنجا آن کلید خویش را	شد تعجب آن نکو اندیش را
بچشمین تخریق آن عالی جناب	بدریاده از عدد و از حساب
راحت شخصی پیش آنحضرت شتاب	کرد و چون خویش آن صاحب باب
که قدم رنجه بفرما سیه کریم	دعوتی کرده است این احقر لیسیم
کرد اجابت آن و سیه با خدا	رفت اندر خانه آن سیه نوا
دید جالین جمله شیخ و شتاب را	منتظر بودند آن مهتاب را
چون نشست این صدر مجلس مقام	زود آورد اندران محفل طعام



خوان سربسته بیاورد آن لبیب  
 گشت مشرف چون بر آن بر آن حکیم  
 بعد بخت خوان را واکرد شاه  
 قثم یزدین الله گفت آن ذوجناح  
 مرده زنده گشت از حکیم خدا  
 شد مثل این در میان خاص عالم  
 شیخ حاجبائی مؤلفی میکند  
 یک زنی آورد طفل خویش را  
 تا که او صافت گزیند این صفتی  
 برگزیدش آن و سلیقه محبتی  
 بعد مدت آمد آن زن پیش شاه  
 شیخ بود آن وقت مشغول طعام  
 گفت شیخا تو خوری مرغ سیمین  
 این چه الضاف است ای محبوبا  
 استخوان اجمع کرده شیخ زود  
 زنده شد آن مرغ پس پرواز کرد  
 پس بفرمودش که ای زن طفل تو  
 چون ز خود فانی شود باقی بحق  
 اخذ تو صیفت آن عالی جناب  
 کئی خور ترقیمت است ای بی حسد  
 پس همان آولی که کن مشغول دعا  
 یا الهی رحم کن بر این محتسب  
 و ده مراد این حقیر سبب نوا

در میانش کودکی مرده کیست  
 شد مراقب اندران دم آن حسیل  
 دید طفل مرده از وقت بگاه  
 از میان خلق ظاهر شد صیاح  
 حجت ای سیر پنهان حجت خدا  
 جمله مردم فاش گشتند این کلام  
 کور مادر زاد بینا میکند  
 گفت شیخا دار این درویش را  
 بو که گرد این عینی شیخ دولی  
 امر فرموده ریاضت مرورا  
 دید طفل خویش را زار و ستاب  
 مرغ میخورد آن و سلیقه با اتمام  
 طفل را رسید هی نان جوین  
 این چه عدل و داد ای مطلوب  
 قثم یزدین الله فرمود آن و دود  
 عقل آن زن از دماغش باز کرد  
 چون شود قابل خورد خود نو بنو  
 بخورد هر گونه سعادت و طبع  
 که کرامتش فرودست از حساب  
 بلکه وصف لایق طردست و در  
 از طفیل نابینا سیر الی  
 از طفیل این وسیله عویش کبر  
 و آتقی بر حال زارم انجی خدا

مقام نهم در ذکر بعضی از مسائل حققه و معارف منقحه حضرت ایشان بفرمودند  
 که در میان علما رخنه در رفع شبهات است بعضی بر کثرت ادب و نظر انداخته فتوی بر حساب  
 و سنیت داده اند و بعضی در احادیث منطرب دیده فتوی بر عدم رفع نموده اند و یکی وجهی  
 مسئله را در مسکن کان فی المسکله قن لکن مصححان جاز القضاء و الا فتاء بهما  
 کما فی البکر پس باید که یکی بر دیگری عیب کند و از طعن خود را دور دارد و میفرمودند  
 که بدعت سه نزد امام ربانی قدس سره داخل سنت است اطلاق بدعت بر آن نمی فرماید موجب  
 کمال حد عقوبت است و نزاع در میان ایشان و علما که بوجود حسن و بدعت قابل اند لفظی  
 است و این را باقی وجه ثابت کرده اند در رساله رساله میفرمودند که والدین شریفین حضرت  
 سرور عالم صلی الله علیه و سلم بلکه جمیع آباء و امهات آن جناب مقدس از عذاب نارنجی اند و این  
 کمال تحقیق در فتوای مبسوطه اثبات نموده اند میفرمودند که خواندن مولد شریف و قیام نزدیک ذکر  
 ولادت با سعادت سستی است و در بیاب رساله خاص دارند و در آن تحقیق فرموده اند که منع حضرت  
 مجید رضی الله تعالی عنه از مولود خوانی محمول بر سماع و غناست لا غیر میفرمودند که شنیدن سرود  
 بلا منکرات شرعی در ایام عید بلکه جمیع مجالس سرور شرعی جایز است بلکه اوست میفرمودند که انحراف  
 مشایخ کرام بلکه جمیع اموات مؤمنین باین روش که در وفات او شان حضورند و دیگر روزها  
 عموما صلوات جمع شده قرآن شریف بخوانند و از فاتحه و درود و تقسیم طعام انداد نمایند مستحب است  
 و در کتاب حق البینین این را نقل فرموده اند و نیز خلاف انداختن بر قبور او یا بجهت تعظیم شان  
 مباح نوشته اند در آن کتاب هم ستعانت و استمداد از اولیا حاضرین و غائبین مجوز فرموده  
 کمال تحنین و ایستادگی آرزوهای شایسته و آرزوهای شایسته را بیان رسانیده اند و سماع توبی  
 از فقهای حنفیه نقل فرموده اند و انداختن گل بر نقوش و قبر مباح نوشته اند میفرمودند که نماز جنازه  
 در مسجد مکروه تنزیه است که مفادش ترک آقوی است و باینکه تعامل از قدیم باشد جایز است و سجده  
 دلی و حریم شریفین آن کرامت هم نمی ماند و درین باب فتوی در عایت است و تفصیل ششند  
 بفرمودند که حضرت خواجه حسن بصری از حضرت عیسی مرتضی رضی الله عنهما ملاقات کرده اند و فرموده  
 بر داشته و در رساله مشایخ کرام ما فرمودند که است پس انکار علما از اخبار ایشان ضرر ندارد







اجازت دهد مریض مستعد را کوبیده و بر شانه اجازت مطلقه که بعد قمار قلب و قمار نفس است برسد و باشد  
 چنانچه حضرت خواسته نقشبند مولانا یعقوب چرخ را اجازت داده بود و در معنی آمدن عجمی بود که  
 حضرات با رحمة الله علیهم شروع کار طالب از لطائف عالمی نموده اند و در آن شوق و ذوق  
 داده و لغوه و سهو خلاق و جوئی و دیگر حالات ورود میکنند آنگاه از آن تدریس احاطه عالم خلق  
 میفرمایند و در آن بی فرگی و بی کینتی میدانی شود خصوصاً در کمالات نبویه و مافوق آن که شکر  
 از تجلی ذات یحیی است نگارند و جبهات بیش از پیش است و فرموده حضرت صدیق اکبر العجیز  
 عَزَّوَجَلَّ اِذَا كَانَ رَدَّكَ رَاكَ و آنجا است شاه با بلند پروازی در بهر خوش است و  
 باید که از گنجهای آن مقام دامن پر کند و غوطه در قهر آن بحر نماید و آنس مانند عوام در مقام  
 متخلف اند هرگاه که ظاهر سالک از ادراک باطن خود که نصیبی از مرتبه یحیی یافته است قاصر شود  
 پس دیگران از وجه درک نمایند این نسبت کمالات وراثت انبیاست صلوات الله علیهم اجمعین  
 که بعد از مضمی الف از بعثت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم بر حضرت امام ربانی مجتهد  
 ثانی قدس الله تعالی با سراره السامی فائز گردیده و ذکرنا الله سبحانه کمال حدیث  
 السَّيِّئَةِ الْعَالِيَةِ الْغَرِيبَةِ وَجُودِهَا وَمِنْهَا حِكْمَتُهَا وَاسْتِغْنَاءُهَا عَنْ خَلْقِهَا وَكَوْنِهَا  
 بِمَا وَرِثَهُمُ اللَّهُ حَكِيمًا قَالَ أَمِينًا وَكُلُّ عَالَمٍ فِي نَسَبِهِ شَرِيفٌ رَافِقٌ مَقَامِ رِضَاكَ فَوْقَ  
 مقامات عشره سلوک است گذرگاه است میفرمودند محبت راسخ با مشایخ کرام خود و رحمة الله علیهم  
 دریم و محبت دقیقه از وفای کمالات محبوب با منی گذارد که بر محبت کشاید بکه ساعت فاسد  
 محبت بر یک محبوب می آید ان شاء الله تعالی بخوای غرامی که با مع من احببت الله تعالی  
 که کمالات پیران کبار محروم نخواهیم ماند لیکن امتثال اوایر و انبیا از خواهی سرور است  
 و در افکار و اشغال مراقبات توری فرو و کاستن که آیهت و ذوق اخلاص الفتا  
 مقام دهم در وصیت حضرت ایشان هرگاه که مراجعت حج و اوع میفرمودند حضرت  
 ایشان طلب وصیت نمودم بر زبان فیض ترجمان خود گذاریدند اَوْفِ بِكَ بِتَقْوَى اللَّهِ تَعَالَى  
 فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَكَثْرَةُ الْاِذْكَارِ وَالْمُرَاقَبَةِ و ارشاد شد که از طایفه و مراقبه  
 فارغ نباشند الله تعالی زیاده صبر تحمل عطا فرماید و باخلاق محمد صلی الله علیه و سلم و سلفا

و اسلام نصبت گرداند بزرگان فرموده اند هر که سه صلعت دارد او محبوب خداست سخاوت  
 چون سخاوت دریا و غفلت مانند غفلت آفتاب که شب را پاک میسازد و توابع مثل توابع زمین  
 یکبار در خانه نشاند این ارشاد فرموده اند که ازین بر ماسی رو سیاه عملی که قابل قبول حق باشد صادر  
 نشده است پس وصیت میکنم شما را که بعد انتقال من این شعر مبارک سرور عالم صلی الله علیه و سلم  
 که من رسیدم است و انوار انوار مشاهده نموده ام در چشم من نهاده مرا بخدائی کریم سپارند شاید  
 از برکت آن آمرزیده شوم و نهنگامیکه قال در شهر دلی واقع شد حضرت ایشان فرمودند که وصیت من  
 نیست که بعد واقعه من هر که از شما زنده باشد مرا زیر پای حضرت مرزا صاحب قبله شهید تهمه علیه  
 و فن کند و چون هجرت فرموده بشرف جوار حبیب خدا صلی الله علیه و سلم مشرف گشتند وقت شدت  
 مرض محشی ارشاد فرمودند که مراد بقیع بخوار قبه استیذان عثمان رضی الله عنه مدخول کنید که در آن  
 مقبره شریف پنج قبری آن کثرت انوار و هجوم فیوضات مشهود می گردد و اما وصیت عام من اینست  
 وصیت میکنم شما را بقوی و دور داشتن از معصیت خدا فکر کنید که انبیا و اولیا چه قدر اموال بلکه نفس  
 در راه حق سجا به صرف نموده اند حضرت ابراهیم علیه السلام بخوشی تمام بذبح فرزند خویش حضرت اسماعیل  
 علیه السلام راضی گشتند و محبت پدری هیچ مزاحم شان نکشت و ملائکه کرام علیه السلام از مشاهد  
 اینحال در شور و فغان آمدند بسبب کمال رحمت پدر و پس عبرت گیرید و از گناهان دور شوید  
 بنیگانی الهی جان خود در راه او صرف کردند و شما بذر انیم نخل می کنید او شیان خالص کردند  
 دل خود را برای خدا و شما در هر دشت میگردید او شیان فانی گشتند از خواہش انسانی و شما  
 در لذات و شهوات متهلک و غریق هستید او شیان متبری شدند از ماسو و شما در قید علایق  
 مقید هستید چه فضیلت شما خواهد شد و قتی که امتحان باطن شما گرفته شود و بر دعوی ایمان گواه  
 طلبید شود و استاده شوید و برومی حکم احکامین برهنه بدن برهنه پا غیر مخون چنانچه اول  
 زانیده بودید قسم بخدا اگر رحم نظر یابد پس زبانتار هستید و اگر ستر نظر یابد پس ملاک شوید  
 پس تبرسید از حق سجانه و تبلیغ سیرت حبیب او صلی الله علیه و سلم که بهترین سیرت با است  
 لازم دانید و از بدعات و مخدرات مجتنب باشید که بدترین امورند و اسلام علیکم  
 باب چهارم در عبادات و عبادات و اوراد و وظائف حضرت ایشان















وَحَنِي وَعَظِيمِي وَعَظِيمِي سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ رَكَّعَ لَكَ  
سُكَّادِي وَخِيَالِي وَأَمِنْ يَكْ فَمَا دَرِي أَبُوءُ بِغَفْلَتِكَ عَلَيَّ هَذَا يَدَايِ وَكَلْبَتِي  
عَلَى نَفْسِي سُبْحَانَ ذِي الْجَبَرُوتِ وَالْمَلَكُوتِ وَالْكَوْنِ وَالْعِصْمَةِ وَبِهِ سَدَانِ زَكُوعِ  
بُورِ سَمِعَ اللَّهُ مِنْ حَمْدِهِ اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ  
اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ مِلَّا السَّمَوَاتِ وَمِلَّا الْأَرْضِ وَمِلَّا مَا بَيْنَهُمَا وَمِلَّا مَا غَشَتْ  
مِنْ شَيْءٍ بَعْدَ اللَّهُمَّ طَهِّرْ بِنِي بِالْقُدْسِ وَالْبَرِّ وَالْمَاءِ الْبَارِدِ اللَّهُمَّ طَهِّرْ بِنِي مِنَ  
الدُّنُوبِ وَلِخَطَايَا كَمَا يَنْتَقِي الشَّيْبُ الْأَبْيَضُ مِنَ الرَّمْلِ اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ  
مِلَّا السَّمَوَاتِ وَمِلَّا الْأَرْضِ وَمِلَّا مَا بَيْنَهُمَا وَمِلَّا مَا غَشَتْ مِنْ شَيْءٍ بَعْدَ  
أَهْلُ الشَّيْءِ وَالْجَدِّ نَحْنُ مَا قَالَ الْعَبْدُ وَكَلَّمَكَ عَهْدًا لِمَا نَعَى لِمَا أَعْطَيْتَ  
وَلَا مُعْطِي لِمَا مَنَعْتَ وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ بِرَبِّهِ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَكْبَرُ  
سُبَّاحِينَ رَبِّي اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَبِنِعْمَتِكَ فَاتِكُ مِنْ  
حَقِّكَ بَيْتِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا أَخْصِي ثَمَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَلَّمَكَ عَلَى  
نَفْسِكَ اللَّهُمَّ لَكَ تَجَدُّثٌ وَبِكَ أَمَدُثٌ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَلَكَ أَسْتَكْمِلُ  
بِحُجْدٍ وَخَبِي لِّلَّذِي خَلَقَهُ وَصَوَّرَهُ وَكَلَّمَ صَوْرَهُ وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ  
بَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ خَشَعَ سَمْعِي وَبَصَرِي وَدَمْعِي وَحَنِي وَعَظِيمِي وَعَظِيمِي  
وَمَا اسْتَقَلَّتْ بِهِ قُدُّوسٌ رَبُّ الْعَالَمِينَ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ  
وَالرُّوحِ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَتَجَدُّثُكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي كُلَّهُ ذِكْرَهُ  
وَجَلَّةُ وَأَكُولُهُ وَآخِرُهُ وَعَلَا بَيْتُهُ وَسِرُّهُ اللَّهُمَّ بَعْدَكَ سُبُّوحٌ وَخِيَالِي  
وَبِكَ أَمِنْ فَمَا دَرِي وَأَبُوءُ بِغَفْلَتِكَ عَلَيَّ هَذَا مَا جَنَيْتُ عَلَى نَفْسِي بِأَعْيُنِي  
بِأَعْيُنِي اغْفِرْ لِي فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الدُّنُوبَ الْعَظِيمَةَ إِلَّا الرَّبُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ  
ذِي الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ سُبْحَانَ ذِي الْعِزَّةِ وَالْجَبَرُوتِ سُبْحَانَ نَفْسِي الذِّمَّةِ  
لَا يَمُوتُ أَعُوذُ بِغَفْلَتِكَ مِنْ عَقَابِكَ وَأَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ  
وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ جَلَّ وَجْهَكَ رَبِّي غُطِّي نَفْسِي بِغَفْلَتِكَ وَأَوْزِلْهَا أَنْتَ

خَيْرٌ مِنْ دُنْيَاكَ أَنْتَ وَلَهُمَا وَمِنْ لَهَا اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا أَسْرَفْتُ وَمَا أَغْلَيْتُ  
وَرَحِمَةُ قُرْآنٍ كَبِيرٍ سُبْحَانَكَ وَجْهِي لِّلَّذِي خَلَقَهُ وَصَوَّرَهُ وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ  
وَقَوَّيْتَهُ بِبَارِكْتَ بَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ اللَّهُمَّ اكْتُبْ لِي عِنْدَكَ لِي بِهَا أَجْرًا  
وَضَعْ عَنِّي بِهَا وَزْرًا وَاجْعَلْ لِي عِنْدَكَ ذُخْرًا وَتَقَبَّلْ مِنِّي كَمَا تَقَبَّلْتَهُمَا مِنْ  
عَبْدِكَ دَاوُدَ يَا رَبِّ اغْفِرْ لِي ثُمَّ بَارِكْ بِدُعَائِهِمْ شَتْرَيْنِ سُبْحَانَكَ  
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَعَافِنِي وَاهْدِنِي وَارْزُقْنِي وَاجْبُرْنِي وَارْقُصْنِي  
وَارْزُقْنِي مَا تَوَدَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِنْ يَدَيْهِمْ صَلَوَةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِجَوَانِهِ  
اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ  
النَّارِ الدَّجَالِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْحَبَا وَالْمَمَاتِ اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ الْمَغْصَمِ  
وَالْمَأْثَمِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدْ مَنَنْتَ وَمَا أَخْرَجْتَ وَمَا أَغْلَيْتَ وَمَا  
أَسْرَفْتَ وَمَا أَنْتَ أَكْبَرُ بِهِ مِنِّي أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُوَخَّرُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ  
اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا وَلَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ فَاعْفِرْ لِي  
سَعْفَةً مِنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِي إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ اللَّهُمَّ إِنِّي  
أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ الْأَحَدَ الْقَهْمُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا  
أَحَدًا أَنْ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ اللَّهُمَّ جَاسِدِي  
حَسَابًا لِيَسِيرًا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ كُلِّهِ مَا سَأَلْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ  
أَحْكَمْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا سَأَلْتُكَ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ وَأَعُوذُ  
بِكَ مِنْ شَرِّ مَا عَادَ مِنْهُ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ رَبَّنَا إِنَّا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ  
وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ وَقَدْ آتَيْنَاكَ الشَّاهِدَ رَبَّنَا إِنَّا أَمَّا نَا فَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا  
وَقَدْ آتَيْنَاكَ الْبَيِّنَاتِ رَبَّنَا وَاتِّمَامًا وَعَدْنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ  
الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْوَعْدَ وَتَوَدَّ وَارْزُقْهُ رَكْعَتِ تَجِدُ طَوْلَ قِيَامِ بِرِزْقِ  
خَوَانِهِ رَكْعَتِ تَجِدُ سَبِيحًا نَمُ رَبِّكَ الْأَحْمَدُ خَوَانِهِ وَرَكْعَتِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ  
خَوَانِهِ وَرَكْعَتِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَتَمُوتُ بِجَوَانِهِ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَعِينُكَ وَنَسْتَغْفِرُكَ







لا اله الا انت اللهم اعني على ذكرك وشكرك وحسن عبادتك اللهم ربنا ورب  
 كل شيء انا شيعي انا شيعي انت الرب وحده لا شريك لك اللهم ربنا ورب  
 كل شيء انا شيعي انا شيعي انت الله عليه واله وسلم عبادة ورسل لك  
 اللهم ربنا ورب كل شيء انا شيعي انا العباد كلهم اخوة الله ربنا ورب  
 كل شيء انا شيعي انا شيعي في كل ساعة في الدنيا والاخرة ذكرك  
 والاكرام استمع واستجب الله اكبر الاكبر بحمد الله ونعم الركن انا شيعي  
 الاكبر اللهم اني اعوذ بك من الفقر والفقر وعذاب القبر اللهم احص لي  
 في ديني الذي جعلته عصمة امرئ واصلي في ذنبي التي جعلت فيها معاصي  
 اللهم اني اعوذ برضاك من سخطك واعوذ بعفوك من عقوبك واعوذ  
 بك منك لا مافي لما غطيت ولا مضى لما سقت ولا راد لما قضيت  
 ولا ينفع ذا الجحش منك الجحش اللهم اغفر لي خطيئتي وعجل لي الاجر في  
 صلاتي الاحمال والاخلق لي لا يهدني لصالحا ولا يصرف سعيي الا اليك  
 اللهم احص لي في ديني ودينه في دارني وبارك لي في رزقي سبحان ربك  
 رب العرش العظيم وصلى وسلم على سيدنا محمد وآله وسلم  
 وبالله استعين وبالله استعير وبالله استعير وبالله استعير  
 عني اثم ولحزن وبالله استعير وبالله استعير وبالله استعير وبالله استعير  
 بسم الله الذي لا يضره شيء في الارض ولا في السماء وهو  
 السميع العليم اعوذ بكلمات الله التامات من شر ما خلق  
 سمعنا وعطونا وبالله استعير وبالله استعير وبالله استعير وبالله استعير  
 لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة وهو الرخيم الرحيم هو الله الذي  
 لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار  
 المتكبر سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء  
 الحسنى له ما في السموات والارض وهو العزيز الحكيم

سمعنا وعطونا اعوذ بك من الفقر والفقر وعذاب القبر اللهم احص لي  
 في ديني الذي جعلته عصمة امرئ واصلي في ذنبي التي جعلت فيها معاصي  
 اللهم اني اعوذ برضاك من سخطك واعوذ بعفوك من عقوبك واعوذ  
 بك منك لا مافي لما غطيت ولا مضى لما سقت ولا راد لما قضيت  
 ولا ينفع ذا الجحش منك الجحش اللهم اغفر لي خطيئتي وعجل لي الاجر في  
 صلاتي الاحمال والاخلق لي لا يهدني لصالحا ولا يصرف سعيي الا اليك  
 اللهم احص لي في ديني ودينه في دارني وبارك لي في رزقي سبحان ربك  
 رب العرش العظيم وصلى وسلم على سيدنا محمد وآله وسلم  
 وبالله استعين وبالله استعير وبالله استعير وبالله استعير  
 عني اثم ولحزن وبالله استعير وبالله استعير وبالله استعير وبالله استعير  
 بسم الله الذي لا يضره شيء في الارض ولا في السماء وهو  
 السميع العليم اعوذ بكلمات الله التامات من شر ما خلق  
 سمعنا وعطونا وبالله استعير وبالله استعير وبالله استعير وبالله استعير  
 لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة وهو الرخيم الرحيم هو الله الذي  
 لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار  
 المتكبر سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء  
 الحسنى له ما في السموات والارض وهو العزيز الحكيم

لا اله الا انت الله اعني على ذكرك وشكرك وحسن عبادتك اللهم ربنا ورب كل شيء انا شيعي انا شيعي انت الرب وحده لا شريك لك اللهم ربنا ورب كل شيء انا شيعي انا شيعي انت الله عليه واله وسلم عبادة ورسل لك اللهم ربنا ورب كل شيء انا شيعي انا شيعي في كل ساعة في الدنيا والاخرة ذكرك والاكرام استمع واستجب الله اكبر الاكبر بحمد الله ونعم الركن انا شيعي الاكبر اللهم اني اعوذ بك من الفقر والفقر وعذاب القبر اللهم احص لي في ديني الذي جعلته عصمة امرئ واصلي في ذنبي التي جعلت فيها معاصي اللهم اني اعوذ برضاك من سخطك واعوذ بعفوك من عقوبك واعوذ بك منك لا مافي لما غطيت ولا مضى لما سقت ولا راد لما قضيت ولا ينفع ذا الجحش منك الجحش اللهم اغفر لي خطيئتي وعجل لي الاجر في صلاتي الاحمال والاخلق لي لا يهدني لصالحا ولا يصرف سعيي الا اليك اللهم احص لي في ديني ودينه في دارني وبارك لي في رزقي سبحان ربك رب العرش العظيم وصلى وسلم على سيدنا محمد وآله وسلم وبالله استعين وبالله استعير وبالله استعير وبالله استعير عني اثم ولحزن وبالله استعير وبالله استعير وبالله استعير وبالله استعير بسم الله الذي لا يضره شيء في الارض ولا في السماء وهو السميع العليم اعوذ بكلمات الله التامات من شر ما خلق سمعنا وعطونا وبالله استعير وبالله استعير وبالله استعير وبالله استعير لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة وهو الرخيم الرحيم هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنى له ما في السموات والارض وهو العزيز الحكيم







بسم الله الرحمن الرحيم يا ارحم الراحمين لا اله الا الله وحده لا شريك له ما از شد بار بختان الله و بختان  
 خدا بار و اعوذ بالله من الشيطان الرجيم صد بار اللهم اغفر لي ذنوبي و ذنوب  
 جميع المؤمنين و المؤمنات بيت و هفت بار و بخواند نماز شصت رکعت نماز  
 خفته لب رنج نهار و بخواند در وقت زوال چهار رکعت نماز في الزوال قبل  
 غروب بيش از شصت طریک سلام و بکشد از شصت نماز شام بخواند شصت رکعت  
 مسکوة الا و این بسم سلام بقرآه طویله یا بیت رکعت بخواند و بگوید بوقت اذان مغرب  
**اللهم هذا اقبال کینک و اذ با د خوارک و اصوات یتکاتک و اغفر لی و بخواند**  
 در وقت شب صد آیه قرآن شریف عموماً و بخواند صد سوره آیه چهار آیه از اول سوره  
 بقره و آیه الکرمه و دو آیه بعد آن و صد سوره بقره از بقره فی السموات و سوره  
 یس و یحیی و نماز میل و بگوید **اللهم انی استلک خیر القلی و خیر الخیر بسم الله**  
 و کتبنا و یسر الله خرجنا و علی الله ربنا فی کل کما و بوقت خواب چون بخت شش عدد  
 در آید آن حال پاک باشد یعنی با وضو و اگر وضو ندارد وضو کند مثل وضو نماز  
 پس بقیان آن را بطریق جائده خود کند بار بعد از آن بگوید یا سمیک و بگوید  
 و ضعف جنی و بگوید اذ فخران امسکت نفسی و اغفر لها و ان از مسکتها  
 یا الحفظ به عبادک الصالحین بسم الله و ضعف جنی اللهم اغفر لی ذنوبی  
 و احسن شیطان و ثقل و برانی و فک دهانی و اجعل لی فی الذبک الاعل  
**اللهم یا سربک اموت** یعنی سبحان الله سی که بار و تحسین سستی و سه بار  
 الله الا سی و چهار بار و جمع کند و گوید دست خود را و بگوید در آن بعد از آن که بخواند  
 عمل هر الله از خود و بخواند و بمالد هر دو دست را بر آنچه می تواند از جیب خود شروع کند  
 از سر و روی و آنچه پیش روی و دست از خود تا بچشم کند سه بار و آیه الکرمی بخواند و این دعا بخواند  
 الحمد لله الذی اطلعنا و سقانا و کفانا و انا کفر من کما کما و لا  
 من فی الله **اللهم رب السموات و الارض عالم الغیب و الشهاده انت رب**  
**کل شیء اشهد ان لا اله الا انت و عذک لا شریک لک و اشهد ان محمداً**

در وقت  
شب

صلی الله علیه و آله و سلم عبادک و رسولک و الملائکه یشهدون ان لا اله الا انت  
 رب السموات و الارض و عذک لا شریک لک ان اقررت علی نفسی من عذک او اجرک  
 لا اله الا انت اللهم انی اعوذ بوجهک الکریم و کلماتک الثامنه من شر ما  
 انت احدث و یا صلی الله علیه و آله انت تکتبتم لغفرم و انما شد اللهم لا یغفر  
 جرمک و لا یخلف و عذک و لا یفزع ذلجل منک الحمد سبحانک و بحمدک  
 استغفر الله الذی لا اله الا هو الحق القیوم و ائوب الیو سه بار لا حول الا بربنا  
 الله تاعز اللهم رب السموات السبع و رب الارض و رب العرش العظیم  
 ربنا و رب کل شیء و الق الحی و النوی و منزل التوراه و الانجیل و الفرقان  
 اعوذ بک من کل شیء انت احدث و یا صلی الله علیه و آله انت الاول فلیس  
 قبلک شیء و انت الاخر فلیس بعدک شیء و انت الظاهر فلیس فوقک شیء  
 و انت الباطن فلیس دونه شیء اقض عنا الدین و اغنینا من الفقر  
 بسم الله اللهم انی اسئلت وجهی الیک و فوضت امری الیک و ارجأت  
 ظفرت الیک رغبه و رهبة الیک لا ملجاء و لا منجاء منک الا الیک امنست  
 بکتابک الذی انزلت و نبیک الذی ارسلت و بخواند مثل یا ایها الکفورن  
 و بخواند بر ختم او و نیز بخواند سبحات پیش از خواب و آن سوره حدید و مرثیه صوف  
 و ترجمه و تقابین و شیخ هم زیات الا علی و بخواند الم سجده و تبارک الملک  
 و نبی اسم ایل و زمر و چون بیدار در خواب آنچه دوست میدارد پس حمد  
 بگوید مرخصد امی لیس له را و بگوید آن خواب مگر با آن کس که دوست  
 میدارد و می را و اگر بیدار در خواب آنچه گرا هت میکند پس تف کند بر جانب چپ سه بار  
 و اعوذ بالله من الشیطان و ثلثه سه بار بگوید و بگوید آن را با شیخ کس  
 پس آن خواب ضرر نکند او را و باید که بخواند بجا ب دیگر و یا بر خیزد و نماز  
 گذارد و چون بترسد در خواب یا باید و حشت را پس بگوید اعوذ بکلمات الله  
 الثامه من غضبه و عقابه و شر عباد و من هتات الشیاطین

در وقت  
صبح







طَائِفَةٌ مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ لَئِي طُلُقِ الْجَنَّةِ  
يَعْنُونَ لَوْ لَمْ يَنْزِلْ مِنَ الْآخِرَةِ مِنْ بَشَرٍ لَقُلْنَا لَكَ أَنَّ كَلِمَةً لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا  
يُفِيدُونَ وَلَئِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ كَلِمَةٌ مِنَ الْآخِرَةِ سَعِيتُمْ لَمَّا كُنْتُمْ تُكْفَرُونَ  
يُؤْتِيكَوْا كِبْرًا الَّذِينَ كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ إِنْ مَضَىٰ إِلَيْهِمْ يَوْمَ يُكَلِّمُ اللَّهُ مَا فِي صُلُوبِهِمْ  
وَيُخَيِّصُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ وَلَقَدْ رُحِمْنَا بِالْإِيمَانِ وَالْأَمَانِ  
مَعَهُ أَشَدَّ عَلَى الْكَافِرِ رَحْمَةً بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا يَحْذَرُونَ أَنْ تُقْبَلْ مِنْهُمْ  
وَرَضُوا نَأْسًا كَرِيمًا فِي وَجْهِهِمْ مِنْ أَشْجَىٰ ذَلِكَ سَهْلًا فِي لُبِّهِمْ وَغُلُّوا  
فِي الْإِيمَانِ كَزُرْجِ أَخْرَجَ قَطَاةً فَأَزَدَهُ فَاغْلُظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَى سَوَافٍ  
يُحِبُّ الرَّاغِ لِيَغْظِيَهُمُ الْكَفَّارُ وَعَلَى اللَّهِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
مِنْهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرًا عَظِيمًا يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ مِنْ حَضَرِ  
طَاعَةِ عَاقِلٍ مَن وَهَلَاءَ يَأْتِي سَهْلًا وَيَأْتِي شَدِيدًا عَلَيْهِمْ  
يَأْتِي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا عَالِيَا عَالِيَا عَالِيَا عَالِيَا عَالِيَا عَالِيَا  
وَعَلَيْكَ حَسْبِي فَغَنِمَ الرَّكْبُ دَرِيٍّ وَفِيهِمْ حَسْبٌ حَسْبِي فَغَنِمَ الرَّكْبُ دَرِيٍّ  
الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ تَشْكُلُ الْعِصْمَةُ فِي الْحَرَكَاتِ وَالْمَكَاتِ وَالْمَكَاتِ وَالْمَكَاتِ  
الْإِرَادَاتِ وَالْمَكَاتِ مِنَ الْقُورِ وَالْمَكَاتِ وَالْمَكَاتِ وَالْمَكَاتِ وَالْمَكَاتِ  
عَنْ مَطَاعَةِ الْعُيُوبِ فَتَدَابَّرَ فِي الْقُورِ وَرَزَقُوا زِلْزَالَ الْأَسْدِ بَدَأَ قَادِ  
يَقُولُ لَمْ يَكُنْ فَيَقُولُ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ قَالُوا هَذَا نَبَأٌ وَرَسُولُهُ الْأَلَا  
عَرُورًا هَذَا نَبَأٌ وَنَصْرًا وَنَصْرًا هَذَا نَبَأٌ كَمَا كُنْتَ الْبَرُّ لِيَوْمِ عَالِيَا  
السَّلَامِ وَكُنْتَ الْبَرُّ لِيَوْمِ عَالِيَا عَالِيَا عَالِيَا عَالِيَا عَالِيَا عَالِيَا  
لَنَا وَدَعَا عَالِيَا عَالِيَا عَالِيَا عَالِيَا عَالِيَا عَالِيَا عَالِيَا عَالِيَا  
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكُنْتَ الْمَلِكُ وَالْمَلِكُ لِيَوْمِ عَالِيَا عَالِيَا عَالِيَا عَالِيَا  
وَعَلَيْكَ كَلَامُ الْغَنِيِّ لَكَ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَالْمَلِكُ وَالْمَلِكُ وَالْمَلِكُ  
وَجِبَالُ الْأَرْضِ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ

وَجِبَالُ الْأَرْضِ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ وَالْأَرْضُ

كَفَيْعَصَ كَفَيْعَصَ الْفُتُورَ نَأْسًا كَرِيمًا خَيْرُ النَّاسِ هَؤُلَاءِ فَاقْبَلْ لَنَا خَيْرَ  
الْفَالِحِينَ هَؤُلَاءِ خَيْرُ الْفَالِحِينَ هَؤُلَاءِ خَيْرُ الْفَالِحِينَ هَؤُلَاءِ خَيْرُ الْفَالِحِينَ  
وَارْزُقْنَا فَإِنَّكَ خَيْرُ الزَّارِقِينَ هَؤُلَاءِ خَيْرُ الْفَالِحِينَ هَؤُلَاءِ خَيْرُ الْفَالِحِينَ  
وَنَجِّنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ هَؤُلَاءِ خَيْرُ الْفَالِحِينَ هَؤُلَاءِ خَيْرُ الْفَالِحِينَ  
وَأَنْشُرْهَا عَلَيْنَا مِنْ خَزَائِنِ حَبْلِكَ وَأَحْمِلْنَا بِأَحْمِلِ الْكَرَامَةِ مَعَ السَّلَامَةِ  
وَلَقَدْ بَدَأَ فِي الدِّينِ وَالْأَمَانِ وَالْأَمَانِ وَالْأَمَانِ وَالْأَمَانِ وَالْأَمَانِ  
أُمُورًا مَعَ الرَّاحَةِ لِقُلُوبِنَا وَأَبْدَانِنَا وَالسَّلَامَةِ وَالْعَاقِبَةِ فِي دِينِنَا وَدُنْيَانَا  
وَكُنَّا صَاحِبًا فِي سَفَرِنَا وَخَلِيفَةً فِي أَهْلِنَا وَأَطْمَئِنَّا عَلَى وَجْهِ أَعْدَانِنَا  
وَسَخَّرْنَا عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ الْمَضِيَّ وَلَا الْجَوَّاءَ إِلَيْنَا وَلَوْ تَشَاءُ  
لَطَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَلْزَمَهُمُ الْبَصِيرُ وَلَوْ تَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ  
عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ هَؤُلَاءِ خَيْرُ الْفَالِحِينَ  
إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ هَؤُلَاءِ خَيْرُ الْفَالِحِينَ هَؤُلَاءِ خَيْرُ الْفَالِحِينَ هَؤُلَاءِ خَيْرُ الْفَالِحِينَ  
قَوْمًا مَا أَنْزَلْنَا أَبَاءَهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا  
يُبْصِرُونَ هَؤُلَاءِ خَيْرُ الْفَالِحِينَ هَؤُلَاءِ خَيْرُ الْفَالِحِينَ هَؤُلَاءِ خَيْرُ الْفَالِحِينَ  
وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سُدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سُدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا  
يُبْصِرُونَ هَؤُلَاءِ خَيْرُ الْفَالِحِينَ هَؤُلَاءِ خَيْرُ الْفَالِحِينَ هَؤُلَاءِ خَيْرُ الْفَالِحِينَ  
لَقَدْ أَفْقَحْنَا وَقَدْ أَخَذَ مِنْ حَمَلٍ ظَلَمًا طَسَمَ حَقَّقَ مَرَجَ الْفَرِيقِ  
يَلْتَقِيَانِ هَؤُلَاءِ خَيْرُ الْفَالِحِينَ هَؤُلَاءِ خَيْرُ الْفَالِحِينَ هَؤُلَاءِ خَيْرُ الْفَالِحِينَ  
تَعَالَى كُلُّ يَلَاةٍ وَفَضْلُهُ لِيَوْمِ عَالِيَا عَالِيَا عَالِيَا عَالِيَا عَالِيَا  
مِنْ جَمِيعِ الْأَقَاتِ وَالْعَاقَاتِ خَمْسَ خَمْسَ الْأَمْرِ وَجَاءَ النَّصْرُ فَكُنَّا الْأَمْنُ  
خَمْسَ خَمْسَ الْكِتَابِ مِنَ الْعَزِيزِ الْعَزِيزِ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبَةِ  
الْعَاقِبَةِ وَالْأَمْنِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهُ الْمَصِيرِ هَؤُلَاءِ خَيْرُ الْفَالِحِينَ  
لَيْسَ سَقْمًا كَفَيْعَصَ كَفَيْعَصَ كَفَيْعَصَ كَفَيْعَصَ كَفَيْعَصَ كَفَيْعَصَ







وَحَاقِمِ السَّيِّئِينَ وَحَبِيبِ رَبِّ الْعَالَمِينَ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَالرَّسُولِ الْمُجْتَبَى  
لِحُكْمِ الْعَدْلِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ الْعَزِيزِ الْحَلِيمِ الرَّؤُوفِ الرَّحِيمِ الْمُبَارَكِ الْكَذَّابِ الضَّالِّ  
الْعَدُوِّ الْمَصْدُوقِ الْأَمِينِ الدَّاعِي إِلَيْكَ يَا ذِيكَ الشَّجَاعِ الْمُنِيرِ الَّذِي أَدْرَكَ  
الْحَقَائِقَ بِحُكْمِهِ وَأَفَاقَ الْخَلَائِقِ بِرُفْقِهِ وَجَعَلَنِي حَبِيبًا وَنَاجِيَةً قَرِيبًا وَأَوَدَّ  
رَقِيبًا وَخَتَمَتْ بِهِ الرِّسَالَةَ وَالْإِسْلَامَ وَالْمَشَارِدَةَ وَالْمُتَارِدَةَ وَالنَّبُوَّةَ وَنَصْرَتَهُ  
بِالرَّحْمَةِ وَظَلَمَنِي بِالشُّكْرِ وَمَرَدَّدَتْ لَكَ الشَّمْسُ وَشَقَقَتْ لَكَ الْقَمَرُ وَأَنْطَقَتْ  
لَكَ الصُّرُبُ وَالطُّيُورُ وَالْدُّبُّ وَالْجُدَّعُ وَالذِّرَاعُ وَالْجَبَلُ وَالْمَكْدَرُ  
وَالشَّجَرُ وَأَنْبَعَتْ مِنْ أَصْرَابِهِ الْمَاءُ الدَّلَالُ وَأَنْزَلْتَ مِنَ الْمَرْيَدِ عَوْنِي  
فِي غَامِ الْهَلْلِ وَالْجَنِّبِ وَأَيْلَ الْعَيْتِ وَالطَّرَةِ فَأَعَشَا شَبَّ مِثْنَهُ الْفَقْرُ وَالْخَنَزِيرُ  
وَالنَّعْرُ وَالشُّوْلُ وَالزُّنْدُ وَالْجَهْرُ وَأَسْرَيْتَ بِهِ كَيْدَ الْأَعْيُنِ الْمُسَوِّدِ الْحَرَامِ إِلَى الْبَحْرِ  
الْأَخْضَرِ إِلَى السَّمَوَاتِ الْعُلَى إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى الْقَابِ قِيَسِينَ أَوَادِي  
وَأَرَيْتَهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى وَأَنْلَنِي الْغَايَةَ الْقُصْوَى وَأَكْرَمَنِي بِالْخَاطِبَةِ وَ  
الْمُرَاقِبَةِ وَالْمُشَافَهَةِ وَالْمُشَاهَدَةِ وَالْمُعَايَنَةَ بِالْبَصَرِ وَخَصَصْتَنِي بِالنَّاسِ سِيْلَةَ  
الْعُطَى وَالشَّفَاعَةَ الْكُبْرَى يَوْمَ الْقَرَارِ الْكَبْرِ فِي الْحَشْرِ وَجَعَلْتَ لَكَ جَمَاعَ  
الْكَلِمِ وَجَوَاهِرَ الْحِكْمِ وَجَعَلْتَ أُمَّتَهُ خَيْرَ الْأُمَمِ وَعَقَرْتَ لَهُ مَا تَقْدَرُ  
مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأْخُرُ الَّذِي بَلَغَ الرِّسَالَةَ وَأَدَّى الْأَمَانَةَ وَنَحَى الْأُمَّةَ وَكَفَّتِ  
الْغَنَمَةَ وَجَلَّ الْقَلَمَةَ وَجَاهَدَكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَبَدَكَ رَبُّهُ حَتَّى آتَاهُ الْيَغِينُ  
**اللَّهُمَّ** اجْعَلْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي يَغْبِطُ فِيهِ الْأَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ  
**اللَّهُمَّ** عَظِّمْنِي فِي الدُّنْيَا بِأَعْلَى ذِكْرِهِ وَأَظْهَرِ دِينِيهِ وَأَبْقَاءَ شَرِيعَتِهِ  
وَفِي الْآخِرَةِ بِقَوْلِ شَفَاعَتِهِ فِي أُمَّتِهِ وَأَجْرًا لِأَجْرِهِ وَمَنْ مَثَلُ بَيْتِهِ  
وَأَبْدَاءَ فَضْلِهِ عَمَّا لَا وَائِينَ وَالْآخِرِينَ بِالْمَقَامِ الْحَمْدُ وَتَقْدِيرِهِ  
عَمَّا كَانَتْهُ الْمُقَرَّبِينَ بِالشُّهُورِ **اللَّهُمَّ** تَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ الْكُبْرَى  
فَكَدَّرَجَتُهُ الْعُلَى وَأَعِظْهُ سَوْءَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ وَالْأَوَّلِ كَمَا نَبَتْ

لِأَهْلِ حَيْمِهِ وَمَنْ سَى **اللَّهُمَّ** اجْعَلْهُ مِنْ أَكْرَمِ عِبَادِكَ عَلَيْكَ شَرَفًا وَمِنْ أَرْفَعِهِمْ  
عِنْدَكَ دَرَجَةً وَأَعْظَمِهِمْ حَقْرًا وَأَمْكَنِهِمْ عِنْدَكَ شَفَاعَةً **اللَّهُمَّ** عَظِّمِ  
بِرْهَانَهُ وَأَبْلِجْ حُجَّتَهُ وَأَبْلِغْ مَا مَعَكَ لَهُ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ وَذُرِّيَّتِهِ **اللَّهُمَّ**  
أَتَّبِعْهُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَأُمَّتِهِ مَا تَقَرَّبُ بِهِ عَيْنُهُ وَأَجْرُهُ عَمَّا خَيْرَ مَا جَارَتْ بِهِ  
نَبِيًّا عَنْ أُمَّتِهِ وَأَجْزِ الْأَنْبِيَاءَ كُلَّهُمْ خَيْرَ الْجَزَاءِ **اللَّهُمَّ** صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى  
سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ عَدَدَ مَا شَهِدَتْهُ الْأَبْصَارُ وَسَمِعَتْهُ الْأَذَانُ وَصَلِّ وَسَلِّمْ  
عَلَيْهِ عَدَدَ مَنْ صَلَّيَ عَلَيْهِ وَصَلِّ وَسَلِّمْ عَلَيْهِ عَدَدَ مَنْ لَمْ يَصِلْ عَلَيْهِ وَصَلِّ  
وَسَلِّمْ كَمَا نَحِبُّ وَتَرْضَى أَنْ يَصِلَ عَلَيْهِ وَصَلِّ وَسَلِّمْ عَلَيْهِ كَمَا يَشْتَبِي أَنْ يَصِلَ  
عَلَيْهِ **اللَّهُمَّ** صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَأَحْبَابِهِ وَأَوْلَادِهِ وَأَخْفَادِهِ  
وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَعَتَرَتِهِ وَغَشِيرَتِهِ وَأَصْهَارِهِ وَأَحْبَابِهِ  
وَأَخْوَانِهِ وَأَتْبَاعِهِ وَأَشْيَاعِهِ وَأَنْصَارِهِ وَخَزَنَةِ أَسْرَارِهِ وَمَعَادِينِ  
أَنْوَارِهِ وَكُنُوزِ خَزَائِنِهِ وَخُلَدِ الْخَلَائِقِ وَنَجْمِ الْإِهْتِدَاءِ لِمَنْ اقْتَدَى  
بِهِمْ وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا كَثِيرًا دَائِمًا أَبَدًا وَارْضَ عَنْ كُلِّ الْقَهَابَةِ رِضْوَانًا مَكْمُلًا  
عَدَدَ خَلْقِكَ وَزِينَةِ عَرْشِكَ وَرِضَى نَفْسِكَ وَمِدَادَ كَلِمَاتِكَ  
وَسُنْهُنِي عَلَيْكَ كُلَّمَا ذَكَرَكَ ذَاكَرٌ وَكُلَّمَا سَنَّهُنِي عَنْ ذِكْرِكَ غَافِلٌ صَلَوَةٌ تَكُونُ  
لَكَ رِضَى وَبِحَقِّهِ إِدَاءٌ وَلَنَا صِلَاحًا وَآيَةً لِي سَيِّلَةً وَالْفَضِيلَةَ وَالْدَّرَجَةَ  
الْعَالِيَةَ الرَّفِيفَةَ وَأَبْعَثْ الْمَقَامَ الْحَمْدُ وَاللَّوَاءَ الْمَقْشُودَ وَالْحَوْضَ الْمُرْوَدَّ  
وَصَلِّ يَا رَبِّ عَلَى جَمِيعِ إِخْوَانِي مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْأَوْلِيَاءِ وَ  
الصَّالِحِينَ وَعَلَى سَيِّدِنَا الشَّيْخِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِي عَبْدِ الْقَادِرِ الْأَمِينِ الْمَكِينِ  
وَمُسْلِمَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَصَلِّ عَلَى اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ **اللَّهُمَّ**  
صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ السَّابِقِ الْخَلْقِ نُوْرُهُ وَرَحْمَةِ الْعَالَمِينَ نُورُهُ  
عَدَدَ مَا مَضَى مِنْ خَلْقِكَ وَمَا بَقِيَ وَمِنْ سَعَةِ مِنْهُمْ وَمِنْ شَيْءٍ صَلَوَةٍ  
تَسْقِطُ الْعَدْلَ وَتُحِيطُ بِالْحَمْدِ صَلَوَةٌ لَا غَايَةَ لَهَا وَلَا انْتِهَاءَ وَلَا أَمْدَ لَهَا







همچو خود شاعر حضرت شان بود و صیقل بر جسم که در جناب ایشان دید و ام شاید کسی که بر این باشد  
 آذنی اقارب خود را که از اولاد اجداد حضرت امام ربانی رضی الله عنه بودی کمال العظیم و توقیر  
 و خدمت سلوک میکردند میفرمودند که اینها صاحبزاده و پیرزاد ما میباشند بالشان مساوات  
 چه معنی دارد من خادم ایشان ام و احسان بابل نا ابل طریق مرصیه ایشان بود هر چند که  
 بالشان بدی بکنند بدل آن جهان میکردند و میفرمودند که ما را هیچ رساند رحمت بسیار با  
 و آمین بودند در کثیر و قلیل گاهی بغیر اجازت ما که تصرف نکرده اند مگر احیاناً در مال مرید  
 صادق خود بسبب ضرورت متصرف میگشتند که مال او بلکه جان او فدای ایشان بود  
 چنان مدارت بابل دنیا میفرمودند که دل شان از جناب ایشان ستر و میگشت میدادند  
 ایشان مثل ما هستند هیچ اثر در دوشی در ایشان نیست بلکه گویم که باین وصف ستر و خفا  
 خود از چشم اغیار منظور بود و در آفت و تابشت بلکه خدمت و ایثار فرید وقت بودند  
 همیشه چیر قلیل و حقیر برای نقش خویش و جلیل و نفیس برای دیگری اختیار میفرمودند و در وجود  
 و کرم و مروت و سخا و استنار روزگار بودند یکبار بدست فقر در ایام فقر و افلاس شیبائی  
 که قیمت آن تقریباً به پنجاه رویه میرسید برای ایشان یکسایه که در صند و تزیین و خرد بود  
 فرستادند در دلم خور شد که چرا حضرت اینقدر مال البصرف خانه نمی آزد با وجود شدت  
 احتیاج و کثرت قرض بدیگر کس میفرسند فرمودند که ای فرزند آن زن از قدیم ما نیاز دارد  
 فی الجمله از این شایا کار بر آری او خواهد شد و بجان ما بیش از صرف چند روزه نیست باز حسیت  
 همون را حالا فرض کنید باجمله دنیا را نزد حضرت ایشان قدری و منتر لتی نبود بادی که گاهی  
 فرموده باشند که ما فلان را چیزی می دایم و فلان را چیزی ازین حروف بر زبان نمی گذشت  
 صلا و در محبت و مودت با سائر ناس خصوصاً با جفا و اصد و قیلاست با یاران و هم نشینان  
 قدیم سابق قدم بودند با وجود حصول مرتبه بشیخی هر کس که از او شان می آمد گو یا همون وقت  
 قدیم اوست بی تکلف میشدند و انبساط تمام می نمودند و حکایات با صنیع را یاد میدادند  
 باجمله هرگز توجس و گسی ایشان را ندیده میفرمودند که جناب شاه صاحب قبله کسی نمی گذشتند  
 در مجلس شریف خود که سخن دنیا و اهل آن مصروف گردد اما چه کنیم که خلق مفتنی آن میشوند

که کسی را بگرفت پیش آیم را تمام الحروف و اول بسیار ازین امر رنج می بردی بار بار عرض نمودی که  
 حضرت چرا منع نمیفرمایند در جواب ارشاد میداد که شما منع کرده باشید منصب احتساب شما بگیرد پس  
 صبر میکردم تا آنکه از برکت صحبت حضرت ایشان دلم از ضیق برآید و شهادت صدیقی که کما شراح  
 صدق الشریف حضرت آنکه الحلق العظمی و در پرده پوشی و حیالی نظیر بودند  
 گاهی چهره کس را بتحق نظر میفرمودند اکثر زنها می اهل بند ستر بخوبی نمیکند و پیش جناب ایشان  
 بجهت حاجات حاضر میشدند و بر حقیر راقم بسیار گران می آمد حتی که خدمت شریف عرض نمود که  
 منع ایشان ضرورت فرمودند که متن کشف از کسی نمی بینم که او را منع کنم نظر من از خلق قطع  
 شده است و والله لقد صدق سید بنی فی قولهم عرفنا ذلك منه فکانت متعدداً کثیراً کشف  
 و اتفق بودند و از زلات اخوان همیشه در گذر میکردند بلکه از انسوب خویش میفرمودند  
 که قصور من است اگر در من کمال بودی از شما این امر بوقوع نیامدی بلکه از عکس من او صاف  
 رزیده من در شما ظاهر شد و شکست نقش و مسکت حال و دید قصور در جبهه عالی داشتند گاهی  
 از حضرت ایشان نشنیدم که من چنان و چنین بستم و ذکر کسی به بدی نمی فرمودند الا این فرقه صفا  
 و تأیید که بجهت تخدیر مردمان قباحات افعال و اقوال شان بیان میفرمودند و قافیه عهد و صدق  
 در گفتار شیوه پسندیده حضرت ایشان بود خلف و عده هرگز از ایشان معلوم نشد که کذب را خود  
 چه مجال تأیید در امور و سکنت و وقار در افعال و حرکات سیرت ایشان بود گو یا از محبت هیچ  
 ندارد تحتل بر جنائی دوست و بیگانه میفرمودند گله و شکوه از کسی نمیکردند خوشن طبع و برکت تا کثرت  
 بر ایشان غالب بود کمال صبر و فقر موصوف بودند احوال تنگدستی و مرض بدنی کسی نمیکشند  
 اگر از قرینه کسی معلوم میکرد و میگردد و نهایت متورع و متقی بودند از ظاهر و باطن گرد و منہیات  
 نمی گشتند در تمام عمر ندیدم که ترکب حرام شرعی شده باشد بلکه هرگز اوصاف و بلیه نقش از حسد  
 و بغل و کبر و تحق و بغض و حرص و حجب مال و حجب جاه و رفعت از اقوان و خود بسنی  
 و عیب بینی و تکلف و علم و عمل از جناب ایشان ندیدم تقی وجود و بذل موجود و نیستی و فاش و نیک  
 ایشان بود از دنیا و اهل آن زاهد و بی رغبت بودند گاهی در خانه امرا و حکام تشریف نمی بردند  
 بادشاه ملی که حکم بهم ندادست بسبب بادشاهی مجلس اولی رفتند چه قدر آرزو نموده بودند



فرستاده در جواب فرمودند و غار غایبان کفایت می کند حاجت آمدن نیست و در مجلس خود  
 راه ده همچونی را به افسرده دل افسرده کند بختی را به و در آخر که الحاح بسیار نموده و سواری فرستاد  
 بمقتضای آن اخلاق چنان شریف برآمد و در آنرا با معروف و نهی عن المنکر تصور فرمودند و ایشان را  
 میگرداند که مقصود از رفتن او این حق شرعی است و پس بلکه از آمدن اغنیاست که میگرداند از دل  
 گویند که حسن اخلاق چیزی نمی فرمودند و نوابی عالی رتبتی منظر خدا جللی بخدمت شان رسید چنان که  
 بار آورده بر زبان آوردند که دلش از عقیده ایشان برگشت و زود قیام نمود لاجرم از آن ارشاد کردند که  
 آمدن اهل دنیا منتهی است هر جا که قدم ایشان رفت در آنجا برکت باطنی میماند ازین سبب سخنان  
 یاس ناامیدی کرده شد سخت متوکل بودند بر کرم راجع را آنجا که نبود با وجود این مصارف کثیره  
 که قریب بمقدار کس متعلق ایشان بود گاهی با اشاره یا کنایه حاجت خود پیش کسی ظاهر نمی فرمودند  
 بلکه ظاهر را بر پیش اهل دنیا و دول از تجمل لباس و حفظ نفوذ و اجناس و صندوق و بند نمودن آن  
 بقل و کلیه میفرستاد اگر کسی چیزی نذر ایشان میگذاشت آنرا گرفته و بر روی وی در صندوق  
 بندی نمیدادند و از خادم حساب مصارف بجهت تمام میگرفتند اگر چه اهل دنیا نشسته باشد ازین سبب  
 اکثر اهل کمال فقیری و درویشی برایشان نبود و باطناً مقدار خرد که متعلق بپاسوئی نداشتند خوش گفت  
 و از درون بپوشانید و از برون بپایان و شش و پنجین زیبار و شش کم نمی بود اندر جهان و  
 و اخلاص در عمل چنانچه از حضرت ایشان دیده شد از دیگر عشر عشره آن نظر نیامده در خلوت  
 و جلوت یکسان بودند بقدر ذره تفاوت بود قوه یقینی که بر مواجید الهی سبحانه داشتند مقدور  
 بیان نیست چنان اعتماد بران داشتند که مالیک خزانها را بر مال خود نباشد میفرمودند خزینة فقر  
 باب الله مواجید الهی است سبحانه از مدح و ذم مخلوق نقیصه سی ایشان پاک بود تسلیم و رضا  
 سبب ستمه ایشان بود گاهی میفرمودند که چرا چنین شد افعال خلق را خلق فعل حق جل و علا  
 بآن انداز داشتند اکثر این شعر میخواندند و او بدو در خرقه درویشی او را بدو میماند  
 خویش را میفرمودند آنچه او میخواهد از وسایل مخلوق می گزیند یفعل الله ما یشاء و یخیر که  
 میباید ازین سبب از خلق پس مطلق و امید قوی از حق سبحانه داشتند باجمعه نوز  
 صرف و روح مجتهد طریقت بدر حقیقت و ارث انبیا محبوب خدا مصداق مژگان

من اراد ان یظهر الی رجل یشی علی وجهه که در حق یقیناً فلینظر الی ابن ابی قحطاف  
 بودند قلم در بنیارسید و سر شکت خوش گفت نه حسن غایتی دارد نه سعدی را سخن  
 پایان و میرد آتش مشتقی و دریا همچنان باقی و ایغیر نیز نوشتن تمام اوصاف و اخلاق حضرت  
 ایشان مقدور نیست ذره را چه یار که دم از وصف آفتاب زند انقدر رسم از کمال خجالت  
 بجهت تقصیر برادران که عمل نمایند نوشته شد که آن جمله را سعدی از آن کند و مگر دق می گیر  
 آنکه کند **باب ششم** در خرق عادات و کرامات و مکشوفات حضرت ایشان  
 بدانکه اجل کرامات خواص بندگان الهی سبحانه شدت حب خدا و کمال استقامت بر اتباع جناب  
 مصطفی است صلی الله علیه و سلم و هدایت خلق الله و اتصال طالبین بر ارباب قرب حق و زنده  
 گردانیدن قلوب مرده و مشابه مقامات حقیقت و کمالات در عبادات در خلوت و جلوت و رضا  
 از مولای خویش در جمیع اوقات و رعایت آداب خالق خود تا آخر حیات است و این امور چنانچه  
 دیدی و شنیدی در ذات بابرکات حضرت قبله ما قلبی در روحی فداه بدرجه کمال بودند از فوط  
 محبت مولی اکثر این عبارت بر زبان شریف گذشتی الهی مرا از دوستان خود کن یا دوست دستان  
 خود که قوم دیگر را طاقت ندارم و ارباب انسر و دنیا و دین صلوات الله علیه باین درجه که سر  
 در چشم که سنت عادی است شب و فاق خود هم ترک فرمودند با وجودیکه طاقت چشمشان  
 بلکه ثبوت خویش هم نبود و هدایت خلق الله و فرست مقامات حقیقت و شهادت اطلاب طریقت  
 و تصرف در بواطن مریدان و انقائ فیوض و قلوب ایشان از آنجناب عالی نه چند هست که تجرید  
 هزاران غافلان از فیض صحبت شریف ذاکر گردیدند بلکه بخیاریات و کیفیات باطنی بهره داشتند  
 و قصد بمقامات سامیه و درجات عالیه فاخر گردیدند خل مشکلات و قضای حاجات سائر پس  
 چه حاضر و چه غایب از دعای کیمیا آسانی جناب شان و انقاس فیض اساس حضرت ایشان  
 کثرت واقع گردیده بلکه اکثر انجاح مرام خلق بذات قدسی ایشان وابسته بود و فتح ابواب فیوضات  
 خاهر و باطن بواسطه ایشان اما تصرف در کمالات و اخبار بالغیب که عوام آنرا از علم کرامات میدانند  
 پس آنهم ببار ظاهر شده بعضی را نقل کنیم که است چون بار آورده در بندر منتهی رسیدیم خبر  
 قال ترک حوب آنجا شایع شد و رفتن جهاز ما بطرف دیار عرب موقوف شد زانرا از دو ماه



در انتظار کثافتی راه گذشت بسیار مضطرب گردیده العجا بان غوث روزگار آورد حضرت ایشان  
 در واقع برکناره دریا ظاهر شدند و در دست شریف عصا دارند با و از بلند طلب میفرمایند مالکان  
 چهار بنام نامی شان آنی فلان و آنی فلان کجا رفتید فرزندان اینقدر مدت در اینجا نشسته است  
 و حال او را سوار نکردید زودی کنید در سواری او دوسه روز گذشته بود که دفعه چهارمی از بند  
 سوزت رسید و گریه هم از غیب آمد و یک خمره من صرف شد با تمام سوار شده داخل بلده  
 حوام گردیدیم که هست هرگاه سواری چهارم قریب شد سخت مرصین گشتم و نبل کلان و نخل من  
 پیدا شد که حرکت بدن هم مثل گشت و پت هم آمد جراحان گفتند بغیر شش کردن چاره نیست  
 لاچار شده بعد نماز مغرب توجه بحضرت ایشان شده عرض حال نمودم که تصرف فرموده همین دم  
 پاره کنید تا صحیح شده در دریا سوار شوم غنیمت ربود چون چشم کشادم پاره گشته بود و خون  
 دریم بسیار برآمده و در یکدیگر زخمشک شد صحیح و سالم بدر یار فتم که هست چون از بندر جدیده  
 گذشتم وقت مغرب توفان عظیم رسید بر ما پاره پاره گشته بود باقی هم شکست  
 نوبت بیاس همه حجاج بلکه نا خدا و عقیقین هم رسید گفتم الغیث الله و یاستیدی و مرشدی توجه  
 بانجناب گشتم دیده بودم که چهار را از زیر گرفته بر پشت شریف انداختند پس خنجر در هوا پاشید نماز  
 عشا خواندیم و سلامت صبح نمودیم که است بعد توقف عرفة چون بزد لغت متوجه گشتم بسبب اتباع  
 سنت از شتر زیر شدم پس بخت کثرت رحمت و انبوه خلایق هر چند سعی کردم از شتر خود جدا شدم  
 بی سامان از تمام روز گرسنه و مانده شده نهایت حیران شدم که درین شب هر کس که گم شد  
 باز یافتن آن محال است و تا آنکه شب درین حیرانی بودم ناگاه آواز حضرت ایشان دستگیر  
 در ماندگان بگو شمس رسید که بطرف بایند فقیر پس آن آواز شد قدری راه رفت باز حیران  
 دیگر بار همون آواز بگو شمس رسید باز پس آن شدم و مدتی قطع راه کرده باز ستادم باز آواز  
 مرتبه سیوم آمد که بیاید آخر دیدم و دفعه بشترو پنجا رسیدم ایشان هم مایوس گشته بودند  
 از آمدن من پس بسیار تعجب کردند که است اخوی مکر می جناب محمد عمر صاحب میفرمودند  
 که در سفر کیار راه گم کردم و حیران گشتم دیدم که حضرت ایشان تشریف آورده لگام سپار گرفته  
 بطرف راه آوردند و چند بار این چنین واقع شد پس طریح جمع کرده لگام سپار میگذاشتم بلکه خواب

بدریچ

کمال

هم می نمودم از گیاهی آن قطب زمان گاهی راه غلط نکردم با وجودیکه راه در میان کوهها غیر مستقیم  
 که است میان عبدالله شاه که خادم حضرت ایشان است نقل کرد که مراد اعیه رفتن وطن خود  
 قوی گشت از حضرت قبله اجازت خواستم ندادند از غلبه آن داعیه غم فرار قوی شد باین نیت بحضرت  
 قبله عرض نمودم که برای زیارت خواجه صاحب میروم فرمودند خوب برو و مراد از مطلق خواجه صاحب  
 نزد حضرت قبله حضرت خواجه باقی باشد رحمه الله علیه بودند که بیرون دروازه لاهوری شهر سیل  
 مزار ایشان است و من در دل خود گفتم که بزار حضرت خواجه قطب الدین رحمه الله علیه که بخت میل از  
 شهر واقع است رفقه از انجا بوطن رایی خواهم شد چون از دروازه شهر برآمدم بنیدمی خواهم  
 که بطرف قطب صاحب روانه گردم باینی من یاری نمیداد هر چند بکوشش تمام باینی را با نظرف  
 می کشم باینی من پس میروم و بر حجت التهری بطرف مزار حضرت خواجه باقی باشد رحمه الله علیه  
 میروم آخر مردمان مرا گفتند که دیوانه شدی چگونه راه میروی پس پشت میگردی آنوقت متنبه گشتم  
 دانستم که این از تصرف حضرت قبله است لاچار بزار حضرت خواجه باقی باشد رحمه الله علیه حاضر گشته  
 بسیار گریستم و دستخاسته نموده بمراقبه رفتم غنیمت ربودم بیستم که دروازه شهر شدست من آنرا  
 کشاده بیرون آمدم از پس من مردمان حاکم بخت قید کردند من آمدن من هر چند میدوم فایده نمیکند  
 آخر مرا گرفته پیش حاکم بردند گفت بغیر اجازت دروازه شهر را چرا کشادی و گریختی بزید این را  
 مردمان او رزق شروع کردند و چنان سخت میزنند که در بیان نیاید و من فریاد میگویم و صیحه میزنم  
 کسی رحم نمی کند آخر در همون حال چشم من کشاده شد دیدم که زیر پائی حضرت خواجه صاحب افتاده ام  
 و از چشمان من آب روان گشته و اثر دزد در تمام حصائی من است توبه نمودم و شش نیت نموده  
 بخدمت حضرت ایشان حاضر گردیدم بطریق عتابانه نموده فرمودند که زیارت خواجه صاحب نمودی  
 کمال بحالت عرض نمودم بلی تبسم نمودند راقم گوید که این عظم تصرف است و بار بار مرا چنین میزنند  
 است هر کاریکه بغیر اجازت حضرت ایشان میگردم عاقبت ناتمام می ماند با قدرت خود بران فعل  
 نمی دیدم که است علام الدین خان فرزند نواب امین الدین خان بخدمت حضرت  
 ایشان بواسطه شخصی عرض نمود که در خانه من حمل است و من در تشویش آنم که پسر خواهد شد  
 یا دختر کم فرموده مرا مطمئن فرمایند حضرت ایشان ارشاد فرمودند که خاطر جمع دار و دعا



پس از آنکه از خواب بیدار شد و چنان واقع شد که بار هم از حضرت ایشان بعبادت مرخصی رفتیم پس بگری بود  
 نهایت چنین بر بستر افتاده بود در شکر آت موت در حال تضرع و تضرع باقی بود و دیگر هیچ عضو  
 حرکت نمی کرد و قاریش آب از پنبه در حلقش میریختند مادرش که یکی از مریدان حضرت قبله بود و پدر  
 در پای حضرت انداخت و گریه ها و صیها که وحشی که حضرت قبله هم گریستند و عرض نمود که برای خدا توجه  
 فرماید که یک پسر باقی بود آنهم میرو که نفس را پسین دارد حضرت قبله را رحمت جوش کرد و متوجه  
 گشتند و تمام بدن مبارک از بهمت و قوت توجه میل زد تا یک ساعت توجه فرمودند و فقیر از شدت  
 توجه در اضطراب و گریه و وجد گرفتار بود در آخر توجه دست برداشتند و تا دیر نیاز و تضرع  
 بجناب الهی نموده خاطر جمع والدۀ او نمودند که انشاء الله تعالی بکمال برگشت زنده خواهد ماند پس  
 فی الحال حرکتی از ان پسر ظاهر شد و چنان خود را بکشد و طعام طلبید حضرت ایشان از دست  
 شریف خود چنانکه با و دادند بخورد و از همو نوقت تخفیف شده از برکت توجه حضرت قبله از بستر مرگ  
 برخاست اگر این زنده کردن مرده نیست پس چیست خوش گفت ۵ فیض روح القدس از باز  
 مدد فرماید ۶ دیگران هم بکنند آنچه میسر میگردد ۷ اگر است شش شش الدین که از باران میم  
 حضرت ایشان بودند بسبب از اغوائی نفس شیطان از حضرت قبله برگشت و در کمال امانت گردید  
 و چند بار تکلیف بارسانید بجناب فیض آب که رحمت عالم بود همیشه از و در گذر میکردند چون از  
 گذشت فرمودند که بسیار نگهبانی جان فلان نموده ام و در ضمن خویش گرفته ام حالا تا کجا  
 حفاظت جان او بکنم صلا از یدائی خود باز می ایستد و جزائی متوفی قتل آمده است متن  
 خود را از در میان کشیدم بعد چند روز از مرگ فجأة در گذشت حضرت ایشان از شدت  
 مرگ و بی محزون گشتند و خود نماز خازه او خواندند بعد فرمودند الهی بواسطه من اول  
 مواخذه مفرما که دوست قدیم من بود سبحان الله این غفور و احسان کار بشر نیست  
 از اینجا که امت و قوت تصرف حضرت ایشان قیاس باید کرد و همچنین منکرین دیگر  
 سزائی گستاخیهای خود یافتند بعضی مجنون سخت گردیدند و بعضی پیر و شایان در وقت مرگ  
 سیاه و متغیر گردیده و از دهن برخی برآید در آنوقت برآمده و برخی در دهان روز  
 پلاک گردیدند فقیر همه را چشم خود دیده است از شنیدن نه نوشته است خوش گفت هر که

هر که بدو کشان در افتاد بافتاد معاذ الله منه که هست مولوی محمد ارشاد حسین صاحب نقل نمود  
 که یکبار در حلقه حضرت قبله ملا و قید قوی در گرفت طبعیه زیر صفت افتاد و در میان درختان خرفی  
 بود که بیست طيور آب در آن می انداختند و گاهی گریه و گاه هم از ان میخورد و غلطیده آنجا رسیدم  
 همه جامه من از ان آب تر شد بعد از افاقه غلوت خویش بکرامت رفتیم و در فکر شستن جامه بودم  
 چون در جامه خود فکر نمودم بوی خوش چون عطر کیوژه مراد گرفت حیران شدم که این از کجا هست  
 بعین نمودم که از تصرف خیال تو باشد بابی که بوی بد می آمد که آب متعفن بود درین تخریر نمودم که  
 طلبائی مدرسه رسیدند همه با اتفاق از ان بوی خوش بدوشش گشتند و تا مدت دراز بوی خوش  
 از ان جامه باقی بود و این محض تصرف حضرت ایشان بود بسبب که استی که مراد پیدا گشته که هست  
 مولوی محمد ششم که یکی از مخلصان حضرت ایشان اند نقل نموده که چون گام فرنگ مراد حش انداختند  
 نهایت بر ایشان گشتم در آنحال در خواب دیدم که حضرت ایشان بالو ابرو سیاه و جامه سبز بر پشت خود  
 تشریف میدارند و تاکید میفرمایند که در اینجا چرا افتاده برخیز و برای کاری که ترا فرستاده بودم  
 برو و بوی مشغول باش پس از خواب بیدار شدم و همو نوقت حاکم عدالت آمده با گفت و بشود که در آن  
 از مدتی بجناب رستگار شدم که هست اخوی که می جناب محمد عمر صاحب سنگ مثانه ب است  
 و تکلیف بسیار میداد آخر چراغ آنخل را شش نموده آن سنگ را آورد و زخم مندل گشت بعد از مدتی  
 باز محسوس ایشان گشت که سنگ دیگر پیدا گشته و چراغان گفتند که حالا اخراج ممکن نیست جناب  
 والدۀ ماجده مرحومه حضرت ایشان با کجاح سوال نمودند که توجه فرماید حضرت قبله خاطر جمع شان  
 نمودند و مهمت فرموده آنرا بلا کلفت از جامی قبول بر آوردند که است حضرت ایشان خطبه  
 اخو بصاحب موصوف بنایه نخلصی که منسوب بساوت بود فرستادند قبول نمودند و همه سوم متعاقب  
 با هم شدند بجز ایجاب و قبول شرعی چیزی باقی نمانده بود شخصی دیگر که متعاقب بسیار بود هم خطبه با  
 زن بجهت پسر خود فرستاد آن بوفایان بسبب نیار و دینه با و نکاح دختر نمودند حضرت ایشان  
 نهایت محزون گشتند اما بجز صبر که صفت جلی ایشان بود چیزی بر خاش نه نمودند حضرت حق  
 سبحانه تعالی که متعین حقیقی است آن دختر را بر من سخت مبتلا نمود و در عین مرض عروسش ساختند  
 و بنانه شوهر و دایع نمودند شوهرش اصلا بسبب مرض بر او قادر نشد و بعد چند روز دختر را گشت



فرج و سرور او شان بجم مصیبت مبدل گشت و مصداق حدیث قدسی من حکادی لی ولیک  
 قلنا انما ننته با الحزب ظاهر گردید که است ایضا انصاف موصوف را بعد از نگاه  
 چند سال هیچ اولاد نشد و ایشان میگفتند که سبب تنگ کردن آن محل در رجولیت من قصور شده بود  
 و منی برابر بچند کی نمی برآمد که موجب وصول نطفه در رحم گردد البته در مجاری منی سده پیدا گردید  
 و این امر را علاج بوده است و جناب الله شریفه مرحومه را ازین باعث نهایت غم و خزن بود بارها  
 بحضرت ایشان رنج خود ظاهر می نمودند و طلب عا میگردند و اقارب زوجه ایشان ابراهیم گما خوا  
 به نسبت ایشان سبب عدم تولد از ایشان بود فقیر کبار کمال التجا و تصریح عرض نمود که اولیا  
 از جناب الهی قدرت است حضرت قبله ارشاد کردند که ان شاء الله تعالی فرزند خواهد شد  
 خدائی کریم قادر است اگر نوشته هم باشد می تواند که عطا کند تغییر و تبدل بدست اوست باوقین  
 باید نمود پس از محبت باطن قوت تصرف آن نایب حق یکسریک اختر بعد ده سال کامل از  
 تزویج ایشان پیدا شد پس حضرت ایشان نهایت سرور گشتند و نامش محی الدین نهادند و دیگر  
 نمیرا و او را دوست میداشتند که تولد این پسر محض از کرمت حضرت ایشان بوده است که است  
 در وقت حضرت خلیفه خود حاجی دوست محمد صاحب فرمودند اللهم اعطه القبول و الاذن  
 الى خلقك از فرموده حضرت ایشان با وجود فقدان سبب ارشاد الله  
 قبولیت یافتند که چه نوید لک مرید ایشان بوسطه و بواسطه شدند و خلفا و خلفا بعد  
 رسیدند و تا حال روز بروز ارشاد ایشان در ترقی است که است در وقت و داع سفر حج فقیر  
 عرض نمود که زاد قلیل است و رفقا بسیار شدند اعانت فدوی ضرورت است ارشاد شد مصراع  
 نان کم نماید تو بر درگاهش حق تعالی کار سازی خواهد نمود از برکت نقیض عالی آمدند متعالی  
 بفرخت تمام مع جمیع زلفا حج گذاردم و غنیمت بسیار چند صد روپیه رانند و جنس بدایا بجهت اقامت  
 و اجاب آوردم که است و چون در سفر حج غایات الهیه الطافاتی بنویس باین بنده شرمنده  
 بسیار شده بود که نوشتن این بطوالت میکشد و کبسی آنها را ظاهر نه نموده بودم هنگامی که  
 بوطن مراجعت نمودم حضرت الله ماجده رحمها الله تعالی باین فرستادند که حضرت ایشان  
 فلان تاریخ و فلان روز بلکه فلان وقت چنین و چنان احوال تو بیان میفرمودند که اینوقت

این حدیث در کتاب صغیر حضرت جابر است  
 و در کتاب دیگر از ائمه و بزرگان نقل شده است  
 و در کتاب دیگر از ائمه و بزرگان نقل شده است

باو چنان معامله میکنند و این دم بر او چنان کرم میفرمایند مطابق احوال ماضیه من با نقاد است  
 و نیز او شان میگفتند و قتیکه در بهر شمار بسیار بقرار می نمود از والد ماجد شامی پرسیدم بعد  
 اندک توقف ارشاد میکردند که این وقت او در فلان محل مقیم و مسترح است یا فلان جا را می  
 گویند احوال شما عیاناً مشاهده می نمودند که است اخذ غلام رسول خوشنویس قدس سره  
 که یکی از مریدان حضرت ایشان است مرا نقل نمود که یکبار بعد از شایس نماز جمعه خدمت بابرکت  
 حضرت پیرو مرشد حاضر گردیدم و احوال شما پرسیدم فرمودند که مدت گشت که خط ایشان از  
 بند منبجی آمده بود در آن نوشته بودند که فلان روز در دیار خواهم نشست بعد از آن خط نیامده  
 آما من از احوال ایشان خبر دارم بغیر خط عرض نمودم که چیزی بیایان فرمایند که تشکین من بهم شود  
 فرمودند که امروز بعد نماز جمعه در مدینه شریفه از آن سرور دنیا و دین باو غایبها و بشارتها شدند  
 که من رشک بر دم صلا مرا چنان گمان نبود که از حبیب عالم بآن خصوصیت فائز گرد و صلی الله علیه  
 و آله و سلم و جناب الله عن الله انما یختر الخیر من کیشاء و الله ذو الفضل  
 العظیم من بعد از حضرت انتخاب عالی ارشاد منین بیاد را در قید کتابت مع تقریر روز و پنج  
 آورده ام و آن کتابت را هم من غالب دارم که بمن نمایند موافق بود هیچ فوق نداشت که است  
 مولوی حسین علی صاحب باجوری نقل میکند که یکبار در میان بخاریان و هندیان در خانقاه شریف  
 فاضله شد حضرت ایشان بخاریان را تنبیه فرمودند که مجادله کار در ایشان نیست او شان را محبت  
 غالب گشت که هندیان اچرا سر زلفت نفرمودند و همه اتفاق کردند که از خانقاه شریف بیرون شد  
 روانه وطن خواهم گردید که حضرت صاحب باجوری هم و طنان میفرمایند و تنگ برگشتند و جدو  
 بخلقه هم نرفتند حتی که بیشتر با وجامهائی خود را بچایند حضرت ایشان معلوم نمودند که اراده شان  
 چنان است بعد نماز مغرب در مسجد شریفه داشتند و بخاریان را بر روبرو مسجد واقع بودند بخام  
 فرمودند که دانهائی ختم همین جا حاضر سازند این وقت حلقه اینجا خواهم نمود و شروع ختم نمودند  
 بخاریان هم از جهت شرم که روبروئی حضرت ایشان چگونه نشسته مانند در حلقه حاضر شدند همین  
 ختم تمام شد حضرت ایشان دست بدعا برداشتند و توجه فرمودند حالات قویه و جذبات شدید  
 همه اور گرفت چه بخاریان چه غیر ایشان همه در گریه و خیمه و طعیدان و غلظیدان افتادند و سر بر



شدید بعضی رسیدند و سر را در و داشتند تا کثرت شب بویا قیامت بر پاشد بلکه بعضی کسان  
از نماز عشاء جمعی خبر می دادند و نوح و رحمت از دل های بخاریان بالکل رفت همه با نایب شدند و می بینا  
کردند و این از کمال تصرف حضرت ایشان است که مهت ملا حسن بخاری نقل می نمودند که روزی  
در خلعتی بصری خدمت حضرت ایشان تشریف فرما در حین مراقب بودم ناگاه غیبی بر بود می بینم که  
عزیزی در پهلوی ایشان بطرف راست نشسته است و کتابی در دست دارد از آن عزیز پرسیدم  
که این چه کتاب است فرمودند این کتابیست که در وی آسمانی اولیا و مقتدیین و متأخرین قدس  
تعالی آنرا ترجمه نوشته ام و باین امر امور ام عرض نمودم که نام مبارک حضرت ایشان  
نوشته فرمودند که نوشته ام و از برای صحت آورده ام را رقم گوید که این فدوی هم در واقعه کتابی  
دیده که در آن نامهای ایضا علیه حبیب مراتب قرب نوشته اند به هم تشریف حضرت قبله خود  
در زمره کمال چون سید الطائفة جلیل القدر اوی و معروف کرخی و داود طائفی و حبیب عجمی قریب  
این اسما بلکه در میان این سعادیده است و ازین جا رتبه مالیه حضرت ایشان باید دریافت  
بر تقدیم و تأخیر زانیه نظر نماید که گواه عدل بر این معنی این حدیث شریف است  
مَثَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْيَدِ الْأَيْمَنِ فِي الْخُبْزِ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ فِي مَكَشَّاتِ  
میفرمودند بار بار تشریف زیارت حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و علیهم اجمعین در خواب  
و بیداری در حال مراقبه تشریف می یافته ام و با انواع غایات و ثنات ممتاز گردیده که نقل آن  
بعده الت میکند بلکه هرگاه که مصیبتی یا غمی گرفتار می شوم بسبب مشرب می شودی که دارم و در خواب  
و بیداری و بجا می بینی از آن رحمت عالم سید نبی آدم صلی الله علیه و آله و سلم معانیه می کنم چه  
بشرب خمر و مخصوص مخومی آن کل الکحل و فصل الاصل است و معلوم است که میلی و انجذابی که کمال  
بفرع دارد و فرع را با فصل نیست گواهی حاج نوعی مقتضی عکس آن باشد و از آن سبب توجیهی  
و التفاتی بدو حضرت انبیا کرام علی نبیا و علیهم اعلو و السلام گردان منکر شده  
با و ایار عظام خود چه رسد رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مکاشفه میفرمودند که یکبار در نماز  
تراویح بودم سائیکه حضرت والدی ماجدی رحمه الله علیه تشریف برده بودند دیدم که آنرا  
عالم صلی الله تعالی علیه و سلم مع بعضی صحابه کرام رضی الله عنهم اجمعین تشریف آورده

اقتدا باین عاصمی فرمودند و تمام مسجد از خوشبو معطر گشت و از مریدین هم کسی که او را گشت داشت  
مدبوش گشت و صاحب کشف بحال جهان آرا می او مشرف شد و یک شفعه تمام اقتدا فرمودند بعد  
سلام نماز تحین و از غلام خویش فرمودند و جهان منوم گشت که مخصوص بحیث استماع قرآن است  
ازین بنده ضعیف تشریف آورده بودند صلی الله علیه و سلم مکاشفه میفرمودند که یکبار اندرون  
تشیخ خانه مراقب بودم دیدم که محبوب رب العالمین صلی الله علیه و آله و سلم تشریف آورده  
مُتَعَلِّقِينَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ نشسته و توجیه باین کینه است خویش شروع نمودند  
باحوال سامیه مقامات عالییه ترقی می یابیم که از تقریر و تحریر بیرون است مانا که توجیه مخصوص بود  
که یکم کسی از زانی داشته بودند صلی الله علیه و سلم مکاشفه میفرمودند که یکبار دیدم که کسی سب  
گرفته پیش من آمد گفت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم این را برای سواری شما فرستاده نظر شما  
نشسته اند بزودی سوار شده و خدمت برسید من در دل خود گفتم که چگونه بر سب حضرت سوار شوم  
که بی ادبی است با کس گفتم که مکان نزدیک است سب را همچنان بکنش من پیاده میروم و دیدم  
بجنوب بر نور رسیدم دیدم که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مع جماعه بسیار نشسته اند  
و جازه کسی هم حاضر است گویا بحیث امامت من نماز خوانده اند نظر اند پس مقدم شده نماز بر آن  
نمودم و آنحضرت مقتدی گشتند صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نقل این ارشاد کردند که  
و تعبیر این واقعه مشرق دایم شما چه میگوید عمن نمودم که تعبیرش ظاهر است چنانچه جناب بحیث  
باید و ارشاد اخی خلیفه خود ساختند حالانست جدید عطا فرموده که ارسال سب کنایه از آنست  
برای فیض رسانی آتوات که صلوة جازه اشاره بآنست خلیفه و نائب خود گردانیدند علیه من الصلوات  
فصلها و من التسلیمات الکملها از کمال کرم این تعبیر فدوی پسند نمودند مکاشفه میفرمودند  
که یکبار دیدم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم طعامی بدست حضرت محمد و رضی الله عنه خاص بحیث  
این عاصمی رو سیاه ارسال میفرمایند که حضرت موصوف تشریف آورده فرمودند که این طعام  
مخصوص برای شما و عالم صلی الله علیه و سلم فرستاده اند مکاشفه میفرمودند که یکبار  
چنان معانیه نمودم که خیر انبیا صاحب قلوب توین آذنی صلی الله تعالی علیه و علی جمیع اخوانه  
و آله و صحابه و سلم و این کمیته خلایق در یک مجلس طعام میوزیم بلکه در یک ظرفی شراب است مخصوصه



صلی الله علیه و سلم و این شرکت خادم است باخدمه و من گفت که از آن طرف منظر کمال  
نقصان و زمین طرف شریف روزگار من باشد و مکاشفه میفرمودند که یکبارگی از  
باران فقیر التماس توجه در نسبت فادریه نمود فاجحه بروج مبارک حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه  
خوانده متوجه شدم دیدم که حضرت موصوف تشریف آورده برگردن من نشسته و باج و مرج  
از سر مبارک خود فرو آورده بر سر فقیر پوشانیدند و از نسبت خاص خویش سرافراز شدند  
تا چند روز مغلوب نسبت حضرت ایشان بودم و تا هنوز ذوقش باقیست کیفیت مخصوصه حضرت  
مدوح مقدور بیان نیست مصراع لذت نمی شناسی بخدا تا جایی جز آنکه خداوند تعالی  
بفرموده روز قضا و قدر و نصیب کار و کلام و هرگاه که میخواستی مکاشفه میفرمودند که  
هرگاه یکدست الف رساله آنها را از لجه در بیان سلاسل از لجه مشهوره بودم دیدم که خوزی می  
من آمدند و گفتند که حضرت خواجه بهار الدین نقشبند رضی الله عنه از تو ملای دارند و درین  
که روبروی تو است تشریف میدارند عرض نمودم که وجه ناخوشی چیست گفتند که حضرت خواجه  
میفرمایند که ایشان در رساله خود ذکر من کرده اند گفتم که این حال بهتر از هزار اشقام و عیال  
است پس هر راجع آن رساله را بنام نامی جناب ایشان و ذکر اصطلاحات طریقه انقه نشان فرمایند  
و خوش نمودم و از بیان طریقه سهروردیه که کنون قلم بود معذرت ماندم مکاشفه میفرمودند  
روزی بزرگوار حضرت خواجه قطب الدین بخت یار کاکی رحمه الله علیه حاضر شد خدمت حضرت  
خواجه موصوف از فرار شریف خود برآمده چند قدم سبقتی میفرمود و در حلقه و انظار  
خاصه خود مرا سرفراز نمودند مکاشفه میفرمودند که یکبار حضرت خواجه قطب الدین قدس سره  
بشیر یک شیشه عطر مرا عطایت کردند که خوشبوئی آن این جهان نمی ماند و از سبقت  
آن کمال قوت و نسبت جثیه بهم رسید جو اهل حق عطا خیر الجبار مکاشفه میفرمودند  
که روزی بجهت زیارت فرار حضرت خواجه مدیح روانه شدم در راه می بینم که حضرت خواجه تشریف  
آوردند متوجه فقیر شد و میفرمایند بخت خوش آن خان خان خرابی است که ترا آورد  
بخانه ما و از کمال مهربانی انبیا لها میگوید با وجودیکه جناب شان را در مشایخ خود خیلی  
استغراق است کمتر کسی التفات می فرماید مکاشفه میفرمودند که محبوب آبی حضرت

حضرت نظام الدین اولیا رضی الله عنه برائین خود انظارهاست و بفقیر کمال خصوصیت دارند  
که کسی آن مشاهده نمیکرد و هرگاه که بجهت زیارت ایشان میروم از جمله خواص نموده متوجه من میشوند  
و معاذی میگویند که مقدور بیان نیست از فرط محبت و کثرت توجیها توحیث هیچ دقیقه از وقایع  
نبوت خویش نگذشتند که من از انی نفرمودند و ایشان هم مثل فقیر محمدی لم شر با ند و بخصای  
و کمالات در این است ممتاز جزاء الله تعالی عطا خیر الجبار مکاشفه میفرمودند که یکبار  
وقت شب بجهت زیارت ایشان رفتم چونکه شب عرس ایشان بود گفتم درین شب مردم شور و غوغا  
قریب هزار ایشان بسیار میکنند پس در شب مسترح نخواهم شد از راه متوجه فرار حضرت رسیدم  
بدوینی بر حضرت میرزا صاحب قبله رحمه الله علیه شدم و مدتی آنجا استراحت کرده آخر شب  
بعد نماز تہجد بزرگوار ایشان حاضر گردیدم و تحیه سلام و آداب ادا نمودم ایشان از من پرسیدند  
مبارک خویش گردانیدند سه بار بچپان شد آخر عرض نمودم که چه قصور شد فرمودند که شما بجهت  
زیارت من نیامدید بزرگوار سید صاحب بروید عرض نمودم که سید صاحب هم فرید جناب اند و معذرت  
بسیار و تضرع بیشمار کردم آخر قبول فرمودند و لطفهای زائد از سابق مبذول داشتند و سفره  
کمان بالوان آسمان کشیدند و بعد فراغت از غیافت و تکمیل ارشاد فرمودند که امروز شما  
امام من شدید نماز صبح پس شما خواهم خواند عرض نمودم بهتر چون از پیش ایشان خستم و مسجد  
ایشان متوجه شستم دیدم که همه مسجد از حاضرین پر شده است رسیدن اول صفت هم شکل گشت  
و امامت خود چه معنی دارد که خادین آن درگاه مالی امامی محقق دارند و او درین روز بجهت  
کثرت زائرین شغف تمام در امامت دارد درین تخریر بودم که شخصی دست مرا گرفت و بزور کشیده  
گفت زودی کنید که منتظر شما به نشسته اند و صفتها شوق کرده بجای امام مرا رسانید گفتم من سنت  
نخا اندام گفت بخوانید بغیر شما کسی امام نخواهد شد از سنت فارغ گردیده نماز فرض بطول وقت  
ادا نمودم و حضرت ایشان را با من بین خود معانته میکردم و این کمال تصرف و نهایت اکر ایشان  
بود رحمه الله علیه مکاشفه یکبار درین عبارت حضرت شیخ محی الدین ابن العربی رحمه الله علیه  
که در فتوحات بکلمه تحریر فرموده اند من اظہر الاشیاء و هو حیدر کما مباحثه  
بحضرت ایشان و شتم و بطولت کشیده بود حضرت ایشان از کمال خجسته مطابقت شرع تشریف







حدی آداب سرافرازی بجای آورده برداشت و همراه حضرت ایشان شتافت درین اثناست هر چه  
 نمودار گشته در آن شهر داخل گردیدیم تا آنکه قریب مسجدی رسیدیم که برای رفتن او و طریق آن  
 طریق است مسلوک که زینت مکان در میانش واقع است و طریق دیگر غیر مسلوک و خانه شخصی از  
 ساکنان قریب و جوار مسجد بنایت نزدیکی افتاده لیکن در آن راه یک گوی نه نجاست حاصل است  
 پس حقیر را لحاظ صنف و ناتوانی حضرت ایشان که در حالت حیات بود در دل گذشت لهذا من  
 نمودم که طریق مسلوک نهایت صعوبت دارد اگر بر او مسلوک که اقرب و سهیل است تشریف فرما  
 شوند بهتر بنظر می آید اما چیزی نجاست در راه دارد و فرمودند باکی نیست بینی از دست گرفته  
 میرویم و تو همچنین بکن و بگذر امتثال بامر شریف نموده گشتیم و در آن مسجد پاک و مسخا داخل  
 گردیده نشستیم و از انوار و برکات آن مقام که منجبر بحقیقت صلوته و منتهی اقامت ساکنان است  
 بهره و گشتیم از تعبیر این روایات در چند برای اینی مستفاد میشود **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**  
**الْحَاقَّةُ وَالثَّانِيَةُ وَالسَّيْرِ الْمَكْرُومِي وَالْثَالِثَةُ بِعَلَمِ ضَرْفِ الدُّنْيَا وَاسْتِثْنَاءِهَا كَمَا كُنْتَ**  
**الْمُسْتَقْبَلُ فِي الْوَاقِعَةِ الْمُسْتَقْبَلُ فِي وَقَعِ كَمَا بَشَّرَهُ الشَّيْخُ الْأَكْبَرُ فِي خَمْسَةِ مَكَاتٍ**  
 کرامات بسیار اند که نوشتن آن بطوالت میکشد در اینجا بطل نقل کفایت نمودم که مقصود درین  
 رساله مختار است و الا اکثر حضرت ایشان قلبی در وحی خدا و بسبب کمال غنایتی که بنظر می رسیدند  
 قبل از واقع شدن امور خیر شهنش با شراعت هم میفرمودند و چنان واقع میشد تفاوت آن  
 امور را تا کجا نویسم و کجا بودی که هر گاه مرشبه شدی در علوم ظاهره یا معارف باطنه  
 و حاضر میشدم بخدمت حضرت ایشان بجهت تحقیق پس میرود انصاف حضرت ایشان فتح میشد  
 بغیر آنکه چیزی عرض نمایم آن مسائل را تا چند شرح دهم علاوه از آن مشاهدات و احوال انبیا  
 و اولیا بلکه روح پر فتوح سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و علیهم اجمعین که بکرات مرات  
 در آن مجلس شریف واقع گردیده و قصصهای کشف قبور و کشف عالم مثال ایشان حضرت  
 ایشان بر طلب مریدان که از هزاران تجاوز کرده و بجز خداوند عالم الخیب احاطه آن  
 نمیتواند کرد چگونه تحریر نمایم و کنم کسی از خدام حضرت ایشان باشد که کرامات و خوارق  
 ایشان ندیده و شنیده باشد متعجب همه معده و کیمیت بلکه فی تحقیق ذکر این چنین امور

امور به نسبت جناب قبله سر اسر عیب است ذات مبارک ایشان خود کرامت بوده است  
 خوش گفت **ع** آفتاب آذلیل آفتاب چه گر ولایت باید از وحی رو متاب به آماج که نظر علوم  
 این خبرهای افتد بمجاویشان بی ادبی کرده شد امید است که معاف خواهند داشت  
**باب هفتم در نقل بعضی مکتوبات و تالیفات حضرت ایشان بدانکه مکتوبات**  
 حضرت ایشان را جناب حاجی دوست محمد صاحب آفتاب که بنام او شان عدد دریافت اند  
 در یک جلد جمع نموده اند و باقی نزد هر کسی که مرسل شده از برادران موجود است و در دلی چند  
 مکاتیب افراهم آورده بودم به نیت جمع و ترتیب آن بجهت آنکه ضایع نشود و مادر این  
 متبرکه که افتادیم و عزیزان دور گشتند باین همه امور اراده جمع باقی مکاتیب موجود است خدا کند  
 که میسر شود و از رساله های خمس حضرت ایشان که آنها را راجعه در بیان سلاسل اربعه شهره  
 و خواص و فایده در اثبات رابطه و انجمن فی زوالتوا بین و سجد البیان فی مولد سید الانس  
 و الجان و ذکر شریف و اثبات مولد منیف اند مشهور تر بلکه نافع تر رساله آنها را راجعه است  
 البته اتمام آنرا در چند محل این کتاب درج نمودم خیر اول از مباح شمع بعضی مواضع مشکله  
 و پنج مکتوب نافع از مکاتیب درین باب نوشتم و باقی از آن رساله مع خلاصه مطالب رساله های دیگر  
 بلکه مکاتیب باقیه همه را مناسب محل نقل نمودم تا که این کتاب جامع باشد و حاجت مراجع دیگر  
 کتب نماند قال رضی الله تعالی عنه **نهر اقول** در بیان اشغال اذکار و مراقبات  
 طریقه شریفه محمد دینه قدس الله تعالی اسرارها بالیه **ب** بدانکه نزد  
 حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رحمه الله علیه انسان مرکب از ده لطیفه است پنج از علم  
 و پنج از عالم خلق لطائف عالم آخر قلب و روح و غیر و حی و آتشی که اصول اینها فوق  
 عوالم مجیده و بلاد مکانیت تعلق دارند حق تعالی بقدره کامله خویش این جواب مجزوه را  
 در چند محل از جسم انسان مودع ساخته و بسبب علائق و عوائق خطوط غنائی اینها اصول  
 خود را فراموش ساخته اند و توبه شیخ کامل کمال از اصول خود آگاه و خبر دارند و میلی  
 با اصول خود پیدا می کنند و جذبات الهیه درینا بویا میگرد و حتی بصلی الله تعالی  
**اصول اقصی و کم و حتی یصل الی الله تحت المهر و عن الصف و الشیخ فیصل الفنا**



لا تدرک البقا الا کمال و طائف عالم خلق لطیف نفس و روح عاقل بر لطیف عالم  
خلق نفس لطیف از طائف عالم افرست چنانچه نفس اصل قلب است و نفس باطنی روح  
ست و نفس آب اصل برست و نفس نار نفس حقیقی است و نفس خاک نفس افری است و بر لطیف  
ازین طائف نور جداست چنانچه نور قلب در دست و نور روح سرخ است و نور برست  
و نور خفنی سیاه است و نور اخفی سبز و نور نقش بعد از تزکیه انکارم که نور بی کیفیت باشد  
و بر لطیف زیر قدم نبی از انبیاء اولوالعزم واقع شده است چنانچه قلب زیر قدم حضرت آدم  
علیه السلام است و روح زیر قدم حضرت نوح و حضرت ابراهیم علیهما السلام است و نور زیر قدم حضرت  
موسی علیه السلام است و خفنی زیر قدم حضرت عیسی علیه السلام است و اخفی زیر قدم حضرت  
خاتم الرسل محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم است چنانچه شالنج کرام رحمة الله علیهم  
اول تحذیب طائف عالم آدم مقرر نموده اند و بر این اوسه طریق وضع نموده اند  
طریق اول ذکر است اسم ذات باشد یا نفس و اثبات است ذات آن روش که زبان  
بجام رسانیده و دل از خواطر و محدث نفس قوی سازد و صورت بزرگی که از او تکلیف  
یافته بادی تمام بر روی خود دارد و زبان دل که مجلس بر پستان بپایانده است  
است هم مبارک الله الله بگوید و مفهوم آن که ذلت موصوف بحیث صفات کامله و مظهر  
از سمات ناقصه که بر آن ایمان آورده ایم در لحاظ دارد و در تمام اوقات برین ذکر خلعت  
نماید تا دل که جاری می شود از ان از لطیفه روح که مکانش زیر پستان راست است  
بجایگاه و نگشت باز از لطیفه بر سر که محل او بر پستان چپ بفرق دو انگشت اول بر سطح  
سینه است ذکر کند و از لطیفه خفنی که مکانش بر پستان راست بفرق دو انگشت اول بر سطح  
سینه باز از لطیفه اخفی که جایش بر سطح سینه است ذکر نماید تا آنکه طائفه نفس عاقل را بکشد  
باز از لطیفه نفس که محل او پیشانی است باز از لطیفه قلوبی که مکانش تمام بدن است تا از برین  
ذکر بگوید که و این را سلطان الاذکار می نامند تا آنکه بر لطیفه عالم انوار استیلاست فوق  
الروح تا به نفس خود میرسد فمائی او حاصل میشود و چنانچه اصل قلب تجلی افعال الهی است  
و اصل روح صفات نبوتیه و اصل برست صفات ذاتیه و اصل خفنی صفات سلطیه و اصل اخفی صفات

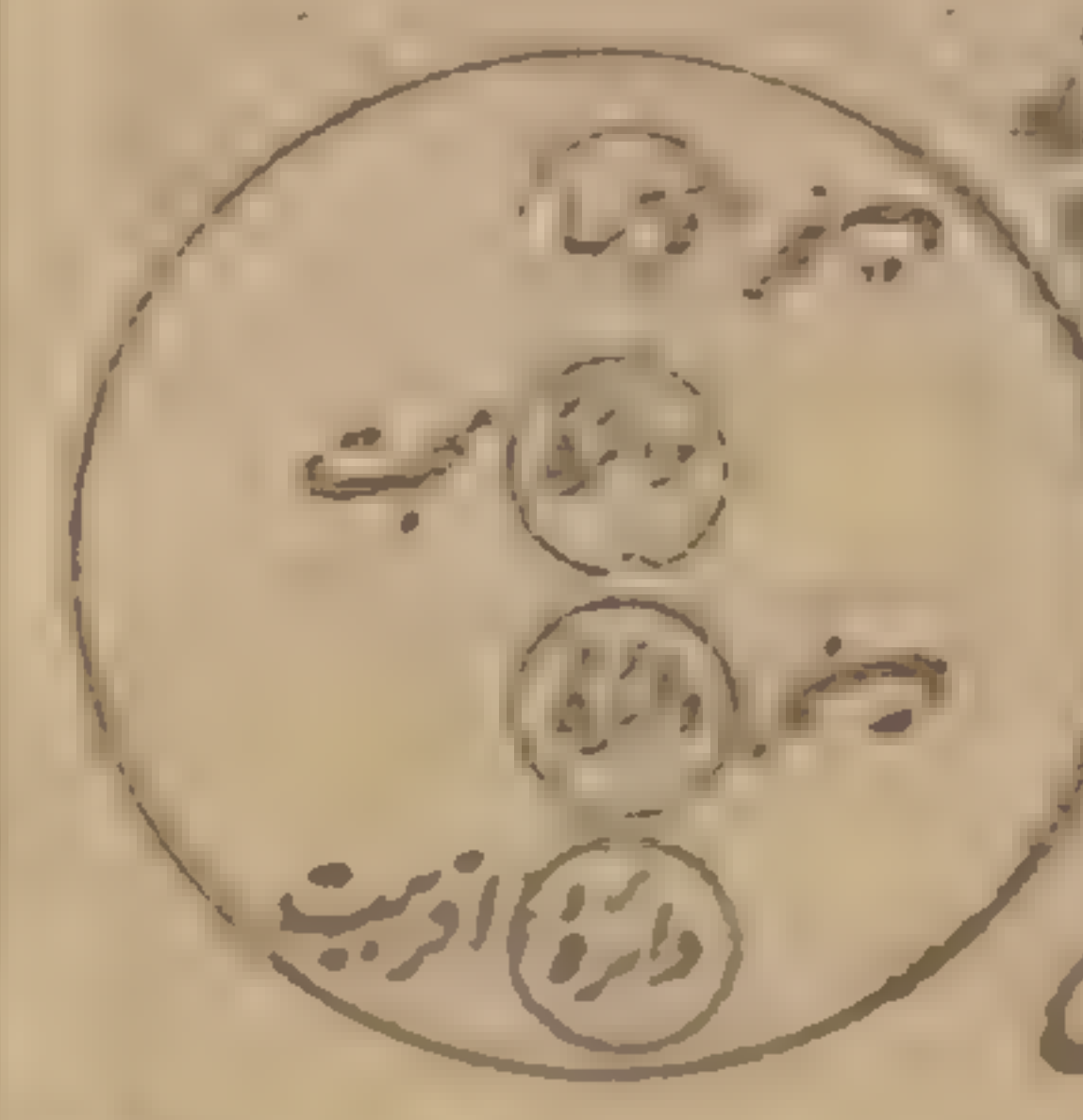
شان جامع پس لهذا این اصول نیز مراقبت میکند با نظریه که قلب خود را مقابل قلب مبارک  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم داشته بخواب الهی عرض نماید که فیض تجلی افعال که از قلب مبارک  
حبیب خدا صلی الله علیه و سلم قلب آدم علیه السلام رسیده در قلب من برسان پس قانی لطیفه  
قلب تجلی افعالی خواهد شد درین وقت افعال خود و افعال جمیع مخلوقات از نظر سالک  
میشوند بجز فعل کثرت حقیقی و نظر من هیچ نمی آید ولایت قلب ولایت حضرت آدم علیه السلام  
میکویند و سالکی که ازین ولایت واصل میشود او را آدمی المشرک میگویند همچنین لطیفه روح خود را مقابل  
روح منور حضرت سید البشر صلوات الله علیه ساخته عرض نماید که فیض تجلیات صفات نبوتیه از روح  
مبارک حضرت حبیب صلوات الله علیه که بر روح حضرت نوح و حضرت ابراهیم علیهما السلام رسیده  
در روح من برسد شخصی که ازین لطیفه داخل میشود او را ابراهیمی المشرک می نامند این وقت سالک  
صفات خود را از خود و از جمیع مکانات ملوک ساخته بجز صفات حق سبحانه و تعالی خواهد دید و بگوید که  
خود را مقابل بر شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم نموده عرض نماید که فیض شیوانات ذاتیه که از  
پیر مبارک حضرت سید البشر علیه الصلوٰه و السلام در بر حضرت موسی علیه السلام رسیده است در  
پیر من برسد سالکی که ازین راه واصل حق سبحانه و تعالی میشود آنرا موسوی المشرک میگویند  
سالک این وقت ذات خود را در ذات حق سبحانه و تعالی می یابد بعد از ان لطیفه خفنی خود را مقابل  
لطیفه خفنی رسول کریم صلی الله علیه و سلم ساخته عرض نماید که فیض صفات سلطیه که از خفنی حضرت  
صلوات الله علیه بجز حضرت عیسی علیه السلام رسیده است در خفنی من برسد سالکی که ازین لطیفه  
برسد نامش عیسی المشرک است آنقدر بد و تجرید و بجهت سبحانه از جمیع عالم در مقام شهود سالک  
میشود پس لطیفه اخفی خود را مقابل اخفائی سید الوار صلی الله علیه و سلم داشته بخواب الهی  
عرض نماید که فیض شان جامع که در اخفائی حبیب خود رسانیده در اخفائی من برسان سالکی  
که ازین راه واصل مقصود میشود بجهت شریف المشرک میگوید و تخلیق باخلاق الله درین درجه  
نصیب سالک میشود تا یار که خواهد و میلش که باشد را قلم گوید عفی عنه که آنحضرت  
از کمال غایت غلام خویش را بر این طائفه خمر توجه فرمودند و باین افعال و افعال الهی  
مذکورین یافته و سیر مرکز می خویش و آنحضرت در درجه خامسه یافته و از آنجا به پیش و بکشف







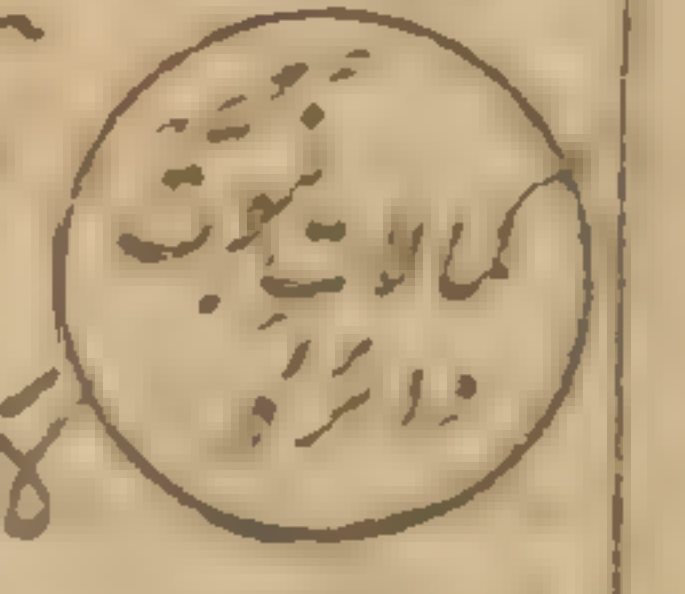
و همچنین از این جهت که در این فیض می آید از ذاتیکه نزدیکی با آنست که جان من  
و منشأ دایره اولی ولایت کبری است بر لطیفه نفس و طائفه غمیه می باشد در اینجا نیز ذکر تخیل بر  
و خیال بشر الطریق می بخشد و تصور و تکراری و خروج و نزول و جذبات مانند قلب در اینجا نیز نفوذ  
میشود بلکه انجذاب تدبیرجا تمام بدن را میشود و کیفیات و حالات اینجا بنسبت قلب بزرگ بی اندازه است  
اما بعد قوه گرفتن نسبت لطیفه نفس حالات قلب فراموش میگردد و در دایره ثانی در این مقام  
آری شریفی می باشد و همچنین است یعنی فیض می آید از ذاتیکه مراد دست میدارد و من او را دوست



میدارم و منشی دایره ثانی ولایت کبری که تمام از دایره اولی است می کند  
و تصور و فیض درین دایره لطیفه نفس است فقط و در دایره ثالثی نیز  
همین مراقبه باین لحاظ که فیض می آید از ذاتیکه مراد دست میدارد  
و من او را دوست میدارم و منشی دایره ثالثی که فصل دایره ثانی  
ولایت کبری است می کند و همچنین در قوس یعنی فیض می آید از ذاتیکه مراد دست میدارد و من  
او را دوست میدارم و آن ذات فشار قوس که فصل دایره ثالثی ولایت کبری است این منزل  
سه گانه اعتبارات اند در حضرت ذات که مبادی صفات و مشیونات شده اند سه هریزانی  
رومی جانان انقابی دیگر است و هر جای که طری که در حق حجابی دیگر است و شرح صدر و  
مقام صبر و دوام شکر و رضا که چون وجه از حکم قضا بر خیزد و در قبول کیفیات شریسته  
حتیاج دلیل ندارد و سه دلالی بدیهی گردد و همچنین از شوشه های مقام عذبه و قوت نفس  
بواجب الهی و سه هلاک و هلاک چنانکه برف در آفتاب میگذارد و توحید شهودی و انقیادی  
آنانی که وجود و توابع وجود را با وسعیه منسوب دارند و در اطلاق لفظ آنرا بر خود مساحت نموند  
که در هشتم و هشتم نیات و دید مقصود که بغیر از شر و منقصت در خود نه بنید و تهذیب اخلاق سلوک  
و نیز که از این جهت در حق و حقیقت و کبر و حجب جاه و عجب و غیره در مقام بلند دست میگذرد  
و قسم هر حرف گوید عفی عنه که حضرت از کمال مهربانی غلام خویش را باین مقام  
توجه فرمودند و تابه الفرق و دوایر بزرگی و قوت نسبت در فوق از ماتحت خود در این  
و در دایره ذات مع تسبیحات الثمینیة و تسبیحات الثمینیة و تسبیحات الثمینیة و تسبیحات الثمینیة

دایره ولایت کبری

تمیزه و در نامه اصول اصول تمیزه و در قوس ذات صرف که در تخیل عینی ظاهر گشته است  
شود نموده همین را بر کثافت قوس دانسته و آنهم و الله سبحانه اعلم و بعد تمام شدن  
ولایت کبری دست برسم الظاهرها شری و سلوک درسم الباطن و ولایت علیا که ولایت ملائکه  
گرام علیهم السلام است در پیش می آید و در ولایت مابین اینها شری و سلوک درسم الباطن و ولایت علیا که ولایت ملائکه  
مراقبه ذاتیکه سیم اسم الباطن است و فشار ولایت علیا است می کند و در تخیل عینی  
و حصوله نافله در اینجا ترقی می بخشد و توجه و تصور و خروج و نزول غایب  
و وسعت عجب باطن پیدا میشود و مناسبتی ملاء را غلی حاصل میگردد و میتواند که ملائکه گرام ظاهر  
شدن گیرند و آنرا که لایق ستودن خاست مدرک میگردد و راقم گوید عفی عنه که حضرت  
از نهایت کرم غلام خویش باین مقام عالی توجه فرمودند و با تشرار دقیقه ممتاز گردانیدند و تشر  
در اینجا بطل صفت حیات که در ذات سه هلاک تمام دارد نمایان شد و بدان سبب نظر باطن  
ذات نیز رفت از اینجا فرق از شرم الظاهر و شرم الباطن در باب فکثیر فی الغیبه و شرم الباطن  
و فی الظاهر و شرم الباطن فافهم و الله سبحانه اعلم و بعد حصول شری  
الظاهر و شرم الباطن و باز و برای شری و شرم الباطن که ذات بحت است حاصل میشوند یعنی بعد  
تمام شدن ولایت علیا اگر فضل الهی شامل حال نمده میشود و تشر در کمالات نبوت واقع میشود  
و القبارت از دوام تخیل ذاتی بی پرده و تمام صفات است اینجا مراقبه ذات بحت که منشا کمالات  
نبوت است می کند و تصور و فیض لطیفه حضرت خاک است فقط در مقام شکر قطع یک نقطه بهتر از  
جمع مقامات ولایت است تصور بحت حاصل میشود و تکراری و تکرار طلب بیایی شوق اهل سکون  
و در تخیل عینی دست میدهد دست مال مقام معرفت از اینجا کوتاه است



لا لذلک الا بصناد بر صدق حال گواه در اینجا یافت و ادراک علامت نارسا  
ست کثارت و جهالت نسبت باطن و وصل عوایان حاصل میشود و حصول است حصول نیست  
سه اتصال بی کیف بی قیاس و هست رب الناس اما جان پس و صفای وقت  
و حقیقت همینان و آثار و توحید با جوده الخ طوطی صلی الله علیه و سلم و کجانی سبب  
نسبت باطن می گیتی و اس و حرمان دست میدهد و سارف و حقائق اینجا شراج است انعام

دایره ولایت کبری

دایره ولایت کبری



ایمان است و تالیان را به حقیقت و وراثت حاصل میشود و توحید وجودی و شهودی که از محارفت  
 ولایت بوده و راه میانه اجد از آن مراقبه ذات تحت که نشان کالات رسالت است میکنند  
 و مورد فیض در اینجا آخر سببیت وحدانی ساکن است که بعد تفرق و تکلیف اطاعت  
 عشره حاصل شده عروج و نزول و انجذاب غیب تمام بدن است و طاعت قرآن مجید  
 و نماز بطول قنوت و کالات ثلثه و حقایق سبعة و خبر آن که من بعد پیش می آید ترقی می بخشد و  
 همین بر کیمیا و لطافتها در پیش می آید که این مقامات بلند درجات انوار کبریا متناهی ذات  
 تحت الهی است جل جلاله و عم فواله اجد از آن مراقبه ذات تحت که نشان کالات اولوالعزم است  
 میکنند **راقم گوید** معنی عنده که حضرت از کمال بنده نواز می غلام خویش را  
 این کالات **ثلثه** توجه فرمودند و باحوال کتب برسانید و فرق فیما بینا بخوانید  
 نمودم مقام فوق چون مغز تحت چون قشر مشهود گشت و فهمانید که در اطلاق ذات تحت مسا  
 است چه در اینجا تیر و نفس وجود است که خلی ذات تحت است و وصل عریان کنایه از گشت سبب  
 عدم ادراک میگویند که حصول نیست و هیئت وحدانی فوق خود مشهود میگردد و طاعت قرآن شریف  
 کم از سه بار نشود و زیاده بهتر است و آذکار و اشغال صبح و شام و ختن که در احادیث شریفه  
 گشته اند از مناجات شروع میشود و فایده عظیم میدهد و بعد از اینها سبب ترقی میشود و کافهم  
 والله سبحانه اعظم **من بعد** مراقبه حقیقه کبریا که عبارت از ظهور سیر اوقات عظمت  
 و کبریا می ذات الهی است با نظری میباید که فیض می آید از ذات تحت که سبب و جمیع کمالات و نشأ  
 حقیقه کبریه است **در اینجا** عظمت و کبریا می حضرت حق سبحانه مشهود میشود و سبب برآ  
 ساکن غلبه میکند **و چون** فایده با این مرتبه مقدسه حاصل میشود ساکن خود را  
 شصت این شان میباید و توجه کمالات بجا بخواهش میداند و رتسم گوید معنی عنده  
 که آنحضرت از غایت لطیف غلام خویش را با مقام عالی توجه فرمودند و باحوال موصوفه شرف  
 گشتم آنحضرت فایده اجد از حضور کعبه مظهر مشهود گشت و بیرون خانه از محبوبیت صفاتی  
 و اندرون خانه از محبوبیت ذاتی ملو و شون یافت و شاید که ازین سبب فرموده اند که  
 آنحضرت حقیقه است و الا آن مقام محض و انوار دیگر است و گویا حضرت

در کالات رسالت

در کالات اولوالعزم

در کالات کبریا

در بیان کمالات خود نوشت و حضور گذرانید و مقصد این رسانید که حقیقه حقیقه حقیقه حقیقه  
 بعد از آن مراقبه حقیقه قرآن مجید باین روش میکنند که فیض می آید از مبدار و سبب بی چون حضرت  
 ذات که نشان حقیقت قرآن است **بواطن** کلام الله در مقام ظاهر میگردد و هر  
 حرفی را از حروف کلام مجید در می یابد **که** موصول کعبه مقصود است و در وقت قنوت  
 قرآن مجید باین قاری حکم شجره موسوی پیدا میکند و برای قنوت قرآن تمام قالی بان میگردد  
 علامت انکشاف انوار قرآن مجید غالباً و در و ثقلی است بر باطن غار که آیه کریمه  
 لا تسئلنی عنکم فوالله لیسئلکم لکنما یارایان معرفت دارد و رتسم گوید معنی عنده  
 که آنحضرت از کمال کریم غلام خویش را درین مقام عالی توجه فرمودند و بر سر بار و دقائق  
 کلام فیض نظام آگاهی دادند و نکات حروف مقطعات نیز متکشف گشتند و در وقت قنوت  
 خویش و هم وقت استماع آن از آنحضرت از وجود خود نامی و نشانی نمی یافتیم بلکه استماع  
 آن از سکون نیز مشرف میشدیم و مشهود گشت که این مقام بر چند درصقات اسنا فیه است که سبب  
 ذات معبر است لیکن از حقیقت کعبه فوق بلکه اصل آن است چه کبریا و عظمت بدون وسعت نمیتواند  
 و مبدار و وسعت با اعتبار نظر ساکن است با اعتبار ذات تا فوق بر حقیقت صلوة لازم آید چه  
 شی را بر کمال شی فوقیه است **فافهم** والله سبحانه اعظم **فوق** انیمرتبه مقدسه مرتبه است  
 بسی عالی که حقیقه صلوة است **در اینجا** مراقبه باین لحاظ معمول است که فیض می آید  
 از کمال وسعت بی چون حضرت ذات **که** نشان حقیقت صلوة است بر بنیة وحدانی رسالت  
 از وسعت معلوم مقام چنانکه آید که حقیقت قرآن مجید یک جزاوست و حقیقه کعبه نیز دیگر است  
 ساکنی که ازین حقیقه مقدسه بهره میابد در وقت ادائی صلوة ازین دار فانی بر می آید و در دار  
 آخرت و داخل میشود و حضور حدیث شریف آن تعبد الله کاذک ثرا **در مقام** بوجه کمال  
 رو میاید و باین حالت شریف حضرت شیه الانام علیه الصلوة و السلام اشاره فرموده اند  
 حیث قال الصلوة مغرای للقلوب **و ایضا** قال آخر من یصل یکن العبد من الکت فی الصلوة  
 اگر نماز کردن مغیر مودع با از چهره مقصود که میکنود و طالب ادوات مطلوب که میشود نماز  
 لذت بخش حکما را نماز است راحت ده بیا را آن که خوشایند است ازین باجرا

در کالات رسالت

در کالات اولوالعزم











ست و بخت مرغوب تر چرا که محبوب هر چه در محبوبیت تمام تر بود و مستغنا و بی نیازی او کما شریف است  
 در نظر محب زیبا تر آید و در غایت می نماید و بیشتر محب بخود منجذب سازد و شیفته و داله تر گرداند  
 نه تنها آفتم زیبارائی اوست و بلای من زنا پروائی اوست و مراد از بلا افرات و بخت است که  
 مطلوب عاشق است سبحان الله چه عجب اسمی است سامی که مرکب از کلمه مقدسه احد است و از حلقه  
 میم که از خود من سر را الهی است جلشانه در عالم همچون گنجایش ندارد که در عالم چون تعبیر از آن  
 بغیر از حلقه میم توان کرد و اگر گنجایش میدشت حضرت حق سبحانه و تعالی نشان آن تعبیر میفرمود و آن  
 که لا شریک است و حلقه میم طوق عبودیت است که بنده را از مولی متمیز گردانید و دست پرستش و بان  
 حلقه میم است و لفظ احد از برای تعظیم او آمده و اظهار اختصاص او کرده علیه و علی اله الصلوة  
 سوال فدا و بقا که مشایخ قرار داده اند و ولایت را بر آن مربوط ساخته بجهت معنی است و این فدا  
 و بقا که در تعین محمدی گفته شد کدام معنی جواب فدا و بقا که ولایت بر آن مربوط است فدا و بقا  
 شهودیت و اگر فدا و زوال است باعتبار نظر است و اگر بقا و اثبات آنهم باعتبار نظر است آنجا  
 صفات بشری را استتار است نه زوال و فنا را این تعین نه این پسین  
 است بلکه اینجا صفات بشری را زوال و وجودی متحقق است و انحصار  
 از جسد می بروی کائن و در جانب بقا اینجا نیز بنده هر چه حق نشود و از  
 بندگی نه برآید اما بحق نزدیک می افتد و معیت بیشتر پیدا میکند و از خود دور تر گشته احکام شری  
 از وی ملوب میگردد و انتهی به راقم گوید عینی عنده که آنحضرت از کمال کرم غلام خویش  
 درین مقام عالی توبه فرمودند و فیض بقوت تمام وارد گشته و مثل روح حقیقه اولی را در رک  
 گردیده و مناسب تائید معنی و حقیقت او صلی الله علیه و سلم پیدا شده چه ان مقام تعین روحی او  
 و مقام اول تعین جسدی و مراد ازین فار تعین انتقال اول است ثانی که بعد از عرض نبوت  
 صاحب حقیقه واقع گردیده و بعد از قرون متداوله اثری از اول باقی نمانده نه فار تعین است  
 تا شبهه سلب احکام بشری وارد گردد پس متعلق سوال و جواب بجهت خصصه از عبارت می شود  
 آن مکتوب نقل کرده اند فافهم و الله اعلم به بعد از طی حقیقه احمدی حسی زنده در پیش می  
 در محراب اقامت نه است که منت است

علو و برتری لازم انقیام است بسبب قرب این مرتبه از ذات مطلق و لا تعین زیر اگر  
 اول چیزی که از ذات مطلق بر منصفه ظهور آمده است که منشأ ظهور و مبداء خلق  
 مخلوقات است حدیث شریف کنت کنترا خفیتا ان اعراف فخلقت الخلق لا عرف  
 نفس قاطع است برین مدعی و هذا فی الحقیقه الخلدیه عند الحقیق و ما یکتا اولاهن ظلم  
 و حدیث قدسی که لا کما خلقت لا فلاک و لکن لا کما اظهرت ان فی بینه رمزیت  
 ازین ماجرا فافهم و لا تنکیر القاصیه است انقیام مخصوص بسید الاولین و الآخرین است  
 صلی الله علیه و علی آله و صحبه اجمعین و حقائق انبیا دیگر در انقیام یافته نمیشود و راقم گوید  
 عینی عنده که آنحضرت از غایت بنده نوازی غلام خویش را در انقیام مخصوص توبه فرمودند  
 و فدا و بقا و حقوق بحقیقت او علیه الصلوة و السلام که حقیقه احتیاق است با اصالة در بنیاد کشته  
 و رفع توسط احوال مناسبه آن که در حقیقت محمدی که خلل انقیام است نوشته اند اینجا خوبی  
 مشهود گردیده و عارضه هم بخدمت شریف گذرانیده مقصدین رسانیده و در و در شریف مذکور  
 بکثرت خواندن مفید است در بنیاد و تحت فافهم و الله اعلم حکم و من بعد این مقام مرتبه  
 لا تعین و حضرت اطلاق است **لا تعین** که قدم را در اینجا جلالان گاهی نیست سنی نظری  
 البته میشود چه که حضرت ذات را انتهایست نظر بچاره حیران و سرگردان است  
 خوش گشت و اما ان گنه نکات گل حسن تو بسیار و کلچین بهار تو ز دامن گل دارد و هذا  
 المقام ایضا فافهم و لا تنکیر القاصیه است در بنیاد اقبه ذاتیکه مبر او منوره از  
 تعینات است میکنند و راقم گوید عینی عنده که آنحضرت از غایت ذره پروری غلام خویش  
 در ان مقام عالی توبه فرمودند و در ذات بخت و صفات ثانیه قدیه او سبحانه تیر نظری در  
 کرد و یا فافهم و لا تنکیر القاصیه است در بنیاد اقبه ذاتیکه مبر او منوره از  
 تعینات است میکنند و راقم گوید عینی عنده که آنحضرت از غایت ذره پروری غلام خویش  
 در ان مقام عالی توبه فرمودند و در ذات بخت و صفات ثانیه قدیه او سبحانه تیر نظری در  
 مقصدین رسانیدم و همه عوینها را در خانه نقل خواهم نمود و انشاء الله تعالی فافهم و الله  
 سبحان فافهم و نیست بیان مقامات بر سبیل ایجاز و مختصار که حقیقتی بحسن تفصیل  
 خویش حضرت امام ربانی محمد و الف ثانی رحمة الله علیه و جزاه بخیر انجزا را این سر فراز

در محراب اقامت

در محراب اقامت

در محراب اقامت



و ممتاز ساخته و طریقه عبودیت و عبادت تو مود و ذلالت فصل فی بیان کمال کمال و کمال  
 الفضل فی بیان کمالی از علما و اعلام و محققان و ذوی الانعام حضرت مود و نور و نور  
 عالیشان و عطا بلند مکان باین مقامات قریب بوده و کما میاید ساخته اند و محققان  
 را قلم گوید غنی عنه که مراد آنحضرت است که رسیدن باین مقامات عالی و تحقیق شدن باین  
 درجات سامیه موقوف بر توجیهات مرشد کامل کامل است و بی التفات و پایداری نمیگردد  
 بظهور آنکه تار و بروی پیر و سنگی را تدخا ک نشود و چون در دست زنده نگردد و هیچ خاند  
 از و حاصل نکند بفرموده آنکه بهین حال تا پانزده سال تقریباً شرف خدمت بنایا و صاحب  
 قبله یافتیم و آنحضرت و الد بر گزار بر سرند و او شان ممکن بود و در وجود و توجیهات  
 مخصوصه حضرت امام ربانی رضی الله عنهم از غیر مبارک او شان سر لایقی یافتیم تا رسیده  
 در مقامات مخصوصه بهم رسید بلکه محقق شد که آنحضرت مجد و رضی الله عنه بذات مبارک  
 خویش در مقامات مخصوصه خود توجه فرمایند بآن مقامات نیز رسیده اگر چه از توجیهات شیخ  
 کامل بر توجیه و عالی از ان مقام وارو کرده اما رسوخ و تحقیق در آن بی غایت حضرت  
 امام نمیشود و ازین نسبت تفاوت در خلفا این خاندان عالیشان که توجیهات اگر چه در جمیع  
 مقامات گرفته اند و میگیرند اما کسی باین مقامات رسوخ پیدا کرده است و این ذره لاشی را قلم  
 الحروف هم افضل الله تعالی زیاده از پانزده سال در خدمت بابرکت آنحضرت گذرانیده  
 و با وجود بی قابلیت و عدم التزام ذکر و فکر چنانکه اید و رعایت آداب اجلال چنانکه شاید  
 از کمال بنده نوازی از آنحضرت قبله باین مقامات بلند درجات سر بلند می یافته و التفات  
 بابرکات حضرت امام ربانی و غایات بی غایات آنجناب قدسنا الله سوره السامی و سوره  
 این درجات ممتاز گردیده و با نظاره قدسیه حضرت رسالت پناه و عطا فانی بی پایان آن  
 قدسی آب سلوات الله علیه متفرگشته تبسّم رسانید و قلم بر دشته با کمال در ذیل هر مقام  
 اشرار و قائل کشفه آن بطریق کنایه و اشاره نوشته و بجای خود برده از نظر اخبار پوشیده  
 فکرم الله عنک و علی جمیع نعماته و فی الحقیقه من یکتشفه الله ذلک الفضل العظیم  
 سه اگر باد شاه بر در پیران و بایده تو انجوا چه شکست کن هر کسی که مناسبت این مقامات

مقامات پیدا کرده این اسرار خواهد فهمید و الا انکار خواهد نمود و هرگز نمیدرود و هرگز  
 چشمه آفتاب را چنانکه به خوش گشت در نیاید حال آنچه هیچ خام پس سخن کوتاه  
 باید و سلام بدعای آنج مکاتب نافع از کتابت آنحضرت نقل نمایم و باب را بآن ختم کنیم  
 مکتوب اول در بیان عقاید و مینه که هر طالب را حفظ آن ضروری است  
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی من بعدنا  
 علی سیدنا محمد و آله الطیبین و الطاهرین و علی اهل بیتنا الطیبین و الطاهرین و علی اهل کماله  
 بانظرین که الله تعالی ذات مبارک خود موجود است و چیز را به پیدایش حق تعالی موجود اند  
 و او تعالی بی مانند است و ذات و صفات و افعال کسی را در امری از امور ترک یا واجب یا  
 نیست صفات و افعال حق جل و علا مثل ذات مالکین و اخوان محول یا نه نیست و با افعال  
 و صفات مایان شباهت ندارد و او تعالی هیچ چیز حلول نکند و چیزی در وی حال نباشد  
 لیکن ما ملکه و قرب و محبت باشد و ایمان داریم که الله تعالی با ما است و ما ملکه و قرب او  
 ثابت اما بعینت این بر سه معلوم نیست چه ممکن از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی بجز  
 وجهت نصیب نیست ایمان آئین باید آورد و هر چه در کشف و شهود در آید بمر لافقی باید خست  
 و او تعالی با هیچ چیز متحد نشود و نه چیزی با او تعالی اتحاد پیدا کند غنی علی است در ذات و صفات  
 و افعال هیچ محتاج نیست نه در وجود و نه در ظهور و از همه علامات انفس و حدوث پاک است جسم و  
 جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه هست صفات کمال در وی موجود اند و وجود و زائد بر وجود است  
 در خارج جوده و علم و قدرت و اراده و تصرف و جمع و کلام و تکوین و او تعالی قدیم و ازلی است  
 و غیر از خودم و ازلیت ثابت بوده و او تعالی قادر و مختار است از شایده ایجاب و منظر از شرف است  
 و او تعالی مرید غیر و شرف است و خالق این بر دو اما از غیر راضی است و از شر راضی نیست تحقیق  
 سبحانه و تعالی را مومنان در آخرت در پیش خواهند دید بی بی کیف و بعثت انبیاء است  
 عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود بحق تعالی که دلالت مینمود عقل درین امر  
 کافی نیست آنچه این بزرگواران با اعلام حق سبحانه و تعالی اخبار نموده اند همه صادق است  
 و عذاب قبر مرگافران را و بعضی از حصص اهل ایمان را حق است و سوال منکر و نیکر مومنان را

در بیان عقاید و مینه که هر طالب را حفظ آن ضروری است  
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی من بعدنا  
 علی سیدنا محمد و آله الطیبین و الطاهرین و علی اهل بیتنا الطیبین و الطاهرین و علی اهل کماله















۱۹۴  
پس مضامی خواہش ایشان محال و محال مصرع گنگد بی شکایتش خارجی پس چنین بر چنین اندیش  
از فعل قول ایشان بی حاصل است باید که در مشغولی بحق اوقات خود را صرف سازد و از بعضی  
عزت نماید و در زمین دیگران خانه کنن و کار خود کن کار دیگران کنن و بحث و مباحثه  
با مخالفان نمودن اوقات عزیز خود را که بدل نداد و ضائع ساختن است و قباحیت آن  
آظہر من الشمس است مصرع جواب جلالان باشد خموشی و بگذار و بیایا است و تقاضا  
این فقیر لاشی و دوستان او را توفیق مرغیاتی خویش غایت فرماید اللہم لا تنکحنا  
الی أنفسنا طرفہ عین و لا آقل من ذلک فیکلک سے تو در وی انیم این و آن کہ بزرگوار  
بجائی جان کہ تو باشی بجایان کہ پروازد و سے ہر کس کہ ترا شناخت جائزہ کند و فرزند  
و عیال خانان را چہ کند و دیوانہ گئی بر دو جان نش بخشی و دیوانہ تو ہر دو ہزار کند  
دیگر از دریافت گردیدن غنا و حلقہ و مراقبہ در آئین متددہ شکر حق سبحانہ بجا آوریم  
اللہم زد فزہ و کثر انعماتک سے سب درست کند کہ بزرگوار بی و بین پس است  
پس از مرگ خبر جاری با **باب ہشتم** در ذکر صحبت حضرت ایشان از دہ  
لبوئی حرمین شریفین زاد ہما اللہ تعظیما و مجاورت حضرت ایشان در آن  
بلا و متبرکہ تا آخر وفات حضرت ایشان رضی اللہ عنہ و از صفا و جبل اعلی  
درجہ اہلئے مسکنہ و ماوہ ہا کہ چون عمر مبارک حضرت قبلہ بنیت و بجاہ رسید  
تا بہشت پنج سال در خانقاہ شریف مسند افروز مشایخ کرام رحمۃ اللہ علیہم گشتند و با او  
اہل جلالتہ تبارخ شاذیم ماہ مبارک رمضان ششم بگذارد و صعد و بقاء و ست ہجر  
در شہر دہلی تہلکہ افتاد و قریب چہار ماہ جناب حضرت ایشان قدس سرہ با سقامت  
تمام حساب بق مشغول اشغال و امور مرجعہ خود بودند تا آنکہ در آخر ماہ محرم ششم بگذرا  
و دو صد و ہفتاد و چہار ہجرت جمع امیران فرنگ اندرون شہر درآمد و رعایای سرت  
ساکن تمام مرد و زن و بچہ با حجاب کہ کسی کسی نمی بیند و نمی پربد از شہر بدرشدن  
شروع نمودند و خانہا بچنان بزرگ از مشایخ و فرشتہ بجال خود گذشتند و حضرت ایشان نیز  
بالحاج بعضی مخلصان اہل و عیال با بیرون شہر فرستادند و این فقیر ہمراہ حضرت قبلہ

۱۹۵  
قبلہ در خانقاہ ماند و چند روز کمال سقامت بر مشغولی خویش در آنجا ماند و می فرمودند کہ  
جائی من بین خانقاہ است عرض نمودم کہ الیہم لا یطاق من سکن المہملین  
ما درست اینجا ہم ہلاکت است بسبب عدم آب شیرین و طعام و کثرت محنت و خروج از شہر ہفت  
چند بار این چنین بالحاج تمام عرض نمودم و آخر فرمودند کہ اینجا با مر مشایخ کرام ششہ ام بغیر اجازت  
بیرون شدن نمی توانم بالتامین شما مشہد ہفتا فرمودہ ہر چہ حکم شود بآن عمل خواہم نمود پس  
وقت تجدید ارشاد فرمودند کہ اجازت شد مرا بگویند آخر **بخواب** و نماز صبح خواندہ بخام  
فرمودند کہ سواری ہر چہ میسر شود باید آورد و ہمہ تجب شد کہ زن باہمی سرداران و امیران یادہ  
از خانہ بدرشدند و وجود سواری انوقت چہ معنی دارد و اما خادم بموجب ارشاد از خانقاہ برآمد  
چند جا دیدہ باز آمدہ عرض نمود کہ سواری بی نہایت فرمودند کہ بغیر سواری مارفتن نمی توانیم  
و بجلعہ صبح و توجہ مشغول شدند ہمن وقت اللہ تعالی موافق رخصت ایشان دو سہ ہفتا  
وقت ضعیفی از خانقاہ برآمدند و این فقیر ہمراہ بود و در مقبرہ منصور کہ چہار میل از شہر واقع است  
رسیدہ ہترحت فرمودند خادم آن مقبرہ کہ بخوس بود حضرت قبلہ را معہ خادبان دین  
بدر خلقی شروع نمود کہ چہ اینجا آمدید شما کیستید از اینجا بروید حضرت ایشان باین فقیر متوجہ گشتہ  
فرمودند مصرع بلای در دندان از در و دیوار می آید و تبسم نمودند حق سبحانہ انخوس را  
چنان منخر نمود کہ خود محذرت نمود و میوہ از باغ جمع نمودہ بخدمت آورد یک شب و روز  
آنجا بودند و طعام گرم از برکت حضرت قبلہ ہم میسر شد و وقت صبحی از آنجا متوجہ مرا حضرت خواہ  
قطب الدین قدس سرہ کہ اہل و عیال آنجا بودند و شہر در راہ قطاع بطریق جمع بودند کسی سفر  
نمی توانست بسیار کسان جمع شدہ از تصرف آنحضرت بقوۃ و علیہ تمام بآن درگاہ عاسلے  
رسیدند و دست روز آنجا مضیبا بگردیدند و ہر چہ فوری در اشغال از کارشان نیامد  
گو یا بیخ خبر نداشتند کہ چہ شد و چہ میشود و دیگر از امیدیم کہ بواسطہ ایشان ازین مصیبت عامہ  
درست بودند آخر حضرت حق سبحانہ لہجائی و حمایتی کہ با دلیا خود دارد جماعت افانہ را  
کہ ہمراہ امیران فرنگ بودند مستخر حضرت ایشان گردانید و چند سواران را بجهت خطہ  
حضرت قبلہ و اہل و عیال فرستاد حضرت ایشان بمیت آن سواران باز بمقبرہ منصور کہ



جامی نمون و فراغت بود و حاجت نمودند و والد ماجد و رحمها الله تعالى همو بخا از مرمن و با حجت  
حق پرستند و بنمازه شان در خیال باخرن به تهنیت و تکفین نمودند و نماز کرد و در جنب حضرت سید  
نوح صاحب قریب حضرت نظام الدین اولیا قدس سرها بخوبی دفن نمودیم و این محض قصه  
حضرت ایشان بود و الله در الواقعه بآنکه نوبت تهنیت و تکفین بخوبی از کسی معلوم نشد بلکه  
ممکن نبود فرمودند حالاکه از خانقاه برآمدیم میاید که متوجه حرمین شریفین شویم و بقیه عمر را در آنجا  
صرف نماییم که از عظم سعادت است و همین اراده خود را بریس خانقاه ظاهر نمودند و بقیه فرمودند  
که یک شجره شامی صحیح شد و امید است که استخاره ثانی شام صحیح شود و بخیریت تمام داخل حرمین  
شریفین شویم پس ازین به امیر فرنگ فرمودند که ماروانه بکه مظهر میگردد گفت زوئی باید کرد  
فرمودند که همراه اهل خیال اینقدر مردمان که صد کس هستند تا سالان سفر باشند چگونه  
روان بشویم و همچون رئیس اقامان پروانه را بداری از کلان امیر فرنگ نوشته نیز حاضر شو  
و سالان روانی هم کرد پس حضرت ایشان از مقبره برآمد و چند روز در جوار فی اقامت کرده  
نمازها و آذانها ببلانیه ادا میفرمودند و جمیع متعلقان از جان و مال و آبر و سلامت و حفاظت مانند  
آخر به پنجاب عازم حرمین شریفین گشتند و از دوی حجت که از قدیم داشتند و بسبب موافق  
ششی بیشتر می شد وقت یافته قومی شد و شروع سفر از راه مصر شد و بحیثیت صورت و نحو  
در شتغال بکلیه و اول مثل سابق روانه گشتند اهل شهر بیکباره قدوم سمیت از دم حضرت  
شنیده بجهت زیارت حاضر میگرددند و دعا میگویند و راه شهر آگاهانه از که است حضرت قبله  
یک رئیس خانقاه انجام پیدا شد و پیش حاکم رفته گفت که این پر تمام اهل لایت است و  
تا بخاری و تا شکر همه خدام وی اند در خانه خود او را نازل میکنم و بجا نذر می نمایم  
گفت از طرف من هم بهمانی بکن و محمول کشتیها که تعلق او بود مساف نموده و میان  
خوبشید احمد صاحب پیر زاده مجتهدی را که گمان عدم سلامتی حضرت ایشان از حضرت  
ایشان جدا شده بودند و در نجاقید بودند بحسب اشارت حضرت ایشان خلاص کرد و این از  
عظم تصرفات و اعلی خرق عادات بوده است باحکامه آنوقت شده بود که زمین از نام دینی  
و اهل آن مبارک بد حضرت ایشان که مشهورترین کبرای بود مع الواقع و اتباع و

قریب صد کس بخوبی و خیریت تمام قطع مسافت و مراحل می نمودند با وجودیکه جابجا انکام حقا  
راه از امیران وقت تا کید تمام صادر میگشتند اما هیچ کس متعرض حضرت ایشان نمی گشت اگر در  
جایی اول چیزی تجسس می نمودند در آخر مطیع و سخر می گشتند و خدمتها از جان مال می نمودند  
خوش گشت ع دشمن چه کند چه بربان باشد دوست به و دیگر گفته مصراع عدو شود بسبب  
خیر که خدا خواهد به و همچنین با وجود بی سامانی صرف گاهی تکلیف چیزی در راه نکشید در وقت  
که بمترل می رسیدیم اگر چه شب هم میشد از کرامت حضرت قبله همه سالان از جانی که گمان تم بود  
میر میگردد و جابجا ظهور و منی الله تعالی که خیرا و تیرا زده من حیث لا یجستب  
بخوبی میشد تا آنکه بیره تمیل خان رسیدند خلیفه جلیل الشان جابجی دوست محمد صاحب  
از چند منزل استقبال نمود و بخانقاه خود که در موسی زنی واقع است برده از خدمت بایک  
سعادت بی نهایت حاصل نمودند و مردمان اطراف و جواب خصوصاً اهل خراسان زن مرد  
جوق جوق حاضر خدمت شده بهر روز زیارت و دعا و تحلیفه الله میگشتند و از آنجا بکشته  
سوار شده داخل بندر میگردیدند در آنجا هم سالان جبار از رحمت شده با وجودیکه موسم  
انز شده بود و از کرامت حضرت قبله بخوبی روانه شدیم همه ناو خدا و حکمین باین معرفت بودند  
و در صفیان مبارک در بحر رسید حضرت ایشان در صوم و تراویح اتا اهل نفر نمودند بلکه کینه  
قوان شرافت هم در تراویح خوانند و عجب تر بشنو که حضرت قبله اصداغ دور می از قدیم میاید  
میگشت و کم هفت خانی از آن میگذاشت و اطلبابا بر عطا جاکرده بودند هیچ فائده نمیشد میفرمودند  
که حضرت صلی الله علیه وسلم را هم صداغ دور می بود این مرصن من هم از انو بپریت و داشت  
اوست صلی الله علیه وسلم و همه مردمان را خیال سفر دریا ب حضرت ایشان نهایت مفکر میشد  
که در خشکی انحال دارند دریا که سر هر کس دوران میکند چگونه خواهد گشت از خطای الهی بجا  
حضرت ایشان در دریا از همه اهل جبار خوب تر و خوشتر بودند بلکه بعد از خروج از وطن از آن  
اثری نبود و این کرامت عظمی عا به و با هر کس میدید باحکامه در آخر شوال بچیده رسیدند بعضی  
از خالصین اهل مکه بحیث استقبال آمدند قائم مقام جده خدمتها نمود و شتر با کرایه کردند با کرایه  
مظفره ساند اعیان بلده مبارک بحیث زیارت و التماس دعا حاضر گردیدند و بعضی از

طرح از آنجا که



شدند و بعد از آن که بخوبی از آرکان حج فارغ گشتند شوق توبه بسوی مدینه شریفه غالب گشت  
 در عین حلقه اشار شوق میخاندند و شوق از زبانی برآید جان عالم به ترجم اینجاست و ترجمه  
 نه آخر رحمت تمام یعنی به زنجیر چه چرخ نشینی به شوق عینی که بر روی برآید و سر  
 کسی که خاک درش نیست خاک بر سر اوست به نماز بعبادت کسی در گروه که در جبین  
 پیش رو به **اَلْحَقُّ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْكَافٍ فِي الْجَمَالِ** که میرساند از آن نوحی  
 نوید صلیت بجانب **مَرْحَمَتُ شَوْقًا وَمِنْ حَقِّكَ شَوْقًا إِلَيْكَ** شکی و آن **بَعْدَ تِلْكَ**  
**لَقَدْ كَانَ مَعَيْنَا إِلَيْكَ شَوْقًا** به چند بعضی فریدین اهل مکه منظر عرصه نمودند که چند  
 رین بقعه شریفه اقامت باید نمود بلکه سکونت این حرم شریف اختیار باید کرد و عطفه بهم حیات  
 تمام متقد میگشت لیکن حضرت ایشان میل قلبی بطرف مدینه منوره میداشتند بلکه میفرمودند  
 اصل اراده بدینه شریفه و مجاورت آن روضه منیفه بوده است و دیگر هر چه میشود تیج است پس از  
 غایت شوق در قافله ماه صفر که ایشتر با حجت همه اهل و عیال مقرر نمودند و همه سباب نهاد  
 گشت بلکه شهادت هم برشته بستند و حال بسبب فقیل بودن سباب بعضی رفقای حضرت ایشان  
 برگشت و قسح کرایه نمود اوجود یک اول خود سباب را دیده بود و این امر موجب مکه را خاطر حاضر  
 حضرت ایشان گشت آن ببال فرمودند که بدرستی خلاف عهد عاقبت خوب نایزد و ما با  
 فرمودند که خیر ما درین بود صبر نمایند از غیرت الهی که با دلایار خود دارد و آنحال در راه گشته شد  
 و زنده بدینه شریفه رسید خوش گفت مصراع باد و کسان هر که در افتاد بافتاد  
 با آنکه تا چهار ماه در مکه معظمه مشرف گشته و فیضها بطالبین رسانیده در ماه ربيع الاول خود  
 مع فرزندان گرامی و در اویش متوجه مدینه منوره گردیدند و این غلام را مع اهل و عیال  
 در مکه معظمه گهشتند اهل مدینه از قدوم مهمینت از قوم حضرت ایشان نهایت مسرور گشتند  
 و با آنکه تمام تمام پیش آمدند و اکثر سادات و اعیان مکه کینه داخل طریق شدند  
 و التماس سکونت آن خیر البلاد نمودند حضرت ایشان فرمودند که همین اراده از مدینه برآمده ام  
 اما بغیر دریافت مرضی مبارک آنسرور دنیا و دین صلی الله علیه و آله و سلم چیزی جواب نگویم  
 و اذن نمی توانم و بجهت همین ستم از مدتی متوجه آنجناب عالیاب علیه افضل الصلوة و السلام

ناله  
 از آن

و السلام بیست تنه تا آنکه مرضی مبارک بجاوردت بلکه امر گرامی باین سعادت بخوبی دریافتند  
 و اثر آن در خاطر هم جلوه گر گردید که محاط بلده مبارک خالد باشد را خلاص نیاز مندی تمام  
 بلکه مقید قیادت بحضرت ایشان ثابت شد و باعث اقامت اینجا گشت و یک مکان بجهت سکونت  
 اهل عیال برآید گرفته گشت آن بخدمت شریف فرستاد پس حضرت ایشان باین غرض غایت  
 ارسال نموده طلب فرمودند و در آن غایت نامه از قافله فرمودند که از خجایات حضرت سید المرسلین  
 محبوب ثاب العالین صلی الله تعالی علیه و آله و صحابه و سلم که در باره گشت تان خود مندل  
 میفرمایند چه بیان سازیم که مقدور بیان نیست که بر تن من زبان شود هر سوئی به یک شکر  
 و نمی از بهر توانم کرده موقوف بر ثغاف است **يَنْتَفِعُونَ بِهَا لَوْلَا ذَلِكَ لَفَعَلْنَا لَعْنَةُ اللَّهِ**  
 است یک مکان در مناخه متصل مسجد سیدنا علی رضی الله عنه غایت شد که ده خانه دارد و همه  
 اینجا نشین است اگر زنان از اینجا افتد خواهند نمود نماز بجاعت میسر خواهد شد لهذا کافه صد ریال  
 بنام احمد تراشون میمان برای خرج راه فرستاده شد لازم که همه را مع برادر عزیز حاجی صاحب  
 و متعلقان ایشان گرفتند و قافله رحمتیه روانه انیسوب شوند پس حسب اطلب حضرت قبله قصد  
 مدینه منوره نمودیم و از کرامت حضرت ایشان سامان هم بخوبی میسر گردید با وجودیکه قریش قصد  
 ریال صرف شدند و در آخر راه رجب بسجاده عقبه بسوی مشرف گردیدیم حضرت ایشان را مرتبه  
 یافتیم که حکم پریدگی یا برگز جناب ایشان از ندیده بودم بالکل مبطل شده بودند و اقی که از معنی  
 ایشان حکایت میکنم بلکه تبدیل صورت هم شده بود در صورت و معنی حضرت ایشان بخیر نور محمد  
 چیزی مشاهده نمی شد از کمال حیرت گریتم و این را با عینی بر زبانم گذشت را با عینی عشق آمد  
 همچو خون شد اندر رگ پوست به تا ساخت تراپتی و پرا ساخت ز دوست به اجزائی وجود تو  
 همه دوست گرفت و نامی است بر تو باقی همه دوست به هر چند بعد از وصول بکعبه معظمه  
 کینست نسبت حضرت قبله بحال دیگر شده بود و محرم آن بارگاه عالی گشته بودند اما نه مثل اینجا  
 که وصول جزو کل است بلکه اتحاد بان و درجه سابق گو یا جزو این بوده و این درجه همچو کل است  
 مر آن جزو را درین موطن غلّ با شل برنجی مشابه شد که گوئی سهم خلقت از میان رفته  
 و چنان تو هم میگرد که جزو هر چه میگیرد و از آن جا بگیرد که گشتن میگرد که یا هر چه در گشتن

بسی خجاست و در این راه و در این حاجی صاحب



و شکر اند و از یک چشمه آب میخورند بلکه ظل و جزو نمائند و است بر چه است کل است چه در اعلا و تحت  
 تغایر نمایند و لهذا کما افشاء و البقاء فی حقیقة الحقائق فافهم و لا تکن من قاصدین  
 اجماله بعد از سیرانی از اقامتی جان اقرای آن محبوب رعنا سقنا رعنا یا ای که در کتب فیه سبب  
 اشاره بان رفقه است بطریق رفروایا نمودم چنان دریافتیم که در وقت اول حضور می مواجبه  
 شریفه جناب سید الکائنات علیه فضل الصلوات و التسلیمات از روضه مقدسه برآمده عاشق خود را  
 از معالقه سر بلند می بخشیده اند و خلجتهای فاخره ممتاز گردانیده اند و از ضیافتها بالوان طعمه  
 بر سبیل عموم که شامل اتباع و مریدین باشد و هم مخصوص بعبادت حضرت ایشان و فرزندان  
 ثانی مغر ساخته اند ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذی الفضل العظیم یاد  
 ازین نوشتن و معامله باطنیه را اشاره نمودن موجب فتنه است العدا علم که کسی چه فهم کند و کجا برد  
 و با کار بیش آید خوش گفت سید یار حق جعفر علیا لیا ابقی به یقین ان انت فی حقیقة الوجود  
 و لا تسخر بحال مسلمون کدی یفقد باقوا ما یاتون حقا و ازین سبب در رساله مناقب حضرت  
 ایشان باین عبارت مختصر و جامع گفته اند و هم ثم توجه الی الله الذی یشاء و لا یرید من  
 حفظ الوسیلة علیک من الصلوات افضلها و فی السبلات السبلات فی فی الرجا من  
 تشریفات و تکریمات و الطایف و عنایات حق صنادقنا فیة و انوار  
 بآیة و بیا و صفا فی حق و ل مع ما لا یعبأ عنه سبب ان لا یشار الیه باشارة  
 فیما جوی بین العوالم و الحق یبین الاکثر و یلزم فیه و لا یستشاد من الاغیاد  
 بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که حضرت ایشان ازین حدوی ارشاد کردند که از برکت الطاهر  
 ان رحمة الله اوسع من انوار النور و انوار النور علیه فضل و التسلیمات از یکی  
 سلام بر زمین ارشاد بسیار شده اکثر اهل این لایه مبارکه داخل طریق گشته و عجب  
 برداشته اند اما چون که اینها خوراک راحت و آرام اند و از مزیت اذکار و اشغال بلکه در راه حضور  
 حلقه و مراقبه نمی توانند نمود و میدانی که قطع این راه بی اهتمام بر طریقت و ترک عادت  
 و الفت ممکن نیست لهذا با وجود کمال محبت و مروت باینها بسبب جوار خیر الابرار علیهم السلام  
 همت من مصروف قطع سلوک نمی شود و هر کس که از ایشان حاضر میشود القامی فیض و برکت بر او

بروئی میکنم و نیز میفرمودند که حیا و خجالت بسیار می آید که بجنبه آفتاب رسالت علیه الصلوات و التسلیمات  
 الشافی و تو جوی بدید کس نموده آید و نوبت بجلقه کشد لیکن چون که شوقی الخالی جناب درین مفهوم  
 میکرد و جرات بنمایم خوش گفت س از آنطرف نه پذیرد بحال او نقصان پذیرد نظیر شرف کمال  
 من باشد و نیز ارشاد فرمودند که اعیان این بقعه شریف از کمال حسن اخلاق که شاید در عالم مثل  
 ایشان کدام جا باشند بغیر اشاره من احوال مرا بجانب سلطان وقت نوشته اند و در خواست  
 اعانت فقر از دولت علیه نموده اند فقیر این را هم از رعایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم میداند  
 انشاء الله تعالی بیشتر خواهد شد خلاصه کلام آنکه نهایت خوش و خورم از ظاهر و باطن بودند  
 و شکر آن قولا و فعلا و رساله و کتابه همواره می نمودند بآب از زبان فیض ترجمان شنیدم  
 که این نعمت عظمی متمنای حضرت مشایخ کرام ما بوده است حق تبارک و تعالی از کمال کرم ما را  
 بان مشرف ساخته است شکر آن کدام زبان او نموده شود س بی تو جانان و از توانم کرد  
 همان ترا شمار توانم کرد و اگر برین من زبان شود هر مویی یک شکر تو از هزار توانم کرد و  
 دوام کمال شوق و خضوع و شام مواجبه شریفه حاضر گردیده و عرض صلوة و سلام نموده و بر پیشانی  
 طویله می برداشتند و هر کس که مکتوبی گرامی از سال می نمودند ارقام میشد الحمد لله الحمد لله  
 که فقیر محض فرزندان و برادران در مدینه شریفه بخیریت و جمیعت است و سعادت عینه بوسه  
 و خاک روی پستانه بعضی بشیاء بهر چشم مفتخر و مباہست س این آن سعادت است که  
 آنحضرت برد بر آن به جویائی تحت قیصر و ملک کندی بی به و آنچه نوبت شتم از او را و و طالع  
 و او صلح و الطوار حضرت ایشان درین کتاب بعد از رسیدن حضرت ایشان درین دیار  
 برکت آثار آن بیچ نقاد شده بود بهما طریق سابق بودند و بلاد بعضی از اعمال احوال  
 که مناسب وقت و مکان تفرشه بود یکی اینکه نواخل و روات را در حرم شریف و اکثر مواجبه  
 شریفه میگردانند و نادانان خوانده باشند بخلاف خانقا و شریف که گاهی ندیم که بغیر  
 ضرورت یا مصلحت تطویر در مسجد او نموده باشند و دیگر آنکه ساقه صبح و شام را در حرم محرم  
 می نمودند و ماضی مشغول در انجامی شدند دراز کار و او را و درس و غیره بعد از این بخانه  
 شریف آورده بطعام و قیلوله مصروف میشدند و در وطن بالوف بختان بودند و دیگر آنکه بعد



عصریم در حرم می نشستند چیزی در سر فرموده بمواجه شریفه حاضر کرده و مراجه طویله می نمودند  
و فقط حلقه طهر در خانه می نمودند و عصر آنجا با فاده طلاب مشغول می گشتند و دیگر آنکه نماز صبح در حرم  
اولی که امام شافعی می خواند اقامتی کردند بلکه انتظار امام شافعی نموده بود و نماز میکرد و چون رتبه  
میدادند ظاهر او باطن میفرمودند که در اوقات شافیه نسبت ولایت ظهور میکند و در اوقات حنفیه نسبت  
محالات نبوت غالب میشود و ازین سبب همیشه عمل ایشان بر نظری بود مگر نادانان سبب حاجت  
یا مصیبت شافیه هم قدامی نموند و دیگر آنکه در دو کبریت امر که روزی و شب و وقت و جهت و سبب  
هر روز بحضور سرور عالم صلی الله علیه و سلم میخوانند و فضیلت آن بسیار بیان می نمودند ازین سبب  
نقل آن از نسخ حضرت ایشان درین کتاب نمود و ام بعد از این که در باب چهارم امام الله  
توفیق عمل کرامت فرماید و دیگر آنکه درین دایره برکت آثار غلبه ستره بر حضرت ایشان بسیار  
شد و مشهور و خود چندان مستهکک گشتند که التفات بجا نباشد و بدین هرگز نمی شد بطلان بر متوجه  
می گشتند اما باطن ایشان هر روز بلکه هر ساعت در احوال قدوس پیش می نهاد و ازین سبب  
با وجود کثرت طایب فائده نمیدادند بیا که عبارت از قطع سلوک است که کسی گرفت هر چند از نظر  
کیمیای اثر فیهما گرفتند و توفیق میسر میسازند و بعضی با جازت و خلافت هم مشرف گشتند  
اما روح نسبت و حال باطن چنانچه باید معلوم راقم شده و الله اعلم بالصواب  
و دیگر آنکه از قدیم در معارف و تحقیقات حضرت شیخ اکبر و معارف و تحقیقات حضرت مجتهد  
رضی الله عنهما در محبت توحید وجودی میآید حضرت ایشان بجا نباشد تطبیق بود اکثر محققان که فرموده  
نزارع هر دو امام را بلفظ راجع می نمودند و بچنان خوش تقریری و حسن استواری مدلل و مؤید بیان  
میفرمودند که سامع را بجز تسلیم چاره نبود و این راقم قاصر الفهم بسیار باورین امر محبت ایشان  
مباحثها میبود هرگز معقول من نمی شد و اگر گاهی از تقریر پیش حضرت قبله عاجز می گشت و دل قبله  
منی نمود پس حضرت عرض میکرد که تطبیق حضرت قبله در معارف و تحقیقات متباین است از قوت  
علیه است که تاویل در عبارات متناقضه نموده میفرمایند اما حالات و کیفیات را و اذواق  
مخالفات را که با هم مخالفت دارند چه جواب نوازند فرمود چه انوار و فیوض بر مقام میبایست  
و اسرار و برکات هر درجه علیحدگی و بجز صورت یزید و باین قدر حرات خجالت نمیکشاید

اما از غلبه حال معذور بود چون حضرت ایشان درین بقیه شریفه تشریف آوردند و رامی جنابشان  
برگشت و از تطبیق اعراض نمی نمودند و کلام هر بزرگ را بر مشرب او فرود می آوردند اگر کسی میخواهد  
تطبیق می شد قبول میفرمودند اما آنکه این از اثر انظار قدسیه حضرت رسالت صاحب شرفیت  
باشد صلوات الله علیه و علی آله و صحبه اجمعین چه وقت ظهور فضل از ظلالها نامی و نشانی پیدا میشود  
ازینجا رتبه حضرت امام ربانی محمد و الف ثانی رضی الله تعالی عنه باید دریافت و قدر معارف  
و وقایع ایشان باید فهمید که کجا رسیده اند و از کجا آمده اند قدس سره قدس سره  
ذکر قال رحمه الله عن العلوم و المعارف التي تظهر من خارجة من ان لا يؤمن  
مقتبس من مشكاة النبوة على مصداقها الف الصلوة و الخشعة جلالت بخدمه  
الاعمال الشارفة بطريق الدلالة بآثارها كآية من آياتها فكيف العلماء  
انتهى ازین رجوع حضرت ایشان بنده را کمال اطمینان میسر رسید و شکر حق سبحانه بجا آوردم  
چه آئینی همیشه در دلم می خلد و دیدن بعضی رسائل مؤلفه در تطبیق زیاده تر باعث ترویج گشت  
چند که فوق باطن تغییر نمی یافت قال الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لکی الا ان  
هدانا الله و دیگر آنکه بعد از قدوم درین دایره فیض آثار و حلقه مبارکه حضرت ایشان  
تجلی ذات تحت فالصن میکردید هر چند که قبل هم وارد می گشت اما اکثر بی مزج صفات رنگ  
شیوات بوده بلکه گویم که بی غلبه آنها نبوده بخلاف این موطن که در اینجا اکثر بی مزج صفات  
مشاهده نمی شد و جوش و خروش عشق و محبت که از آثار تجلیات صفاتی بودند در غلبه تجلی ذاتی  
ضمحل گشتند و ازین سبب اکثر ارباب باطن از ادراک کیفیت حلقه شریفه ایشان عاجز و قاصر  
گشتند و محو گردون و شوق و ظهور و واردات قلبیه از حضور حلقه عالییه و صحبت بابرکت حضرت  
ایشان خوش میشد بار میدیدم که غلامی خالده برودنی از مجلس شریف حضرت قبله متحیرانه  
میخستند و شنیده ام که در میان خود می گفتند که حضرت ایشان قوت باطن و تصرف و خلوص  
چنانچه باید و مادر مشایخ خود دیده ایم ندارند بی بکلی برکتی در ایشان موجود است و در واقع درین  
تقریر معذور بود چه در ادراک نفس بی کیفی و بی رنگی نسبت مخصوصه حضرت ایشان از انعام  
اوشان بر اهل دور بود چه جایکه علیه و سطوت تجلیات ذات محبت آن نفهم گردد که در آن











بِقَوْلِهِ تَعَالَى يَا رَسُولَ اللَّهِ وَأَخَافُ أَنْ يَنْقُضَ اللَّهُ مَا عَاهَدَ لِي فِي هَذِهِ  
 وَأَعْتَدُ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا  
 واما در بیان این جمله شاعر این رباعی یاد مانده است رباعی زاهد بگوید که قیامی تو به  
 با حق گناهی که بخاری تو به او قیامت داد ما عیانت است ای کلام نام خوش از بی تو به  
 خوشی که تمام شب در کرب و غمی گذشت نماز صبح بخیر اعلام حضرت ایشان شروع نمودم که حالت  
 خواب بود چون که آواز قیامت من بگویند حضرت قبله رسید با و از بلند فرمودند که بجا فرستید مرا  
 سوره قبله کنید که نماز ادا کنم بزودی از نماز خارج گشت بخیر رسیدیم نیم فرمود و خیر گشتند  
 و غالب که تمام نماز خواندند بعد از آن جمله خوش بجا شد بر کس جواب سلام می دادند و شایع هم  
 می پرسیدند و میفرمودند که فردا خوش حضرت خواب بفرستید بیا الدین است رضی الله عنه بعد از آن  
 خانه رفتید و بخادین حکم فرمودند که همه شب بایست خواب برسانید که شب آنجا خواب بود زیرا که  
 درین ایام بیب علیهم من در بستان واقع مانده شریف میباشند کسی طعام خفیف بپختند  
 آورد و فرمودند که بنهید و وقت مغرب خواهم خورد از بخا خفیفیم که فرمود از خانه حضرت دادند و از طعام  
 آنجا سیر خواهند کرد و درین اثنا دو بار دست فدوی را قریب بلفظ ساعت گرفتن کار می  
 کردند و وقت صبح گریه از کمال غایت اغیر فرمودند تا که شب هم طعام خوردند و حالاد خواند  
 رفته طعام خوردند و موجب ایامی با و چون بخا می خواند اسم و بخیر سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم  
 و مسیده بسیار گریستم و بزودی باز گشتم دیدم که حاله دیگر گشته است حضور خدا که اقامت  
 طبعه شایع طعام متواتر و متوالی است و تجلیات ذاتیه نهایت شدت دارد و فاضل اند و خواب  
 حضرت در کمال لذت مشاهده مستغرق و بجزای تمام حبه را جانب فوق واقع می گشت که سر مبارک  
 از کعبه بلند میشد چند بار آب طلب فرمودند و نوش جان ساختند و بر خدایان فدوی خوش  
 که کعبه طبعه با و از بلند خواند هرگز قدرت یافت و آنرا ظاهر ظاهر می گشت که الی ذکر آن حضرت  
 و فقهتم بعد نماز ظهر بکرات موت شروع شدند عزیزان بخا آمدن نمودند و پهلایل  
 شغل گشتند بین ظهر و عصر روز شنبه آویم و پنج الال شسته بفرمودند و در سه  
 و بنفاد و بخت شریف و حال لایزال نورشیدند و عمر شریف بهشت رسید و وفات

موافق عمر بنی و مدت جلوس بر سندان شاد و بخت و هشت سال را کماله و انکار الهی  
 و اجمعین ک... ایمان بلند شریفه و خاله با شاعر گردیده و تمیز و تکفین موافق سنت کرده  
 بر حقه غلبه خا از شریفه را برداشتن و بخیر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم و سید عالم  
 بوده است شایع نموده نماز گردانند و گریه ابل بلع میکنند که بخیر زحمه گاهی بر جنازه کسی ندیم  
 نمیدانیم که این خلعت از کجا جمع گردیده بود کسی میگفت خدا و بی الله کسی میگفت خدا و بی الله  
 کسی با و از بلند میگرداند یا قاضی یا قاضی یا قاضی کسی بگریه میگفت یا قاضی یا قاضی یا قاضی  
 شایع میکنند خدا و بی الله کسی بگریه میگفت یا قاضی یا قاضی یا قاضی یا قاضی یا قاضی  
 خلق با بیکه دست رسانیدن بخا زده شریفه هر کس را ممکن نبود نوبت برداشتن بخا رسد و پیشتر  
 که لغزش شریف از دست ما هم بلند بود فقیر این رباعی با و از بلند بخا اندام موجب وصیت  
 حضرت خواجہ نقشبند رضی الله تعالی عنه و با غمی نقل ما نیم آمده در کوی تو به بشینا الله  
 از جمال روی تو به دست بکش جانم زبیل ما به آوین بروست و بر باروی تو به  
 و همین حال که مردم چون مور و مرغ بر جنازه شریفه میرختند بعد از فراغت نماز و بقیع شریف  
 بوده موجب وصیت بقیع حضرت سیدنا عثمان رضی الله عنه بخا بقیع دفن نموده و درین  
 محل خاص این فدوی از چند سال نور ساطع و تجلی خاص مشاهده میکرد که دل در میر بود و روز  
 بی اختیار شده در خدمت حضرت ایشان عرض نموده بودم ارشاد شده بود که در آنجا سیر  
 خواهد بود بعد از دفن حضرت در آن محل محلی سیر ظاهر شد و در وقت دفن فقیر بی اختیار خود  
 در قبر شریف انداخت بجهت زیارت جبره مبارک و تقبیل اقدام میفرمودید که جبره مقدس  
 بدو تابانست و در چشم نماز ان بوصول جانان خوش گشت و خوبرو اندر جان زمین بود  
 کار به دست برد و دست رفت بار بر باره آن همه اندوه بود اینهمه ساد و آهنگ گشتا بود  
 این همه کردار و کسی که بنماز جنازه نرسیده بود نماز بقیع شریف خواند بجهت تبرک از آن  
 که بعد از دفن هم در نهیب شایع در دست است و ابل گشته بود و بعد از آن خبر از حرم رسید  
 که نماز بجا آمد غیبه کردند و واقعا بیکه عزیزان قبل از فوت بودند از آن دیده بسیار  
 فقیر بد که نماز ای حرم افتاد و جبر حضرت قبله در کفن غم میبردیم بود و مسیده علی و ذری که







بعد از آن که دستم اهل بیتی شهر درآمد بحسب تهنیت و رفت بسوی حرمین شریف  
 بود در آن آنکه با عافیت و در بلد و طیبه مصطفی گشت روان بسوی جهان عافیت  
 انصاف خیمه بی تاریخ او و غلغله افکند نکو آخرت و رضی الله عنه و تسبیح علیه الوضوح  
 و التمجید و استکمال بحسبته اهل الجان فی جوار سید الانس و الجن صلوات الله تعالی علیه و علی  
 آله و آحبابه ائمه الطهارات و نفعنا بعلومهم و بركاتهم و قد سنا بأشهره و فیها ضاربه  
 و حشر ناری و منتهی خدامه بركاتهم و بركاتهم یارب العالمین و یارب العالمین  
**باب نهم** در ذکر اولاد کرام و خلفای عالمقام حضرت ایشان رحمة الله  
 تعالی علیه حمزه و سید مرتضی بدانکه حضرت قبله عیسی علیه السلام درین آخرت  
 بر امتنان در هر سال بخت ثبت کس او گاهی زاده از طالبین سید علم یا اصلاح  
 خدا برارسته بودی نسبت باطن هم میدشت اجازت میفرمودند که مرتبه کمال رسید  
 باشد بجا و اینکه در خانه خود رفته بدوام شغولی و اقتدای مشایخ کرام طریقه شریفه را رواج  
 بود اجازت نامهها شریوطی نوشتند در اکثر این عبارت تحریر شده و شرط الاجازة  
 الاستقامة علی الشریعة و اتباع الشیخ و الاجتناب عن الذیعة و دوام  
 الذکر و الشغل مع الله سبحانه و الاغراض عن الحلق و التماس عندهم  
 و الاجار من الله تعالی و محبة المشایخ الکرام و الاقتراف بهم رخصت الله علیهم  
 و در سکتایب شریفه بر عین برستقامت میفرمودند خبر میزد المستوفی من الله سبحانه  
 و الاقتراف و استقامت و فان الاستقامة فی الکرامة و لهذا صار ثبتا حلالا  
 علیه و کم ما موافقین له تعالی و استغفرکم انزلت و اخبرکم الله علیه و سلم  
 عن تعشیر الاستقامة بقوله شیعته همداء الله لهم ثبتنا علیهم و انذقنا کمال  
 اتباع حبیبت یقول یوفی و عمل برحمتک یا ارحم الراحمین  
 و اگر کسی بی عمدت می بیند یا می شنید نهایت تاضعی خود ندارد  
 باشد که اجازت من شرط و شرط بود و فلا فاکت الشیخ فاکت الشیخ و لا فاکت  
 گویند نشان بار میگذشت که حضرت شاه صاحب بیرون مرشد قدس سره میفرمودند

میفرمودند که خلیفه مشایخ ما آنکس است که دست بریده و با شکسته و کور و کور باشد و از دست بریده  
 است که دست سوال پیش کسی دراز نکند و از پاشکسته آنکه بر دست کسی نماند و کور و از صاحب  
 و اگر از شنیدن غیبت و دروغ بود الله تعالی این لاشعری اجاب اصحاب او استصف باطن کردند  
 آیین را قلم الحروف اکثر خلفای حضرت ایشان ز دیده و بعضی پیش از سن تمیز من بر خستند  
 احوال او شان شنیده بسیار تفاوت دارند و بسیار هستند این اوراق گنجایش تحریر احوال بنا  
 ندارد بر سبیل اجمال ذکر جامع می کنیم که از حضرت ایشان بشارت یافتند یا بحسب وصیت توهمات  
 بر جمیع مقامات رسیدند و باقی را که میدانم هم نویسم تا از دفتر خدام حضرت ایشان خارج  
 نکردند و قفتم الله سبحانه و یاکای لم یوحیایهم و رد قفا حسن لحننا و س قوب فی بالا  
 و بستی غنن است و قریب حق از قید هستی رستن است و بصیت معراج فنا این نیستی  
 عاشقان اندب دین نیستی و تعلیم بر جا که نویسم که فطانی سلوک تمام نموده باطنی را  
 یا نسبت تمام حاصل کرده یا بانجام رسانیده مراد است که توجیه و جمیع مقامات گرفته است  
 و استعداد پیدا نموده که اگر ملازم افکار و افکار خواهد بود مناسبتی با مقامات بهم خواهد رسانید بلکه  
 تحقیق و روشنی پیدا خواهد کرد و المقصود نیست که مقامات را تفصیل و تحقیق قطع نموده است تا مشایخ  
 بکمال لازم آید مثل اتحاد علم خابری اگر مولوی درند اگر و مطالعه و رزق نماید استعدادش  
 عالی میگردد و مرتبه تحقیق میرسد و الا استعداد ضایع میگردد و میفرمودند که این فقیر نسبت  
 حرص بر تسلیم مقامات مرطالین حق را بستی با عطا می استعداد و از آنکه و رات باطنی او  
 میکند و الا مشایخ وقت بلکه هم پیرای من هم نه این چنین هستی میکند و نه در بی از آنکه و رات  
 سالک میگردد بلکه وقت ناکرده تمیز در احوال خود و انگارایی که بر طالب افتاده است  
 میکنند و توجیه در مقام داده باؤنی شیی که از پرتوی شیخ بر اومی افتد گمان حصول  
 ان مقام نموده از بشارت عالی طالب را مغرور میازند پس گناه طریق بصیت و ازین سبب  
 این صیغ بر طالب اگر چه بخدمت مشایخ مراقبات کرده باشد از ابتدا شروع میکند و  
 تمام در احوال خرید و اوضاع و اطوار او و دفع زائل از او میکند میفرمودند که ما بها توجیه فخط  
 بصیت تصفیه باطن سالک بنمایم بعد از آن القامی فیض میکنم لهذا اصحاب حضرت ایشان



بخطای دیگر تفاوت خاص درک میکرد و اکثر خطای کثیره منتهی استقامت حضرت قبله  
 مشتتائی روزگار است و علم و عمل و نسبت باطن و ظاهر و الله تعالی اعظم انوی غفر  
 جناب مولوی شاه عبدالرشید صاحب سلمه الله تعالی فرزند عظم حضرت  
 ایشان اند و ولادت با سعادت ایشان در دوم ماه جمادی الاخری شمس ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱  
 و سی بیست و هجری در شهر کهنه واقع گردیده خط کلام الهی نمود و تحصیل علوم مستطاب  
 از علمای زمانه مثل مولوی حبیب الله صاحب مولوی فیض احمد صاحب موم و حدیث  
 شریف از مولانا محمد حق علیه الرحمة و بعضی کتب خصوصاً تصوف از حضرت ایشان نمودند  
 و سلوک محمدی و جمیع تالیفات مقامات احمدی از حضرت قبله طی نموده و بر روی کتاب و کتاب  
 بیس علوم دینی و توحید مبین بهمانند گردیده بودند و از کمال شوق مجرب و با و نظر تمام به  
 زیارت سرور عالم صلی الله علیه و سلم مشرف گشته اند و وقت و احوال ایشان در آنجا  
 تا در وازه شمع برآمده اند و نیز خرقه و علامه حضرت شاه صاحب قبله با ایشان پوشانیده  
 و با جازت مطلقه نواخته اند و در مکاتیب بنام اعوذ بکبیر ایشان ارقام فرموده و اندک فرزند  
 اعوتی ارشدی با نظری متوجه گشته است هر کس را که شوق مریخی باشد از ایشان مرید شود  
 که دست ایشان دست من است و جناب ایشان را برامپوز و ستاد بحسب طلب و اولی محمد  
 آنجا و جذبات قویه و واردات بنده از توجهات ایشان وارو گشته و پس صاحب ذوق  
 و شوق و آه و ناله و حال و وجه اند و دائم مشاقق سکونت در نیه شریفه بودند و در مائمی  
 تا آنکه متبنائی خود فائز گردیدند و حضرت ایشان در من خود حواله توجیه مریدین با ایشان  
 نمودند و در حیات حضرت ایشان در حرم شریف بجای حضرت ایشان توجهات صریح بنام  
 می نمودند و ازین کلام فضیلت خواهد بود و بعد انتقال حضرت ایشان حضرت عجم اکرم  
 در جایگه ماهر سه جمعه بودیم فرمودند که ایشان کلان تر شما اند و حضرت بید خورشید  
 دیده اند در سن تیز باید که مسند نشین و الد ماجد خویش گردند و مقدم شما شوند فقیر عرض  
 نمود که برادر کلان خود بمنزله والد است خصوصاً و فقیه فضیلت علم و حال بهم موصوف شد  
 و اشارت حضرت ایشان بحواله مریدین و بجای خود توجهات و باینان علاوه از آنست از

از ایشان بهتر خواهد بود و بنظر این فقیر برادر صاحب خود هم بجای حضرت والد اند اما کلان کلان است  
 و برادر صاحب خود هم همین طور اقرار فرمودند پس حضرت عجم فرمودند که ایشان لازم است که شما  
 برادر صاحب خود را خود دانند و برادر خود و شما هر دو ایشان را بجای والد شریف دانید بعد ازین  
 و اتفاق ایشان برسد حضرت ایشان نشستند و توجهات طالبین وقت خبر هم پرده نهند و این  
 تحیه و مسند و سجاده حضرت ایشان که بحسب من بطریق قریه رسیده بود بحضرت ایشان فرستاد  
 تا بر آن مثل والد ماجد خود نشسته فقیر سانی خلق الله فرمایند و نیز این فقیر را در مدینه شریفه  
 از رعایت حبیب اصلی الله علیه وسلم احوال مقام حضرت ایشان و تمامی مریدان بخوبی ظاهر  
 گردیده بود و ایشان را ایشان خاص در درجه اولی ولایت یافته بودند و بتصرف حضرت شاه  
 قبله و جناب مرزا صاحب قبله در ایشان بدرجه ثانیه هم رسیده اند بحکمت قسری و بالقبر دریا  
 رسیده اند و در میان جواهر مائمی بیجا آورده اند و بر بدن ایشان زیور مارگت بزرگ آویخته اند  
 و چندان ملوک بالوان شده اند که مقدور بیان نیست و این کشف بحضرت ایشان عرض نموده  
 حضرت قبله تصدیق فرموده بدست شریف خویش صحیح است نوشته اند و العلم عند الله سبحانه  
 من تعالی و تبارک ایشان را مثل والد شریف در ظاهر و باطن بدرجه علمای کمال و تکمیل رسانید  
 عالمی از ایشان منور و متضیاء گردانند و با کمال فی غفرانهم و عظیمهم و عظیمهم عظیمهم  
 و عظیمهم و عظیمهم خیر الله فیهم امین یا ربک الفاکیر بن  
 فرزند ایشان نور بصیر محمد محضوم حالا به بلوغ رسیده است خط کلام شریف نمود و تحصیل  
 علم شتغال دارد آثار سعادت از ناصیه او ظاهر و با هرست حق تعالی او را مثل آبائی کرام از ظاهر  
 ربان کل کل گردانند و عمر فرماید آمین انوی مکر می جناب شاه محمد عمر صاحب  
 سلمه الله تعالی فرزند او وسط حضرت ایشان اند ولادت شریف ایشان را  
 شوال ۱۰۲۰ کهنه رده و صد و چهل و چهار در شهر دلی بوده و خط قرآن شریف نموده و مستاجر  
 بقتله و حدیث بهر سانیده توجهات تا آخر مقامات احمدیه از حضرت ایشان گرفته اند و حضرت  
 ایشان رعایت ایشان از همه فرزندان زیاد تر میفرمودند کبار ایشان غایت سفر نموده اند  
 حضرت قبله با جازت طریقه شریفه ایشان را سر ملذ می بخشیدند و چون در سفر حج بدرجه کمال







رسیده است که از کمالی عظمی که خدا بر او نازل نموده است خبرت قبلاً رسیده تا چند سال  
 استقاده نموده سلوک باطنی تو جهات علیه حضرت با انجام رسانیده و از اجازت و خلافت مشرف  
 گشته و از زیارت حرمین شریفین بهره اندوخته و دیده بوظن مالوف رسیده و با کمال ریاضت  
 و انتظام از خلق و ترک خواب و مالوفات ملزم گشته قبول است حق تعالی در رسیدن و احاطه  
 گردیده و در خانقاه ایشان حلقه و مراقبه جمیع تمام منفعت شهود از عبادی صاحب شرف  
 و حضرت ایشان عراض و بایامی فرستاده اند که از مشاقد و حقه کبابیه الکرام  
 مولانا حبیب الله صاحب مقامی سلمه الله تعالی از قدما می آید و در خلافت  
 حضرت ایشان از جامع معقول و منقول و فروع و اصول متقی و متورع است و همه خبر را  
 مجد و به مثل هر دو عم بزرگوار و ما هر سه برادران و از وقت حضرت جد مجد رحمة الله علیه رسیده  
 و طریق شریفه گرفته مخصوص مقرب و معنی مایل فتنه گشته و بیت جناب ایشان بهر چه مشرف  
 گردیده اند بعد از آن از حضرت ایشان سلوک نموده و از اجازت و خلافت مشرف گشته و در رسیدن  
 و یاد خدا اوقات خوش دارند و نسبت نکین و کیفیت شیرین دارند که سبب لطافت ادراک  
 شان نیاید **يَا بَعْزُكُمْ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَذَابٌ مُّجْتَمِعٌ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَذَابٌ مُّجْتَمِعٌ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَذَابٌ مُّجْتَمِعٌ**  
 ملا قربان قرا تکی می سلمه الله تعالی از قدما می آید و کمال خلایق حضرت ایشان اند  
 راقم الحروف خود بود که ایشان رخصت شدند و ایشان را یاد دارم و از زبان حضرت قبله  
 مع ایشان شنیده ام میفرمودند که ایشان سلوک مجددی تفصیل تمام نموده اند و قوی الشیبه  
 صاحب حالات عظیمه و واردات فحیمه بودند و کشف مقامات هم داشتند چند سال ملازم خدمت  
 شریف گشته با اجازت و خلافت ممتاز گردیده و بهی و عن شدند شنیده ام که ایشان بهر چه  
 ارشاد از معنی الله الی ذلین بطول بقا است **لَا يُؤْتِيهِ سُلْطَانٌ إِلَّا رِجْزٌ مِنْ رَبِّهِ** سلمه الله تعالی  
 از اجل خلایق خدا را می حضرت ایشان اند **لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَلْقٍ مِنْهُمْ فَتَعْلَمُ مَا هُمْ بِه** و صحبت شریفه  
 حضرت ایشان نموده سلوک باطنی تو جهات با برکات با انجام رسانیده و از اجازت و خلافت  
 مشرف گردیده بوظن خود رسیده و در جمیع و آداب طلب گشته اند و در خلافت ایشان  
 و از فضل بودم که ایشان منحص شدند حضرت قبله تعریف ایشان بسیار میفرمودند که

سبب تمام این خاندان عالیشان نجوبی حاصل نموده اند **وَإِذْ قَالَ اللَّهُ لِمُوسَى إِذْ جَاءَهُ الْوَحْيُ**  
 عبد الکریم کولابی سلمه الله از عظم خلایق حضرت ایشان اند حافظ وقاری مجتهد فقیر و محقق  
 چیزی قرآن از ایشان خوانده است چند سال ملازم عتبه علی گشته با کار و مراقبات پرداخته  
 نسبت این خاندان عالیشان قریب با انجام رسانده و از اجازت و خلافت مشرف گشته بوظن من  
 گشته و در آن بلده بهدایت طالبین خدا مشغول و سرگرم اند **وَإِذْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِيمَا أَنْعَاهُ**  
 اخوندزاده ملا حسین علی باجوڑی سلمه الله تعالی از خلص اصحاب و کمال خلایق حضرت  
 ایشان اند خدمت حضرت جد مجد رحمة الله علیه رسیده اند طریق شریفه نموده اند و نباتات  
 مخصوص گشته بعد از آن از حضرت ایشان استقاده نسبت علیه تا دوازده سیزده سال نموده  
 و در متبانی شایسته کرده سلوک احمدیه تمام نموده با اجازت و خلافت ممتاز گردیده و در رسیدن  
 خلاق و شکست و مسکت و تواضع بر همه عباد رسیده و حضرت ایشان را بر ایشان عنایت  
 و ایشان بهر مثل بنده زرخیز مطیع بدل و جان بودند با جناب اولاد اجداد فقیر چون بچه آمده بود  
 ایشان تجدید بیت نموده خدمت می کردند و تو جهات می گرفتند ایشان میگویند که یکبار ترک گشتی  
 نموده فقط یک جبهه گرفته از حضرت ایشان فرخص شدم که در جایی میادید البکر کم چون بفرز بود  
 رسیدم و در آن مخلصین طریق جمع شدند و اقامت من خواستند و آن بخت حاضر می نمودند شخصی  
 مبلغی نذر آورده قبول نه نمودم که حاجت ندارم بعد دو سه روز عنایت نامه عالی که سر سر کر هست  
 اطلاع بر عتیب بود رسید در آن ارقام شده و تقریر را که رخصت نموده بودم برای همین ام بود  
 که در هر جا که مجمع طلب شود استقامت نمایند و بجان و دل محبت دارند که رواج طریق شریفه بوضع  
 و طالبان حق سبحانه تعالی از متوجه بسوی او تعالی نمایند که از فضل اعمال است **لَا يَزَالُ يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ**  
**اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ** شنیده شنید و هر چه از عتیب فتح رسد  
 قبول نمایند که معنی حق است اول ما محتاج خود صرف کنند و آنچه باقی ماند برای آدمی و دین فقیر  
 ارسال نمایند که رضای حق تعالی و پیران کبار خواهد شد پس ایشان چند سال در بند  
 بهدایت و ارشاد مشغول گشته قصد جرمین شریفین نموده اند و حضرت ایشان بطرف ایشان  
 ابن کتب شریف تحریر فرموده اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** انورنی انورنی از شدنی مولوی







ملا محمد یوسف کولابی سلمه الله تعالی از عمده خلفای حضرت ایشان اند اول بخدمت مرزا  
 غفور بیک صاحب علیه الرحمه توجهات گرفته بعد از آن بخدمت عالی حاضر گردیده از ابتدا  
 شروع نمودند و چند سال ملازم صحبت شریف گشته کار باطن با انجام رسانده مشرف با جازت و  
 خلافت گشتند حالاد که لایب مدبرس افاده سرگرم اند کف الله به و یطویر المسکین امین  
 ملا محمد شریف کولابی علیه الرحمه از خلفای جلیل القدر حضرت ایشان بودند بعد تحصیل علم  
 بصحبت شریف ملازم گشتند و چند سال بکار و شغل و توجهات حضرت قبله سلوک این خاندان  
 با جازت و خلافت مشرف گشته بوطن مرخص گردیده فرستاده شدند و مدت است که در ختایز  
 جهان بر بسته و هم الله تعالی ملا نور محمد کولابی سلمه الله تعالی از اولیای خلفا و زبده  
 صحابه حضرت ایشان اند جامع علم و عرفان سالها مستحق عتبه علیا بوده بکثرت اذکار و شغل  
 و وقت توجه حضرت قبله بخل و افرا از نسبت امتحان ایشان حاصل نموده از اجازت خلافت  
 مشرف گردیده بوطن رفته بارشاد طلب سرگرم اند و هم در پیش ظاهر بی میفرمایند و استاد  
 ایشان در آن بلده از مشایخ قادریه نهایت نموده متصرف کمال شان گشته جمیع مریدان  
 خود را دالت بالیشان نموده گفت مرا بالیشان هیچ نسبت نیست هر چند که من استاد ایشان  
 بودم اما مقام ایشان بر عرش من در زمین ازین سبب از دعام خلق بر ایشان بسیار شد  
 اللهم زد فرجه و کثر نعماته فی الدنیا و الاخره ملا سکن در قرآنی علیه الرحمه از زبده صحابه  
 و نجبه خلفای حضرت ایشان بودند باراد و طالب علمی برآمده اند چون در وطن رسیدند و زیارت  
 حضرت قبله مشرف گشتند شوق تحصیل باطن بر طاهر غالب آمد بآبادت صادق و ترک همه نموده  
 التزام صحبت شریف اختیار نمودند و سالها با توجهات پرتا زیارت حضرت ایشان سلوک تمام  
 با جازت و خلافت متنازع گردیدند و گفتند که ولایت خاصه مناسب خود می یابم از انحصار  
 کلان این فقیر هم توجهات گرفته و صاحب ادراک بودند و محبت خیر از ج مشرف گشته و درین  
 سفر بخت از حضرت ایشان مرخص گردیده اراده وطن نمودند و از اثنای راه بخت علیه شوق  
 حضرت باز گشتند و بفراق حضرت قبله راسی نگشتند تا آنکه بعد چند روز از وفات حضرت  
 ایشان ملحق با نجاب گشتند و نزد یک آنحضرت مدفون شدند طوبی لاه و حسن مآب

ملا فیض احمد غزنوی علیه الرحمه نوزده شاه کل محمد خلیفه حضرت شاه صاحب قبله رحمه الله  
 علیهما از مخصوص بایان و عمده خلفای حضرت ایشان بودند قاضی و مستقی بر ایشان غالب بود  
 و مقدمات اخلاقی لایزال جنب بودند و عبادت حضرت قبله بر ایشان از حد زیاده بود و بعضی توجهات  
 بی نهایت خویش سلوک ایشان با تمام رسانیدند و با جازت و خلافت خویش سر بلندی بخشید  
 بجای والد ایشان بخت ارشاد و خلافت بوطن مرخص فرمودند چند می بیدایت شوق گشته باز  
 بجنوب حاضر شده فیضیاب گردیده توجه ولایت گشتند و در عین شباب بر محبت حق پیوستند  
 حضرت ایشان از فوت ایشان کمال محزون گشتند و چشم پر آب شده فرمودند من کتب کتب  
 احبک الله فکافه دفع الله رجعت فی حلیتین ملا شرف الدین غزنوی سلمه الله تعالی  
 از زبده صحابه و زبده خلفای حضرت ایشان اند صاحب حالات بلند و مقامات ارجمنده و در آن  
 سال ملازم صحبت بابر گشتند و بخدمت مهابی شایسته مخصوصه از مالیدن سربارک و جیدن بستر  
 از نجبه شریفه ممتاز بودند که فقیران رشک می برد و همربانی حضرت بر حال شان بسیار بود  
 سلوک تمام نموده اند و همراه حضرت ایشان بسجادت زیارت حرمین شریفین مشرف گشته  
 تا حال درین دیار فیض آثار بهره اندوزاند و از انحصار کلان و فقیر نیز توجهات گرفتند  
 و مردم فائده باطن میسرانند میگویند که حضرت ایشان را بشارت ولایت محمدی داده اند  
 بآل الله فکافه اعطاه و الی اخره نقطه تلك الوکایة و ملا محمد قبول عرف  
 ملا مدوقه ماری سلمه الله تعالی از اولیای خلفای حضرت ایشان اند بعد تحصیل علم فقه از بلده  
 خود خاص بخت تحصیل باطن برآمده بخدمت شریف رسیده با التزام ذکر و شغل چنانچه باید و خد متها  
 چنانکه شاید در سه سال توجهات عالی نظرات ساریه با نجاب فیضاب سلوک این خاندان عالی شان  
 با انجام رسانیده اند و صاحب ذوق و شوق و گریه و آه و این انداز ذکر اولیا اشک از چشم  
 میریزند و ناله شورا نگر میکنند آنحضرت در اجازت نامه ایشان نوشته اند که اگر متوجه طرابلس  
 میگردد جهانی را متور میازد و طوبی بکرم صاحب و بجا بطن و صحت فرموده اند چند سال  
 در آنجا بکار و شغل و پرداخت نسبت و توجه مریدین سرگرم بوده هرگاه حضرت ایشان درین دیار  
 بجزت فرموده اند بخت حج و زیارت مدینه شریفه و قد موسی آنحضرت تا آنکه گریه آمده اند و فقیر







آنحضرت زاده در و با جویری سلمه الله تعالی از خلفای جلیل القدر حضرت ایشان است  
 عجب مردی با خداست صاحب حضور قوی و دیر و تقوی و زهد و صبر و شکر و ربه طلبا شد  
 هرگز نزد خود زیاده از تیر حورت از فراش و کتبه هیچ نیکدشت و بطعام و مال چه رسد همیشه پیش حضرت  
 قبله نشسته چشم را گاهی گشاده و گاهی بسته تبسم کنان در کمال لذت مشا به مستغرق بودی  
 و متن بر احوال شگرف او سخت رشک می بردم یکبار حضرت ایشان از وی پرسیدند که طایفه چه خطره  
 می آید بچشم نموده عوسن نمود که خطره را می دانم که چیست و علم فقر خوب داشت اکثر مسائل احباب  
 بتحقیق گفتی حضرت قبله بعد از مدتی وقت رخصت او را فرمودند که شما را اجازت است اگر عاقل خدا  
 بشمار جوع کند توبه کنید عوسن نمود که من بیاقت آن ندارم مانند گا و و خر اتم بجهل سخت آزاد بود این  
 چیز الفاتحی نمود جعله الله تعالی من الله عز وجل ملا عبد الرحمن با جویری  
 سلمه الله تعالی از فاضل خلفای حضرت ایشان اند از وطن بجهت حضرت قبله برآمده کمال شوق  
 بعینه عالی رسیده ملازم صحبت شریف گشت و فقیه بوده زبان فارسی و هندی می شنید در عز  
 جواب مسئله از خط گشتی نهایت محمد با کمال کفایت و شکیلی و شوقی بوده یکبار بوطن حضرت شده  
 باز مع اهل و عیال کمال فقر و فاقه بخدمت رسیده و در چند سال توجیهات عالی و اکثرت ذکر  
 و مراقبه سلوک باطن قریب با انجام رسانیده از اجازت و خلافت بهره و گرفته بوطن خویش رفت  
 نفع الله تعالی به الم یبدا چون مولوی سید بشیر علی آفریدی علیه الرحمة از جم  
 اصحاب و زبده خلفای حضرت ایشان بودند عالم خوش فکر و فاضل و تحقیق و غلبه گشتی با اثیر  
 و در تفرقه ضلالت و تأیید بسیار میکردند و از حضرت قبله کمال اخلاص و محبت داشتند و حضرت را  
 بر او شان نهایت شفقت و عنایت بود و مدت دراز با او شان توبه میفرمودند و او شان آخر کار  
 سوت میزدند و صاحب ادراک بودند بعد از توبه می پرسیدند احوال صحیح بیان میکردند چند سال  
 درس و تدریس گذرشته مشکف عتبه عالی گشته با احوال نیک ممتاز گردیده بودند میگفتند عتبه  
 بر این یکبار حضرت ابی بکر الصدیق و حضرت علی و جناب حسین و حضرت شاد و نقشبند رضی  
 عنهم بر حال خود بسیار میبایم و اقربا می طویل و عویض بیان می نمودند و بعد از آنکه با اجازت  
 و خلافت مشرف گردیده در مکه خود رسیدند و از آنکه زمانه در عین جوانی بر محبت حق سبحا

بجانه پیوستند و حضرت قبله را از آن زخمی سخت رسید رحمه الله تعالی شاه سعد الدخان  
 شاه جهان پوری سلمه الله تعالی از اجله خلفای خدا رسا و مقرب آن درگاه پرنیادند  
 و در محبت و اخلاص حضرت قبله شان عالی دارند و حضرت ایشان را با ایشان نظر عنایت خاص بود  
 سالها استفادہ باطنی نموده نسبت تمام این خاندان عالیشان حاصل نموده و از اجازت و خلافت  
 سر بلندی یافته بطرف حیدرآباد و کهن سکونت اختیار فرمودند و در میان هم دارند و حضرت فرمود  
 نذرانه همیشه ارسال می نمودند و عویضه گاهی خالی نفرستادند جعله الله تعالی امسا ماک  
 مولوی سید عبد السلام مهنوی سلمه الله تعالی از عظم خلفای حق آگاه حضرت  
 ایشان اند عالم و عامل حقانی کامل خوش سهند و طاهر بی و باطنی و در علم و فاضل ممتاز  
 بودند اکثر مسائل و الفاضل حضرت قبله ایشان میدادند بجهت جواب نویسی و کمال شفقت  
 عنایت بر ایشان داشتند میفرمودند مولوی صاحب و کمال بودی که بدست مبارک خویش از خان  
 بجهت ایشان مقام می آوردند و توجیهات قویه و انظار مائی کثیره خود تمام سلوک طی کنانید  
 و با اجازت و خلافت ممتاز گردانیده بوطن خویش رخصت فرمودند و در آنجا در زاویه گنایا بامت  
 بر شریعت و طریقت و عوالت از اختیار و توکل بر خالق غفار جل جلاله و نعم تو الله و افاده بعضی  
 طلبانی مخصوص اوقات خوش دارند بکلام الله فینما اعطاه و اوصاه الی غایه متفقا  
 شاه عبد حکیم بنجابی سلمه الله تعالی از عمده خلفا و خادم خاص حضرت ایشان اند  
 سالها خدمت اکبر گشتی اختیار نمودند و خیم آب شیرین نوشگوار از دور بر سر خود نهاده بجهت حضرت  
 قبله می آوردند کثیر الذکر و اکمل القدر و الصلوات علی النبی صلی الله تعالی علیه و سلم بودند  
 و نسبت باطن خوب داشتند از اجازت و خلافت مشرف گردیده در دیار خویش افاده میفرمایند  
 زاد الله از شاکده مولوی محمد غوث سلمه الله تعالی فرزند ایشان از فاضل احباب  
 و عمده خلفای حضرت ایشان اند عالم علوم و فنییه عارف معارف یقینییه تقنی و متوجه زاهد  
 و متوکل صاحب مقامات عالی و حالات ساریه کثیر الذوق و الشوق و البکاء و الا لایین  
 شکی نداشت لخبه و الا خلاص کمال شکیان بر توکل صرف همراه و الدخول و بجز و زیار  
 در مینه منوره پیاده با مشرف گردیده و بنایات انور و عالم سلی الله علیه و سلم مخصوص گشته



بار بار باریت جمال جهان آرا بیستی گشته اند و بسامع احادیث متختر گردیده حضرت قبله  
 بر حال شان کمال عنایت بود و بطرفه بر جمع مقامات احمدیه گزیند و اندوازه اجازت و خلافت  
 ممتاز فرموده فقیر بر احوال شان نیز رشک میسر بجعلک الله من الاخیة الشقیین و نفع به  
 و یعلو منه المستغنیون ملا عبد الرحیم حبیبی سلمه الله تعالی از عمده خلفای حضرت  
 ایشان اند صاحب حالات قویة و مقامات سنیة یکبار از غلبه حال تا بیچاره هیچ نخوردند  
 نسبت خوب تا کمالات بهم رسانده و ازین فقیر مافوق بهم توفیق گرفته و از اجازت و خلافت  
 مشرف گشته مدتی بطرف بلبلار مقیم گشته مریدان را فائده رسانیدند بکده بکه مکر میر رسیده  
 اقامت اختیار نمودند و در آخر پنجاب از دین تاجری نسبت بحاج قوی کرده و بحیثیت نزدیک ایشان  
 دنیا میشود احوال شان متغیر گشت و در دماغ ایشان غلغل شد و حق تعالی با صواب آرد و هفتاد  
 عنایت کند این شیخ عثمان دیار بگری شافعی سلمه الله تعالی از جمده خلفا  
 حضرت ایشان اند اول خدمت بعضی خلفای پنجاب ستفاده نموده باز بجنوب حاضر گردید  
 از آنجا شروع نموده و بالتزام صحبت شریف و ذکر و تخیل چند سال سداک تمام نموده از اجازت  
 و خلافت مشرف گشته به این خویش چندی ساکن گشته باین بلده طبعه آمدند و مجاورت اختیار نمود  
 و بسامع و متقی مذهب الانطلاق اند و در یاد خدا و طلب علم اوقات خوش دارند بکفة الله اعلم  
 الی مرتبة الکمال و التکمیل شیخ محسن بصری حبلی سلمه الله تعالی از خلفای اهل بیت  
 حضرت ایشان اند اول کمالات حضرت قبله شنیده بحیثیت تحصیل معرفه حاضر گردید و حضرت  
 غایتی و احوال جمال شان بدولت میفرمودند و سه سال التزام صحبت بابرکت نموده  
 مواظبت بلاذکار و اشغال و انقطاع و تخیل نموده باحوالات بلند و مقامات برجسته فارز گردید  
 و نسبت مجددی خوب حاصل نموده و بشرف اجازت و خلافت رسید و محسن گشته بکفة الله اعلم  
 خلق الی عاقبة الاموال و التکمیل ملا محمد سالم و ملا عبد اللطیف هر دو برادران  
 از اعیان بلده قندهار بحیث طلب خدا بخدایت حضرت ایشان حاضر شدند ملا محمد سالم  
 خوب عالم و فاضل و برادرش فقیه خوش استعداد و باطن تا یکسال لازم خدمت شریف  
 گشتند و نسبت باطن تا بیچاره گشته رسانیده از اجازت و خلافت بهره ور گشته بوطن حرم

مخلص شدند و برادر کلان بزود سیست رخت سفر بآزاد بستند بحمد الله تعالی و نور  
 با فاد و سرگرم است سلمه الله تعالی ملا چندین خان از عمده صحاب کار کرده حضرت ایشان  
 کثیر الذکر و الملقب و قوی الخلق و الملقب بالکمالی نسبت زکین و بیچاره رسانید  
 و خدمت بهانی شایسته کرده حضرت قبله و بر بکاری امروزمودند که در آن خوف جان بود بلا تا قبل  
 بخوشی تمام مسامحت نموده بمول بارگاه گشت و از اجازت و خلافت مشرف شد سلمه الله تعالی  
 مولانا محمد نواب سلمه الله تعالی سر کرده و علما و فحول جامع معقول منقول اند و بکلام  
 انفاق و معالی صفات موصوف نهایت خوش تقریر و بجایستند دقیق و تحقیق خصوصاً در علم  
 معقول بی نظیر صفات و من و قوت فکر و جود و طبع و سلامت فهم ایشان زائد الوصف است  
 بلکه فرید وقت اند از ابتدا و در طلب خدا در دل داشتند و بنزد مشایخ وقت میر رسیدند و  
 نمود نیافته تقاعد میوزریدند آوازه کمال حضرت قبله شنیده بدلی رسیدند و بزیارت حاضر شدند  
 عناد و ولایت حضرت قبله نبوده و سرگشته از بچین دلالت این راقم الحروف بلکه از غیب  
 که شدی است بجا پ ایشان بسجادت تجدید بحیث مشرف شده ملزم صحبت شریف گشتند  
 و خدمت قبله ابر ایشان نهایت عنایت بود و توجیهات قویة و تصرفات شایسته نامت دراز  
 بایشان مصروف میداشتند به ایشان با وجود تمامی سستی او در مرض بطور تاثیر افتاده بودند  
 از بچین قوت تصرف حضرت قبله و اگر کسی بهم رسانیدند و دو سه سال ستفاده باطنی نموده  
 و بخاری شریف نیز بر حضرت ایشان گذرانیدند و نسبت نقشبندی حاصل نموده با اجازت  
 طریق شریف مشرف گشتند و چند سال در هند بسر برده و احوال معیال نسبت بهجرت  
 داخل این بلاد متبرک گشته اند و باین اهل بنا بر محبت قدیمه صحبت میفرمایند و طوفان کفایت  
 در مقام الله الاستقامة و التکامل و ملا غلام محمد غزنوی سلمه الله تعالی  
 عالم معقول منقول و ادبی فروع و اصول جمیع تحقیق بعضی کتب و قبچه بهیمنه رسیدند چون بزیارت  
 حضرت مشرف شدند از علم ظاهر و سرگشت احرام ملازمیت خدمت شریف بستند و بکثرت  
 فکر و مراقبه و شدت ریاضت و مجاهده که در کفایت نفس و اثبات بازه الهی نمودند و تمام شب  
 خواب نمی کردند قوی الخلق و الاستقامت و التکامل و ملا محمد آیت گشته و ملا



جمال استقامت استفاده نموده و سلوک خطیقه عالی تمام کرده از اجازت و خلافت سر قید گشت  
 بولین خویش رفتند شنیده ام که فادو طلبا مینمایند بکارک الله فی علییه و غیره قاری  
 حاجی گل محمد و می سلمه الله تعالی از زنده خلفای حضرت ایشان از اقل خدمت یعنی  
 خلفای آنجناب سلوک نموده بودند بعد از کمال تطهیر باطن بسجود و عبادت و سبب بر سر حضرت ایشان  
 مشرف گشتند و از ابتدا شروع نموده در چند سال بکمال استقامت و در مشغل و دام برداشت نسبت  
 و توجهات بر فیوضات حضرت قبله سلوک تمام نموده از اجازت و خلافت مشرف گشتند بار بار  
 وطن مریخ شدند چون در بلده تونک سینه بسبب جمعیت طلبای آن در آنجا قیام نمودند  
 و در فادو آنها سرگرم گشتند ذاک الله از شاکه مولوی محمد شاه و مولوی سید  
 قمر الدین احمد سلمه الله تعالی از ساکنان شهر کهنه خوش سهند از تلامذہ مولانا  
 محمد نواب صاحب از اولاد ایشان و صاحب حضرت قبله شنیده و شائق تعالی مبارک بودند چون  
 آنحضرت بجزین شریفین فائز گشتند این هر دو عزیزان بحسب اتفاق وارد آن مقام عالی گردیدند  
 و بخدمت ایشان رسیده بکمال شوق ملازم صحبت ابرکت شدند و دو سال استفاده نمودند  
 نسبت باطن تا کمالات برودند و در مقامی شایسته کرد و کمال تقرب بخدمت قبله رسانیدند  
 و ازین نا اهل بنا بر علیه محبت و شدت مناسبت ابر حضرت ایشان توجهات بسیار گرفتند  
 و ترقیات نمودند و وقت رحلت ایشان حضرت قبله بسیار محزون گشته فرمودند که ایشان هر دو  
 باز دمی من بودند حال از من جدا میشوند باز اجازت و خلافت ممتاز گردانیدند بکارک الله  
 و ما اعطاهما و اوصاهما الی امتنا همما اذین یارب العالمین مولانا  
 شیخ عبد الحمید و غنی تالی سلمه الله تعالی از زنده علماء مجتهدین و فقیه سلطانی تهرانی  
 از سالها از بلاد خود هجرت نمود و مجاورت مکه معظمه اختیار نموده اند و طلب حق سبحانه از تبارک  
 و تعالی در آنجا و در وقت دفعه توجهات میکردند تا با جمیع باطنین بگشسته اند فقره اول  
 دفعه بحسب حاجت زیارت آمده بود ایشان ازین لاشیئی هم طلب عذر نموده بودند بسبب عدم  
 توقف نموده بودند چون حضرت ایشان در مکه معظمه داخل شدند ایشان بارادت صادق  
 شد و بحسب منزه ترک نه ریس کرده لازم صحبت شریف گشتند و حضرت ایشان عنایات کثیره

تشریه و توجهات قوی بحال ایشان مصروف میشدند و هرگاه که بطرف مدینه متوجه  
 گشتند ایشان احوال این ذره کمتر فرمودند و ایشان بسبب شدت حب و مناسبت کثرت  
 داشتند بسیار بهره مند گردیدند و در آنجا بپیرسانیدند و همراه فقیر مدینه منوره بقدر بوسه  
 حضرت ایشان حاضر گردیدند و از غایت آن سرور عالم صلی الله علیه و سلم مخصوص گشتند  
 و حضرت ایشان بقصد بقی ایشان فرمودند که آنحضرت ایشان را قبول فرمودند و فایده علی  
 ذلک و وقت رحلت ایشان حجت مستغنی خویش پوشانیدند و دو عاتاد بر فرمودند و آنجا  
 شد که مولانا عبدالحی راضی نمودم و در القای نسبت خاندان خود قصور نکردم انشاء الله  
 تعالی ثبات بر آن مترتب خواهد شد این کار سلوک بدر می شود شعر او حدیثی شصت سال  
 مخفی دیدم شبی دوی نیکبختی دیدم و دستها و ادب مردم هم تفاوت دارند بر ما  
 متوجه الاستعداد را در ده سال سلوک می گنایند لکن آنحضرت که بواسطه پیران کجبار  
 در طریق ما محرومی نیست و نیز با ایشان فرمودند که اگر رشته محبت با اهل نسبت مجدد و بیگیت  
 بیچ غم نیست انشاء الله تعالی تدبیر جامع کمالات ایشان را جذب خواهد نمود لازم که در  
 او کار و اشغال معموله سرگرم باشند خوش گفتند تو بندگی جوگدایان بشر طرزد کن  
 که خواجیه خود و روش بند پرورنی داند و بقیه ارشاد فرمودند که توجه از ایشان موقوف  
 یعنی آنحضرت که از برکت انعام عالی در محبت و اخلاص ممتاز اند و بطریق طهر و تاسبوت  
 صرفه توجه با ایشان نموده داخل خلفای حضرت ایشان کردم حق سبحانه استقامت عباد  
 فرماید و کمال و تکمیل رساند و ذکر امتنا لفظ و معنی و بعلق امیه و غیره قاری  
 الله مدین امین حبیبنا سید عمر عاف المکی سلمه الله تعالی  
 از سادات صحیح النسب این بلاد اند و از اجله سلطانی وقت جوان قابل عالم فاضل  
 از مدینه شیخ عبد الحمید حسن ذالبت ایشان بخدمت ایشان در مکه مکرمه بیت در طریق مشرف  
 نقشبندیه مجددیه نموده توجهات و عنایات مخصوص گشتند و بخواه آن جناب ازین لاشیئی  
 توجهات گرفته و محبتی عظیم بهم رسانیدند و کار باطن بطور طهر و تا کمالات نبوت برده با اجازت  
 و خلافت ممتاز گردیدند بحسب استعداد و عالی در ظاهر و باطن دارند و بکارم اخلاق موصوف اند



و قرآن شریف تجوید و تحسین صوت نهایت خوب میخوانند و حال حاجت طلبه شوق زیارت مدینه منوره  
و تکریم سلوک مجتهدیه آمده اند و باین صیفت صحبت میدارند انشاء الله تعالی تفرقات کثیره و افضیه  
و حصول مقاصد غایبه و باطنیه فائز گردند و بجز این بجز این صلوات الله و سلامه علیه  
جعل الله تعالی کتاباته الکرام من الامم العظام و رفع به الخصال و السلام  
حافظ خلیل افندی **بسم الله تعالی** عالم و فاضل از شیخ عبد الحمید طنطا  
و حضرت ایشان ملازم گشته قریب دو سال بکثرت اذکار و اشغال و توجهات آن قبله و این مغف  
تا بنام صریح نسبت حاصل نموده از اجازت و خلافت مشرف گشته ببارک الله فیما اعطاکم  
عاجی علی رضا افندی **بسم الله تعالی** از بزرگواران و محسین و مجتهدین حضرت ایشان اند و در فرزند  
طلب هم مهارت دارند در مدینه منوره از حضرت قبله طریقه شریفه گرفته بذکر و اشغال و ملازم صحبت  
با بزرگواران و توجهات باطنی و بحالات بلکه فوق هم حاصل نموده با اجازت و خلافت مشرف گشته  
و ازین فقیر سال حضرت ایشان نیز خوانده مناسبی بفرمان مقامات طریقه شریفه میسر نمایند  
بکشف الله الی مقصدین **بسم الله تعالی** شیخ محمود افندی **بسم الله تعالی** حافظ کتبه  
از طرف سلطان زمان عالم و ماعقل اولی از شیخ نقشبندی که مشهور بشیخ سواک در اطراف بود  
بودند طریقه گرفته بودند میگفتند که چند سال صحبت ایشان نموده کجین غلبی بهم رسانیده بودم  
چون حضرت ایشان در حرم گئی و دخل شدند ایشان طریقه شریفه گرفتند و التزام مطلق مبارکه  
نمودند و ازین نا اهل هم توجهات گرفته و تحقیق مقامات نموده و تحسین خوانند و بطریق طهره  
تا معبودیه میرفته از انقباض فیضیاب شده از اجازت و خلافت مشرف گشته در ذی الله الاستیقامه  
علی الشریعه و الطریقه شیخ حسن افندی **بسم الله تعالی** دولی **بسم الله تعالی**  
عجب جذبه قوی داشت کثیر الذکر و الشوق همیشه آه و آغوشه مینمود در مدینه شریفه ملازمیت حضرت  
قبله اختیار نمود نسبت خوب تا غایب حاصل کرده با اجازت و خلافت سر بلند گشته میگفتند که  
غایات انوار صلی الله علیه و سلم بر حال خود باری بایم نادان الله بزرگه و تقا فیتک  
سید ابراهیم کردی **بسم الله تعالی** صاحب حالات بلند و مقامات ارجمند کثیر  
و تحقیقات شریفه **بسم الله تعالی** و حضرت را بر حال ایشان

شیخ حسن افندی

شان غایات کثیره بود در ولایت گبرنی از اجازت و خلافت مشرف ساختند درگاه الله تعالی  
الی ذلجه حکایه مولوی ابوالحسن سلمه الله تعالی فرزند حافظ ابوب مرحوم  
خلیفه حضرت شاه درگاه رحمت الله علیه اول از شیخ یحیی خالیدی در مکه مکرمه طریقه گرفت  
ما ذون گشته بودند هرگاه حضرت ایشان تشریف آوردند از اجازت ایشان حضرت قبله رجوع  
کردند و آنحضرت را بر ایشان بسبب ارتباط قدیم که بوالد ماجد ایشان حضرت ایشان و حضرت  
جد امجد داشتند غایات فراوان و الطافهای پایان بود بطریق طهره توجه تا قریب آخر مقامات  
با ایشان نموده و با اجازت و خلافت ممتاز گردانیده و از اخو لصاحب کلان و این فقیر هم  
توجهات گرفته حق تعالی ایشان استقامت بر طریقه احمدیه غایت فرماید امین یاد رب  
الحاکمین مولوی رضا علی صاحب سلمه الله تعالی عالم خوش تقریر و اخو زبانش  
قاری خوش سخن متقی و صالح اند در مدینه شریفه بخدمت بزرگوار حضرت قبله رسیده و ملازمیت  
اذکار و اشغال نموده و توجهات عالی و الطاف قدسیه تجارب فیضیاب نسبت این طریقه شریفه  
حاصل کرده با اجازت و توفیق طالبین و ارشاد مریدین مشرف گشته اند و بحسب استعداد خوش در مقام  
و باطن دارند و بامر حضرت ازین لاشی هم صحبتها نمودند و قیامتین از قدیم محبت خاص ارتباط  
باخصاص است و با امانت ناز تراویج درین بلده شریفه در ایام مرض حضرت ایشان سر بلند  
گشته اند و دستار آخرین مستعمله حضرت قبله با ایشان عنایت شد و کس صاحب شوق و ذوق  
و وجد و حال اند ببارک الله فیما اعطاکم و اوصاکم **بسم الله تعالی** مولوی فضل الدین  
پشاور سی سلمه الله تعالی عالم معقول و مقول جامع فروع و حصول صلاح و متقی زاهد  
و متبل اول در وطن خود طریقه نقشبندی گرفته و از سالها هجرت نموده محاورت مکه مکرمه برنگ  
اختیار کرده بودند چون این لاشی بحیث ج آمده بود ایشان تجدید صحبت نموده توجه گرفته بودند  
و بعد تشریف آوردی حضرت قبله ملازمیت صحبت شریف نمودند و بحیث حضرت مکه مکرمه گشته  
بعد مدینه منوره سکونت گرفتند و حضرت ایشان را نیز بر ایشان نظر خاص بود در مرض هم توجهات  
میدادند و الان ازین لاشی بنا بر عهد قدیم صحبت و خدمت مینمایند و اوقات صادق در ایشان  
دیدم از دیگر کس کمتر دیده شد نسبت باطن قریب بانجام رسانیده اند و احوال خوب قوی هستند















نامشای باو می گران بودی خواست حامی عاقلان نادی بایت خود بران خط چنان  
 سابقه شراب افرواق آبی فالنص انوار حضور و الهی به العارفین عهد الواسعین و ارش  
 الایام از المصلحین المستغنی عن توصیف الراحین بقصر لا یدرک الواحیه الطلی  
 فی سائر اصناف و ان یکت سابقا فی کل مکا و صفت حضرت صاحب الامان  
 مولانا و قبلتنا و سلیمان الی الله الخیر حضرت شاه احمد سعید صاحب قلبی و روحی فداه که لایک  
 شرف میوه ساطعه و قود برکات طالع علینا و علی جمیع المستغنیین  
 الی یوم الدین بعد از ترسیل تخلص سلام که سنت سینه نبی خیر است لایست  
 آنکه ظهور و اسلام بعد از آنکه سار که شیوه خاص غلامان خاکسار است بیا و یک  
 سر فراز نام غیر شانه حضور بر نور محمد و زاده سعادت و ساد جامع کمالات  
 و کمالات باطنیه و حصول یکویسیر حضرت حافظ مولوی محمد صاحب صاحب  
 تعالی است از هم شخص برد یافت احوال این غلام و سائر خادمان و است  
 یکی صفات که شرف اجازت رسیده بر ویج طریق علیه مجتهد قدس الله تعالی  
 است و ادا که اینک مشتمل اند که کمال کرم نوشته در سال شصت و دهم  
 اسباب سفر بطرف خراسان رسیده فرست بر فرست بنشیند و برسد و در یک  
 دیده نهادیم بنده را از اهل این اثر را سبب عدم لیاقت خود اگر چه سراسر  
 عارست لیکن تحریک نعمه الله سبحانه بحکم آیه شریفه و اکفینکم من ربکم  
 که بوسیله آثار و فیوضات قلب سینه مبارک حضرت قلبی و روحی فداه و این  
 شاه دمان رسیده و اطلب ارشاد نعمه حضرت و الا و انتم مثال فرمان و احب  
 الا و علان صاحب زاده عالیشان سرای سعادت ابدی خود و نهسته بیان هر یک از احوال  
 خویش و سائر غلامان آن فیاض جهان فقیر سفر و از عرض میناید که آنچه از احوال بدین  
 رسیده بودند نیست که از اول تولد که از حضرت مرخص گردیده و آدم و از اسامیت  
 شیده بخوانیت و آورده اند میان خود و حیوانات دیگر فرق میگردم چه در این  
 قور خود و در مثل سائر حیوانات میدیدم بعد از آن از حیوانات کجاست آموخته و در میان

نور افشایات و گیاه میدیدم چندان برین حال و منوال بودم بعد از آن از کجاست بخوانیت  
 آوردند خود را و دستک از بی حس حرکت میدیدم احوال حجاب هم نشستم لایق شخص و درم  
 حیرت خود را می بینم نمی و نیست و تمیز و تعلیم و سمیع و بصیر و محرک و متکلم همه اوسبجانه است  
 از وجود خود و ماسوی نامی و نشانی نمی یابم در دل حرکت ذکر مانده و نه حرارتی و نه پستی  
 بلکه تو خود بودست عشق آمد و همچون شد اندر رگ و پوست به تا ساخت مرا  
 نمی و پراخت زد و دست به اجزائی وجود من همه دست گرفت به نامی است برین  
 باقی همه دست به الحکد الله احوال بقدر میدانم که برکت تو غیر حضرت باسلام  
 حقیقی شرف شده ام و در معیت و اقربیت و محبت و تجرد از من المقام است  
 العالیة الخیر قدس الله تعالی انما ارکها لیهما لحاظ توانم کرد و دیگر کف  
 و در مراقبه لایقین لحاظ کردن نهایت غرض می آید اما در حلقه از برکت تو غیر حضرت من  
 قلبی و روحی فداه تاثیرات و فیوضات نهایت بحباب بشمار دست بی لطیف تو من  
 قرار توانم کرد به حسان ترا شمار توانم کرد به برین من زبان شود صرموی به کشت  
 از هزار توانم کرده و ذکر احوال یعنی باران نیست سیادت و نجابت دستگاه  
 حقائق و معارف آگاه سید حیدر شاه صاحب سلمه الله تعالی  
 از پیوندگان اند عالم خلیل القدر و در هر فن از فنون علمیه مهارت تمام دارند چند سال  
 کتب لغت از فقیر نموده شرف اجازت یافته تعلیم ذکر اربابان و در سبب علم ظاهر  
 اشغال اند سیادت و لغات پناه صفوت و نجابت دستگاه سید  
 محترم موسی شاه صاحب که خال سید حیدر شاه صاحب است اول چند سال خدمت  
 مشایخ زمان کسب طریق نقشبندیه نوری و چشمت و نظامیه و قادریه و سهروردیه کرد  
 چون از نسبت بزرگان تعلیمی یافته بود فقیر رجوع آورده فقیر را نموده گفت که بر تو زنی  
 است تا که او ترا اجازت ندهد داخل طریق تو انجام ساخت از خدمت پیر اول که حاجب  
 نام داشت و از قوم اند که بود رفته اجازت رجوع فقیر خواست چون آن بزرگوار از فقر  
 تحقیق بود و از رخصت و از فقیر او را داخل طریق نقشبندیه می نمود به خصوصیه کرده و در مقام



مجددیه معصومیه بطریق طریقه توحید بنمود الله تعالی قبول فرماید شرف اجازت یافته چند کسان را  
داخل طریقه شریفه ساخته است ملا سمور اخوندزاده فاضل کامل از هر علم بهره تمام داشت  
نزد فقیر آمده کسب طریقت نموده اجازت یافته چند کسان را القاضی ذکر نموده و درین روزها  
خبر وفات او در امان رسید و ان الله و انما الیه راجعون در عالم طریقه جهان بود  
یک کوفته کلان بگلّه و پاچه و مقدار آن نان منجور و ولید از آن چند شیر انگور و دیگر میوه ها  
نقل می نمود بفریشته می نمود ابو خضر و عثمان از منجور اند برای میخان نزد فقیر آمد که اگر مرا بیک  
چیز شکم سیر کنید داخل طریقه شوم و الا لاسه پارچه گوشت بز خاله خورد و سه نان باریک  
و تنگ پیش او و یک کسی دیگر که همراه او بود نهادم از آن طعام چیزی باقی بود که برداشتم  
سیر شدند بهین سبب داخل طریقه شد مولوی ملا میر باز اخوندزاده پسر ملا سمور مذکور  
که عالم کامل است در اول و بله که نزد فقیر آمده بیعت در طریقه عالیّه نوشتند تیه مجدّدیه قدس  
الله تعالی امین که اهل بیت است کرد و مردان سواری بود از ناسوارش منع کرد و منع نشد  
بعد از سه روز میل خود از طریقت دست برداشته حقیر بگریخت بجزر و در دستان خود او را  
جذبات و واردات و تجلیات در گرفت سال آینده مع کتب برای سکونت و کسب طریقت  
نزد فقیر آمد و از کرده خود پشیمان شده توبه نمود و مدت سه سال تا ولایت خلیفای کسب باطن  
اجازت یافت و در ملک خود که مشهور بکجاست خانقاه بنا کرده بسیار طالبان برای کسب  
طریقت نزد او آمده فیضها میبردند کسب اجازت طریقه هم داده است که از آنها هم  
مردمان نفع معنوی میبردند خان اخوندزاده که بحال غرضی سکونت دارد و از دو شیخ  
کسب طریقت نموده اجازت نیز از هر دو یافته بود چون کمال در خود نمی یافت رجوع بفقیر  
آورده بیعت نمود بعد از چند مدت شرف اجازت یافته بکجیل طالبان حق بل ثانیه شمول  
است مولوی محمد جانان اخوندزاده سلمه الله تعالی که از ساکنان مرقعه است  
و از اولاد حاجی یار محمد اخوندزاده از خانواده کلان است جامع علوم متداوله و در علم  
تصوف بی نظیر است اخذ طریقه کرده با اجازت مشرف شده است به کجیل خانه که بزرگات  
حضرات عالمی بسیار از او منور گردیده صاحب کثرت و از احوال عجیبه است و فقیر را

۵۲۵  
 و فقیر را در باره او محبت کثیره و او را نیز ارادت و توقیت بسیار است مولوی محمد گل اخوندزاده  
 از آباد اجداد صاحب کمال است برای تحصیل نسبت در ملک قندار بی فقر بسیار گردیده  
 روزی نزد فرزند بزرگوار خود که ملا شاه خوانده نام داشت و از مریدان میان عمر غفرانی  
 بود رحمه الله تعالی بلیها خواب دید که جلوسش را بفقر کرده و نزد این فقیر آمده التماس طریقه نمود  
 چون ملا دو قصه در گردن خود از طرف میر عالم خان که حاکم کلان در حدود خراسان است  
 انداخته بود فقیر باو گفت که اگر منصب قصه را و اگر بی داخل طریقه کنم او منصب اگر داشته  
 پیش فقیر آمده داخل طریقه گردید بعد از چند سال اجازت یافته مردم را مرید گردان گرفت  
 ملا دوران اخوند فقیه که از ساکنان غفران است اول بخدمت محمد سعید اخوندزاده فقیر  
 کسب طریقت کرده باز بر حسب پیر خود بطرف این فقیر رجوع آورده بجهت نموده کسب طریقت  
 کرد و اجازت یافته با فادامردان اشتغال دارد ملا را از محمد اخوند صاحب قندار بی  
 برای کسب طریقت بسیار با طرف عالم از هندوستان و دکن و خراسان و دیگر متهار  
 گردید چون منفعت نیافتند بر دست فقیر بجهت نموده کسب طریقت کردند حالات عجبه  
 تاثیرت غریبه ایشان را حاصل گردید اجازت یافته مرتضی بجا بیج گردیدند و آنجا چند  
 اقامت نموده تسکین نیافته روانه بیجا شدند آنجا هم تسکین نیافتند متوجه بلده سمرقند  
 شدند آنجا هم هیچ طریقت نمودند قبولیت تمام در مردان خاص عام یافتند زاهد تارک  
 الدنیا معین عمای بودند بارها بادشاه بیجا را برای امتحان صلاح و تقوی مردم را خفته نزد  
 شان فرستاد چون صلاح و تقوی ایشان را یافت گردید احکام ملاقات نمود با حاجب  
 رسید برای خج فقیر اما بیانه عرض نمود قبولش نکرد گفتند که من از برای دنیا نیامده ام محضر  
 برای نرسید دین من فرستاده حضرت مرشد خود آمده ام بعد از چند سال باز نزد فقیر آمده  
 چند روز توقف کرده از طرف سمرقند مرتضی شدند و در راه راه نزدیک غفرانی بجوای  
 جنت حق جل و علا پیوست غفران تعالی که حاجی ملا شمس از اخوندزاده صاحب  
 سلمه الله تعالی که از ساکنان قریه با که قریه غفرانی است عالم مجید بود بجهت بر دست  
 فقیر گرد و چند سال کسب طریقت نموده مشرف با اجازت گردیده چند مردم را القامی از  
 قریه با که قریه غفرانی است عالم مجید بود بجهت بر دست



منوده بجوار رحمة الهی بپوست غفر که ملا مراد خان اخوند زاده صاحب که از ساکنان  
 تبرج که از حدود خراسان است و علم بی همتی دارد و چند سال کسب طریقت از میان سلیمان  
 کرد چون فائده باطنی در خود ندید رجوع بفقیر آورد و بپوست کرد و کسب طریقت نمود و اثر تمام پیدا  
 کرده اجازت یافته طالبان حق سجانه از دستگیر اند ملا سلام اخوند خیمه که از ساکنان  
 اطراف خراسان است بدست فخریت منوده بعد از کسب طریقت اجازت یافته مردمان  
 تعلیم ذکر بینا بسم الله تعالی مولوی محمد عادل صاحب سلمه الله تعالی از ساکنان  
 ریوب از علمای متبحر صاحب تصانیف ابتدا آمدن او باین فخر بدین وجه است که نزد فخر  
 با چند کسان در آمد بعد از مراد ملاقات پرسیدم که از کجای آید گفت از طرف ریوب  
 انتم برای چه آمدید گفت برای مذاکره و مباحثه کردن البتاه آمده ایم گفت من مباحثه در کلام  
 مسئله است گفت مباحثه درین است که شما مریدان خود را اجازت داده و از او بطرف  
 ریوب کرده اید و آنها علم ندارند و این جا بفرست گفتیم یا علم شرط طریقت است گفت بل  
 علم شرط طریقت است گفت نه علم شرط اعمال است نه شرط فیوضات ربانی و ولایت گفت طریقت  
 بجز علم روا نیست گفت حضرت آدم علیه السلام از که علم کسب کرده و حضرت نوح و حضرت ابراهیم  
 و حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت یحیی و حضرت اسماعیل و حضرت اسماعیل و حضرت اسماعیل  
 از که علم آموختند گفت از خدا می آموختند گفت آن خداوند تعالی که الهی حکما کان  
 است چنانچه باین بزرگواران عیسی علیه السلام و الشیخان علم عطا کرد و الحال هم تاوست  
 که اتباع شما را هم از نزد خود علم عطا فرماید بغیر تدبیر و علم از بشر بعد از ان چند نفر  
 اهل کمال که بی تحصیل علوم ظاهریه بکمال ولایت رسیده اند ذکر کردم مثل حضرت خواجہ ادریس  
 و حضرت ابوسعید و سندی و حضرت خواجہ احرار قدس الله عنہم از که تعلیم گرفته اند و  
 شیخ احمد نامقی و شیخ برکه و دیگر شیوخ را هم ذکر کردم که بغیر علم ظاهری ایشان بکمال  
 رسیده اند و در باب گفتگو بسیار شد از وقت اشراق تا نماز ظهر در محفل داشتند نشسته بود  
 آخر الامر گفتیم آئی کار محکم پس که نشسته کن که اگر ملازم کردی خانقاه خود ویران کرده  
 نمیزی نو میکنم و اگر تو ملازم شدی من مستاده خواهی شد بجز گفتن این

این سخن را در کتب معتبره از کلام اهل بیت علیهم السلام در کتب معتبره از کلام اهل بیت علیهم السلام

این سخن را در کتب معتبره از کلام اهل بیت علیهم السلام در کتب معتبره از کلام اهل بیت علیهم السلام

این سخن را در کتب معتبره از کلام اهل بیت علیهم السلام در کتب معتبره از کلام اهل بیت علیهم السلام  
 کجی کردن گرفت چنانچه لفظ قلب اکتب میگفت بعد گفت من برای بیعت آمده ام و این گفتگو  
 برای امتحان کردم که شما عالم هستید یا نه الحال که علم شما معلوم کردم مرا متعین ذکر بغیر  
 فقیر گفت من لایق این نیستم او نیکوشت باز همان سخن بیعت و امتحان مکرر کرد آخر چاره ندیدم  
 داخل طریقه شریفه کردم آنحضرت علی ذلک این تشریف نعمت است که از سینه مبارک  
 حضرت خلیف ذی قریب فداه من رسیده است کسب طریقت منوده بعد چند سال شرف اجازت  
 یافته هزارا مردم را نورانی ساخت صاحب حالات بلند مقامات ارجمند است ثبته الله  
 تعالی ملا کاکی صاحب پیونده از زمان خوردنی از مریدان مخلصان فقیر بوده صاحب  
 حالات عجیبه مکاشفات غریبه بود بلکه کشف عیانی داشت آنجنان احوال قوی داشت که  
 در بیان می آید میگفت که در هر مقام مراجع سید عالم صلی الله علیه و سلم نشان میدادند  
 و هرگاه مراقب می نشست خود را بچلچلی شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاضر می یافت  
 تا حقیقت کعبه رسیده شرف اجازت یافته آخر از دست قطاع طریق شربت شهادت  
 نوشید و بجزیره قدس آمد و میفرمود که الله تعالی قدس ملا میان خان اخوند پیونده  
 بدست فخریت منوده کسب طریقت کرده شرف اجازت یافته صاحب کرامات بود زبان  
 مرغان می فهمید بلکه احجار و اشجار و هر چیز از جادات باو سخن میکردند عمر او از نود و سال گذشته بود  
 که بجوار رحمت الهی جلشانه بپوست طایفه تکرار ملا عظم پیونده از  
 قدیم بدست فخریت منوده کسب طریقت منوده حالات قویه دارد و استعراق بر جهان فانی  
 که بعد از صلوة و نماز فخر در یک مراقبه نشسته می ماند آدراس صحیح و کشف قلوب میدارد  
 اجازت از فخر یافته باز کار و مراقبات مشغول است چند کسان را با نوار ذکر متور گردانیده  
 حاجی ملا باز محمد صاحب بختیار از غسانی سلمه الله تعالی نزد بسیار شاخ  
 گردیده از هر یک کسب منوده آخر برای تکمیل سلوک رجوع بفقیر آورده بیعت نمود و کسب  
 طریقت کرد و عالم عامل کثیر الخیر که از نود و سال گذشته باشد اجازت یافته ببلقین ذکر  
 طالبان حق تعالی مشغول است سبب بخدا و شاخ ذکر بیان باین فخر بختیار است

این سخن را در کتب معتبره از کلام اهل بیت علیهم السلام در کتب معتبره از کلام اهل بیت علیهم السلام



و مولوی محمد جان اخوندزاده و مولوی محمد گل اخوندزاده که در صدر مذکوراند ملاخان محمد  
 اخوندزاده سلمه الله تعالی فقیه حیدرآباد از خلیفه که از مشایخ ذاکر بیان بود اندک طریقه  
 کرده چون بر تائید و قوف نهافت رجوع بفقیر آورده بیعت نموده کسب طریقت کرد و مجاز شد  
 القاری فیوض در قلوب مردمان می نماید ملا میر جان اخوند صاحب سلمه الله تعالی  
 بفقیر آمده بیعت و کسب طریقت نمود و شرف اجازت یافته با شایسته طریقه حضرت قدس  
 استر از تهم شتغال دارد ملا غازی اخوندزاده صاحب سلمه الله تعالی از ساکنان  
 خراسان است از ابتدا داخل طریقه بردست فقیر شده است کمالات بسیار دارد و مجاز شد  
 بخانقاه حضرت که در ترکمنی است سکونت داشته باذکار و اشتغال و مراقبات شتغال دارد  
 ملا دین محمد اخوندزاده صاحب سلمه الله تعالی عالم و فاضل است از ساکنان  
 خراسان بیعت بردست فقیر کرده چند سال کسب طریقت نموده اجازت یافته باذکار  
 و مراقبات و تعلیم علوم خالصی شتغال دارد ملا الباس اخوند صاحب سلمه الله تعالی  
 بیامی موقده عالم عامل بیعت بردست فقیر کرده کسب طریقت نموده اجازت یافته  
 باذکار و مراقبات مشغول است ملا میر محمد فقیه شریانی سلمه الله تعالی بیعت بردست  
 این فقیر کرده کسب طریقت نموده اجازت یافته چند سال از ذکر حق جل ذکره آموخته  
 باذکار و افکار و تدبیر علم فقه شتغال دارد ملا میر احمد اخوند فقیه سلمه الله تعالی  
 از ساکنان خراسان است بیعت بردست فقیر کرده کسب طریقت نموده اجازت یافته باذکار  
 و افکار و تدبیر علم خود شتغال دارد ملا سید موسی سلمه الله تعالی از سادات که  
 پیشین است بیعت بردست فقیر کرده چند سال کسب نمود اجازت یافته باذکار و مراقبات  
 شتغال دارد و نهایت محبت فقیر است صاحب اذواق و مواجید و انجذاب است ملا خیر الله  
 اخوند صاحب سلمه الله تعالی از خنده انت برادر کلان ملا امان الله صاحب که در آن  
 مذکور خواهد شد عالم و فاضل است بیعت کرده کسب نمود اجازت یافته باذکار و مراقبات  
 شتغال دارد ملا سعید الله اخوند صاحب سلمه الله تعالی فقیه غنچه ان بیعت کرده  
 کسب نمود اجازت یافته باذکار و مراقبات شتغال دارد ملا محمد سعید اخوند صاحب

صاحب فقیه خراسانی سلمه الله تعالی بیعت بردست فقیر کرده کسب طریقت نمود اجازت  
 یافته باذکار و مراقبات شتغال دارد ملا حاجی محمد یوسف صاحب سلمه الله تعالی  
 بردست فقیر بیعت کرده کسب طریقت نمود اجازت یافته باذکار و مراقبات مشغول است  
 ملا محمد امیر اخوند صاحب سلمه الله فقیه خراسانی بیعت بردست فقیر کرده کسب طریقت  
 اجازت یافته باذکار و افکار مشغول است ملا شیر محمد اخوند ترکمنی بیعت با این فقیر کرده  
 کسب طریقت نمود اجازت یافته باالقائی انوار ذکر در قلوب طالبان حق جل شایسته شتغال دارد  
 ملا عثمان عینی اخوندزاده صاحب از فقهائى زمانه مردی گانه بود نهایت محبت فقیر بود متقی  
 و متوکل در ولایت خراسان و حدود و دامان علم فقه از و نهایت انتشار یافته و فقهها  
 بسیار از و برخاسته بیعت بردست فقیر کرده بود و کسب طریقت نموده اجازت یافته  
 چند مردمان را تعلیم ذکر کرده اکثر تدبیر علم فقه شتغال میدشت انسال حکم کل فقیس  
 ذریقه الموت بحور رحمت حق آرمید کات الله تعالی غیاث ملا سید نور اخوندزاده  
 صاحب سلمه الله تعالی عالم متقی و متوکل از چهار سال شب و روز بسفر و حضر حاضر وقت  
 فقیر است اخلاص تمام به نسبت فقیر میدارد بردست بخنده بیعت نموده کسب طریقت کرده  
 شرف اجازت یافته شب و روز باذکار و افکار مشغول است میان ملا محمد رسول صاحب  
 پیونده سلمه الله تعالی از قدیم بیعت بردست فقیر کرده قدر است سال شده که نزد فقیر  
 میگذازد آثار و انوار و برکات و فیوضات بسیار دارد صاحب کشف صحیح و ادراک قوی  
 است اجازت یافته باذکار و افکار و خدمات فقیر شتغال دارد ملا عبد المجید اخوند صاحب  
 سلمه الله تعالی از زمان خوردنی بیعت بردست فقیر کرده کسب طریقت نمود شرف  
 اجازت یافته باذکار و افکار و خدمات فقیر چهاردهم سال است که مشغول است او صلوات  
 الله تعالی الی غایة مآبیمتکا ملا طاهر الدین فقیه ریوی بیعت بردست فقیر  
 بیعت کرده کسب طریقت نمود اجازت یافته بحور رحمت حق جل شایسته بیعت عظمی الله  
 تعالی که ملا سید ریوی بیعت بفقیر کرده کسب طریقت نموده اجازت یافته و چند  
 کس از زبکین ساخته بحور رحمت حق سبحانه و تعالی بیعت عظمی الله تعالی که ملا سید

ملا سید نور اخوندزاده صاحب سلمه الله تعالی عالم متقی و متوکل از چهار سال شب و روز بسفر و حضر حاضر وقت فقیر است اخلاص تمام به نسبت فقیر میدارد بردست بخنده بیعت نموده کسب طریقت کرده شرف اجازت یافته شب و روز باذکار و افکار مشغول است میان ملا محمد رسول صاحب پیونده سلمه الله تعالی از قدیم بیعت بردست فقیر کرده قدر است سال شده که نزد فقیر میگذازد آثار و انوار و برکات و فیوضات بسیار دارد صاحب کشف صحیح و ادراک قوی است اجازت یافته باذکار و افکار و خدمات فقیر شتغال دارد ملا عبد المجید اخوند صاحب سلمه الله تعالی از زمان خوردنی بیعت بردست فقیر کرده کسب طریقت نمود شرف اجازت یافته باذکار و افکار و خدمات فقیر چهاردهم سال است که مشغول است او صلوات الله تعالی الی غایة مآبیمتکا ملا طاهر الدین فقیه ریوی بیعت بردست فقیر بیعت کرده کسب طریقت نمود اجازت یافته بحور رحمت حق جل شایسته بیعت عظمی الله تعالی که ملا سید ریوی بیعت بفقیر کرده کسب طریقت نموده اجازت یافته و چند کس از زبکین ساخته بحور رحمت حق سبحانه و تعالی بیعت عظمی الله تعالی که ملا سید



اخوندزاده صاحب سلمه الله تعالى کسب فی حق کبیر است و ملا میر ملک  
 از قوم شریانی نزد فقیر آمده بود و بیعت کردند تا سه روز بر حرکت قلبی قوت یافتند از آن  
 که مرض گریه و فتنه بخانه خود رسیدند ملا بیست و پنج شده آه و تفرقه میکرد و حتی که نماز  
 که از دن نمیشد آنوقت که فقیر مع اهل خود و قافلخانه کوچ اهل بیام لطیف رسان  
 روان شد هر دو ایشان بکوچه کسب با استقبال آمده و ملا حبیب بخانه خود که نماز گذاردن  
 نمی توانست فقیر گفت که شما عالم هستید نماز با ابرام و طمانینت بگذارید و حرکت کنید گفت  
 بی اختیار این حالت از من وقوع می باید ملا میر مذکور که رفیق ایشان بودند چون حال ایشان  
 معاینه کرد گریه و زاری نمی نمود که ما هر دو یکجا بخانه ملا آمده بودیم و صاحب احوال فوریه گریه  
 و مزاج حال نیست نهایت زاری می مبالغه و اباح نموده که توبه فرماید تا حق تعالی از نزد خود  
 مرا نیز آن حالات و تاثیر است معنوی عطا فرماید که ملا بیست و پنج اخوندزاده  
 دیگر خطاب را عطا فرموده است که بعد از نماز این غم گفتم خداوند تعالی اهل کوچه و فرزندان الطحانه  
 شمار بجزکت آورد الحمد لله قرآن حضرت شوم برکت حضرت اکثر اهل کوچه کسب و فرزندان  
 و الطحانه ملا میر هم به منجذب میشوند منم که سبب حبیب فی الحکله ملا بیست و پنج سال کسب  
 طریقت کرده اجازت یافته هزار بار مردم را تعلیم طریقت نموده و هزار بار از آن برکت  
 حضرت بردست او از نزد بی توبه کردند ملا با بی کسب فی حق کبیر است و ملا میر ملک  
 از خلیفه ملا تیمور خان اخوند علیه الرحمه کسب کرده بعد از انتقال او بردست فقیر بیعت کرده  
 کسب طریقت نموده اجازت یافته ذکر حق تعالی آموخت ملا ولی محمد اخوند صاحب  
 حقیه کسب فی حق کبیر است و ملا میر ملک کبیر السن چند سال بخدمت میان سلیمان  
 صاحب سنگه و اله رحمه الله تعالی کسب طریقت کرده آخر بذریعہ مکانیه او شان  
 نزد فقیر آمده بردست فقیر بیعت نموده کسب طریقت کرده جذبات و واردات بسیار دارد  
 اجازت یافته بالقائی ذکر قلوب طالبان حق حل و علا مشغول است ملا قطار صاحب  
 حقیه کسب فی حق کبیر است و ملا میر ملک کبیر السن چند سال بخدمت میان  
 سلیمان صاحب مذکور کسب طریقت نموده بعد از نزد فقیر آمده کسب طریقت نموده اجازت یافته

کسب فی حق کبیر است و ملا میر ملک کبیر السن چند سال بخدمت میان سلیمان صاحب مذکور کسب طریقت نموده بعد از نزد فقیر آمده کسب طریقت نموده اجازت یافته

کسب فی حق کبیر است و ملا میر ملک کبیر السن چند سال بخدمت میان سلیمان صاحب مذکور کسب طریقت نموده بعد از نزد فقیر آمده کسب طریقت نموده اجازت یافته

یافته با شاعت طریقه شریفه اشغال دارد و جواب دیده بود که از سینه فقیر شعله بی دو دمانند  
 شمع افروخته است و مردمان از هر طرف فتنهها از نور روشن میکنند با شارت خدای بزرگوار فتنه  
 یافته روشن کرد چون از خواب بیدار شد و فقیر آورد مولوی میختر آله تین که هوای شریانی  
 و اله سلمه الله تعالی از علمائی جدید جامع الحقول الحقول چند سال بخدمت میان سلیمان  
 صاحب موصوف کاتبی کرده آخر فقیر رجوع آورده بیعت کرده کسب طریقت نموده شرف اجازت  
 یافته تعلیم علوم و ادکار و افکار و القائی انوار قلوب طالبان حق سجانه و تعالی اشغال دارند  
 قاضی میان عبد الغفار اخوندزاده که هوای شریانی و اله سلمه الله تعالی  
 بیعت بردست فقیر کرده کسب طریقت نموده شرف اجازت یافته با افکار و ادکار و تدبیر  
 اشغال دارد میان عبد الغفار اخوندزاده و خود و هوای و اله آبا و اجداد صاحب  
 کمال بودند چند سال نزد فقیر محض صاحب پیونده که مدبره سخیل خان منزل آوردند  
 کسب طریقت نموده و اجازت یافته فقیر رجوع آورد و بیعت نموده و کسب طریقت کرده اجازت  
 یافت چند کسان اعلیٰ ذکر کرده بخوار رحمت الهی پیوست غفر الله تعالی که میان  
 غلام محمد خود و هوای و اله سلمه الله تعالی هر ده سال بخدمت میان سلیمان صاحب  
 مدح کسب کرده و دو ده سال بخدمت میان عبد الوهاب صاحب پرمیان عبد الغفار  
 مرحوم خود و هوای و اله سلمه الله تعالی چون در خود کمال ندیده فقیر رجوع آورده بیعت نموده با انوار  
 آثار رنگین شده صاحب کشف و ادراک است اجازت یافته چند کس از الحقیق ذکر کرده ادکار  
 و افکار اشغال دارد مولوی عبد الرحیم اخوندزاده صاحب مرحوم ساکن در این  
 از علمای متبحر بود در علم فقه و اصول ضرب المثل و بی نظیر استاد الكل در حد و دایمان بودند کما  
 میگفت که اگر کتب متداوله فقه بشویند انشاء الله تعالی باز مینویسم نهایت مراد فهم و هوای  
 آداب طریقت بود بیعت بردست فقیر کرده چند سال کسب طریقت نموده با احوال غریبه  
 عجیبه کسب و ادراک صحیح داشت هر مقام را با تفصیل ادراک میکرد بعد از دخول طریقه  
 شریفه حالت پیشینه را کما کفر میدید بعد از اجازت غریب بخیره قدس آرامید خدا کمال  
 کمالی قدس میان عبد الغفار اخوندزاده صاحب سلمه الله تعالی برادر

کسب فی حق کبیر است و ملا میر ملک کبیر السن چند سال بخدمت میان سلیمان صاحب مذکور کسب طریقت نموده بعد از نزد فقیر آمده کسب طریقت نموده اجازت یافته

کسب فی حق کبیر است و ملا میر ملک کبیر السن چند سال بخدمت میان سلیمان صاحب مذکور کسب طریقت نموده بعد از نزد فقیر آمده کسب طریقت نموده اجازت یافته







از کار و مشاغل است فقیه میان عالم صاحب ساکن حدود و احوال است که الله تعالی  
 بر دست فقیه است خود شرفا جازت یافته بود که خود سرگرم اند مولوی میر و اخلاص صاحب ساکن قزوین  
 که استغاثه ایشان است سلمه الله تعالی باینکه عالم عالم جامع بقول الحق تعالی بروج دست فقیه  
 خود طاعت است تا کمالات رسالت کرده با نور و شرف بر تمام متولین شده و بکار و عبادت جازت یافته  
 مردم را با نور و شرف و دانسته شیخ سابق ایشان حاجی صاحب شرف بهمون ساکن قزوین از آبادی  
 اهل کمال بودند فائز رجوع بقیه آورده و جازت یافته با کار و عبادت فقیه مشغول است  
 ملا آقا ای الله خود صاحب سلمه الله تعالی اول اخذ طریق شریف از حضرت مولوی محمد جان قدس  
 سره کرده بعد از آن از میان مسلمانان صاحب طریقت نموده چون کمال نسبت بزرگواران خود  
 مشاهده کرد و بقیه رجوع آورد و بیت نموده و جازت یافت و ابتدا آمدن این چنین است که بکافیه  
 سارشی فضیلت نشان ملا فیض محمد یاری که معروف بجلایان محمد که از خطای آنحضرت است نزد غیر  
 ورود آورده اما پس طریقت نمود قبول نکردم باری دیگر ملا غازی را که از نشانان او است و نزد غیر  
 پذیر بود شفیق آورد ملائی نگرفت که این نشان من و در صلاح است و از تلقین که بیدار می باشد ملا این  
 داده و مقرر کردم چون فقیه خراسان رسید ملا آن الله از آمدن نزد فقیه متوقف گردید و آن ایام خیال نمیداد  
 خواهم تا اینکه از حضرت باریسیده کسی اهل اعتقاد و بیایم پس غازی که در جازت طریق دادم ملا آن الله  
 بر این اطلاع یافت آنهم در پی طلب جازت شد گفتش که تو سلاک نام نکرده و جازت چگونه بدست و بجز بلیغ  
 منقش کردم چند روز برین گذشت که غازی وقت عصر فقیه طریقی سوار شده بود ملا آن الله بجهت فقیه  
 بزرگ گرفته گفت که ملا جازت بیدار با نمودم گفت اگر شما نباشد من چه بگویم که بخواهم دیگر مشایخ فاضلین  
 اگر آپ را ناز یا نه میزد میگذشت و اگر رکاب من مردم مضبوط گرفته بودند و در غیبت و اگر رفای  
 سخنان آپ میکردم هم نمیکند شت آخر من جوش آمد گفتم جازت است بگذار مرا باز بگذشت گفت  
 در چهار طریق ملا جازت بیدار گفتم تو هم هستی هم بگذشت آخر باز بزرگ گفتم در چهار طریق جازت  
 است مطلب آنکه از خود را خلاص کنم چون بجای خود رسیدم او را بطریق غیبت گفتم بچه شدی بوز  
 در باب اجازت باراده آتی حل مشانه شد احوال شما لازم که کمر سخت بسته شرب روز  
 در این طریقت چند روزی با شماست حال دارم و از چند سال

اینکه فقیه  
 صاحب ساکن  
 قزوین

چند سال در حق بطرف هرات خند حق تعالی جل شانہ از فضل خود بایر و توجهات  
 حضرت با فقیه خود و خود داده آنچنان تاثیرات قوی با و از آن فرمود که در اول روز در کوشا  
 از نواحی غور سده کس ابدت در گردان انداخته داخل طریق شدند و جذبات قوی در حالت  
 او شان اوست داد تا حال افضل از دستمال کار او شان در عروج و ترقیت حق سبحانه و تعالی  
 و اسرار و واجد فیوضات و برکات جبین بران کبار متور گردانیده است مرد با کمال تجسسه  
 احوال است اشاعت طریق می نماید چنانچه بران را رنگین ساخته و بسیار اسان اجازت داده  
 که بشود کس معلوم این فقیه است تا حال در آن حدود و شرف ورود دارند و در آن فیوض  
 برکات میرسانند نامهای خلفای شان نیست اول طالبین صاحب  
 در نجر میباشند که از ملک فراوان صاحب کرامات و خوارق عادات است یکی از کرامات  
 او نیست که یک ملا آمده بر زبان طعن کشاد که شرط ارشاد کثرت علم است و بوجدان علم نداری  
 او گفت عظمای آتی و برکت او در کار است از علم رسمی چیزی نمی کشاید فصل او بگوید آن ملا گفت که  
 شما چه برکت میدارید در آنجا یک بچه شیر خواره چهل روزه بود ملا این صاحب گفت که اگر این بچه  
 زبان خود را بک آتی جل شانہ جاری گرداند فصل و برکت حق تعالی در باره من مسکین معلوم  
 خوابی کرد و گفت بی پس بآن بچه که در گواره بود اشارت کرد که بگو لا اله الا الله  
 آن بچه زبان فصیح کلام الله گفت آن ملا منم شده و داخل طریق شدند و دوم  
 سیادت بناد حلق و معارف آگاه حافظ ملا عبدالحق اخوند در ولایت آن سکونت دارند  
 سیوم سیادت بناد واضی ملا رسول اخوند در ولایت هندوستان استقامت دارند چهارم  
 غلام اخوند در شهر هرات سکونت میدارند بچشم ملا عطاء محمد اخوند در شهر هرات میمانند  
 ششم ملا جهان اخوند در ولایت گجستان میباشند هفتم ملا دین محمد اخوند در بکوه  
 سکونت میدارند هشتم ملا شمسوار اخوند صاحب ساکن زندامرا از حدود قندهار میباشند  
 نوزدهم صادق اخوند در قیصار میمانند و هم ملا فیض محمد اخوند در فراه میمانند یازدهم  
 ملا محمد رسول در ولایت ساغر میمانند و از و هم ملا الف اخوند در گور زنگ میمانند سیزدهم  
 ملا جلال اخوند در خدمت او شان میمانند و این سیزدهم خود دیده ام که هر یک

اینکه فقیه  
 صاحب ساکن  
 قزوین



صاحب کمال اند و حالات قوی دارند این شیرده مردم در اول سالها مجاز شده اند احوال است  
 بسیار گذشته خلفای ایشان بسیار سبع فقیر رسیده اند ثانیاً مردی آنکه در حلقه این حلقه بود  
 در اول فلبه جذبات و آه و غره و بی تاب و گریه خنده و بخود می و غیبت و استغراق میشود حتی که  
 در بعضی اوقات همه اهل حلقه که گاهی پنجگاه و گاهی بقصد کس نمیرسیدند بطیافتی با میکردند  
 و برهم می افتادند احوال آن احوال بان منوال نمانده مگر دو سه کس را گاهی آن اضطراب است  
 میدهد و گاهی نه و بجای آن حالات استغراق و محویت و حضور و آگاهی بقی سبب آن غالب  
 میباشد بعضی مردمان در حالت سلوة کیفیتی رو میدهد که بخیر و گفتن بکسیر تحریریه در قیام  
 پیشش شده است و میباشد تا که وقت سلوة خارج شده میرود و آن شخص بجان است  
 باقی باشد باز بر زمین می افتد مانند مرده و کسی این حالت در رکوع دست میدهد و کسی را  
 در سجود و کسی را در تشهد و بعضی بعد از گذشتن وقت نماز و بعضی از گذاردن نماز بافاقت  
 می آید و بعضی در حالت ذکر و بعضی در حالت مراقبه و بعضی بغیر آن خند و بدن خود را مانند  
 خانه و یا مثل کوه و کمان می میتند و بعضی همه بین را از جسد خود برمی یابند و بعضی خود را بجان  
 طویل می بینند که گویا سر خود با آسمان می ساینند بلکه از آسمان میکند و بعضی بخیر و جو خود  
 هیچ نمی بینند و بعضی همه احوال می انگارند بلکه همه دست میدهند و بعضی آواز کلمه انا الحق از بر  
 عضو و بن نمونی خود می شنوند و زبان گفتن نمی توانند و این حالات بعضی را تا مدت طویل  
 و بعضی را تا مدت قلیله میماند بعد از آن منقطع میشود و حالات دیگر رو میدهد و بعضی را که چون  
 ناسوتیه و بعضی را که شوف و ملکوتیه حاصل میشود و بعضی را حالت جوعیه چنان غلبه میکند که  
 هیچ چیز نمیرنیشود بلکه گویند که اگر بارشتر گندم خام میخوریم سیر نمی شویم قربان حضرت  
 شوم این چه حالات است اطلاع فرمایند و در حلقه مولوی میرزا صاحب و ملا دوران صاحب  
 و مولوی محمد جانان صاحب ملا خاظم صاحب و ملا آمان الله صاحب مولوی محمد عابد  
 صاحب مولوی میرزا عطاء صاحب ملا سبیت اخوند زاده صاحب مولوی شیر محمد صاحب  
 این حالات و جذبات و آه و غره و ناله و اضطراب و استغراق و بخود می و غیبت و محویت  
 زیاد از حد است که مشایخ این بار و علمای این مقام را ندیده و ندیده شنیده اند از این جهت

جهت باین بنویان و غریبان حسد و بغض و کینه می ورزند بدینهم الله سبحانه و تعالی و اینها بنا  
 اند که چیزی از احوال خود و خلفا و سایر مشایخ این حضرت نوشته شد و این همه حالات و فواید  
 و برکات و کشف و کرامات از حضرت است قلنی و در و سخن فدا که بی لطف تو من  
 قرار توانم کرد و چه جان ترا شمار توانم کرد و اگر بر تن من زبان شود هر موی یک کشت که تو  
 از هزار توانم کرد و چه او بخیر ناطق و ما جزئی نیم و او دمی بی با و مایی و حی نیم و بی که مردم  
 نقه آری کند و بی تحقیقت از دمی ناطق کند و چه بیاد مردم از خانه چیزی بخت و  
 تو داری همه چیز و من جز لشت و این بی عمل و بد کردار و سیاه چیزی نیست که خود را  
 در میان آر و ثالثاً آنکه اگر خدا نام را بگویند حضرت نعمان بن ثابت ابو حنیفه رحمه الله  
 تعالی علیه مطبوع باطنی بدست آید مهربانی فرموده برای فقیر خریده ارسال دارند و نگلی وقت  
 بسبب بیچاره و انگی مجرمان و کثرت احوال حلقه بگوشتان که بمن انقاس قدیمی آکس  
 نقد وقت ایشان است حوصله التفصیل نداشت مع آنکه مخدوم زاده صاحب ام در طلب جواب  
 کرامت نامه سه حال فرموده اند این لایثی را چون رزانت تقریر و متانت تحریر نیست هر جا که  
 خطایی رفت باشد حسن الطاف کریمانه عیلاهی فرمایند زیاده حد ادب  
 و صلوات الله علی خیر خلق سیدنا محمد و آله و اصحابه اجمعین

تمت بالتحریر محمد الله تعالی سبحانه

### خاتمه

در ذکر بعضی عنایات حضرت ایشان بر مؤلف این رساله عفی عنه  
 که بحسب صورت فرزند حضرت ایشان است و بسبب فقد آن نسبت معنوی چون دود که  
 تنگ عاریتش است خود را میداند اول آنچه باین نسبت مکتوبی فالفرض گشته است  
 بطریق اجمال بیان میکند اظهار الشکر لک سبحانه بواسطه حضرت الوالد المکرم قلنی  
 و در و سخن فدا که قال الله سبحانه و آما بنعمه ربک فکفک  
 بعد از آن ایما بقدر آن نسبت معنوی هم میکند که خوف آن غالب است حق تعالی خاند



خیر کند این ولادت فخر و سیوم ماه جادی الاولی ستم کبر از دو صد و چهل و هشت  
در دلی اندرون خانقاه شریف واقع گردیده و الله مرحومه میفرمودند که تو در شکر من بودی  
که در خواب دیدم که در کنار من بابتاب آمده است آنجا بجز احدی تو بیان نمودم فرمودند که این فرزند  
چون بابتاب منور خواهد شد لهذا والده مرحومه فراموش من و جوهر من میگفت و آنچه فرزند  
بر او دست تر میداشت و حضرت ایشان میفرمودند که بجز احدی تو که صاحب کشف صحیح بودند  
در حق تو بشارت عظیم داده اند و نام تو منظر محمد و تاریخ ولادت منظر محمدی فرموده اند  
که دال اند بر شرب محمدی تو و میان عظیم الله صاحب مرحوم میگفت که یکبار پیش حضرت  
جدا آمد حاضر شدم و تو در کنار ایشان بودی ترا بوسه میدادند و میبوسیدند و میفرمودند  
ازین فرزند بوی او که انعمتیه می آید و صاحب شان عظیم خواهد شد انشاء الله تعالی  
و یکبار که بودم که جناب ایشان بجز من شریفی که متوجه شدند با وجود آن جبره شریفه ایشان  
خوب یاد دارم و گاهی از آن حضور بی غفلت نمی شود و در حضور من بجا حضرت حق سبحانه  
و تعالی در خواب مشرق میگشتم و حضرت جبرئیل علیه السلام را می دیدم و بنام ده سال  
آنم در عالم صفا که عکیده و کلمه مخصوص میگردد و در عمره شریفه شایسته قرآن مجید نموده  
الشرکب در سیه دینه از حضرت ایشان خواندم غایت اقباله برین غلام خویش ناظر بود  
که بتقریر و آید چه جای تحریر اگر خود را فدائی خاک پاک مرقد او سازم بلکه از خود نامی و نشانی  
نگذارم هنوز حق آن هیچ او انکرده ششم در حضور من وقت خاص فخر اطلب نموده  
به بیعت سر فرار ساختند و مراقبه احدیت تلقین نمودند و قریب بلوغ بودم که بدو ام نگرانی  
باطن که از مبادی دوام حضور است فائز گردانیدند و شرح ملاجیحی در تحفه التعلیم  
میفرمودند و در عمره شریفه و دو سالگی از علم ظاهر و سلوک باطن فارغ ساختند و مادون آن  
فرمودند و توجه بر بدین شریح کنانیدند چند کس حضرت ایشان عالم غلام خویش نموده  
بلکه در بروی خویش توجه میدادند و کتب تصوف خصوصاً مکتوبات حضرت امام ربانی  
محمد الغفاری قدس الله سره در دایر بحال تحقیق و تدقیق افاده فرمودند بحیث زیارت  
شر حضرت امام ربانی رضی الله عنه بسر میبرد شریف حضرت فرمودند بسیار غایت

غایت آنجناب بر حال خویش متباد و نمودم و در جمیع مقامات مخصوصه توجه فرمودند و در جمیع  
مقله مکتوبات عمل ساختند و یک غایت نامه عالی برای این دو سیاه نوشته بمنزله جازات  
شتم و در بسیار و نیز امیکه نسبت شما چون نسبت است با تفاوت و لیکن از ادراک در حضرت  
و حضرت ایشان خدایق این فرمودند و ارشاد شد که نسبت شما بسبب اتفاقات حضرت امام ربانی  
قدس سره و جمیع مقامات بسیار قوی شد بعد از آن شوق حج و زیارت رسول اکرم صلی الله علیه  
و آله و سلم از حد زیاده شد اجازت خواستم رخصتی گشته و فرمودند که سفر شایسته بنظر من آید  
هر چند فقیر الحاح نمود و والده شریفه و دیگر اکابر شفاعت نموده صلا بفرمودند چون سال من  
اسبب غلبه شوق سخت متغیر شد فرمودند ابو یوسف را بجد رسیدن بر تبه جهاد و تسلیم ابو حنیفه  
جائز نیست شما هر گونه که ظاهر میشود عمل کنین بعضی نمودم که مرا این سفر مرضی حق سبحانم  
و انشاء الله تعالی بخیریت تمام برود و می مراجعت خواهم نمود و حضرت هر چه میفرمایند از غلبه سخت  
ببین صواب است اما مر حقیقت حال بخوبی مشکوف شده است لاچار رخصت دادند و وقت  
دوای فیه که بحیث حج بر آدم بسیار گریستند و فرمودند جز نیکه روز فراق حضرت والدی که بعد  
قدس سره و وقت غریبت شان بچرخد و بود همان روز و اقی شماس و بغیر ایشان  
همه خانقاه مرا تا یک نظرمی در آید نور خانه من ایشانند و از زندگی در مهاجرت و غایت  
عالی ارقام فرمودند ما اینجا نموده برای خود خانه اختیار کردی بحسب الله و حق العاکل  
بیشی که خویش و شکستی که راه و نیز نوشتند که آنچه ما فکر آن می سوخت در وجود  
آخرا ساز می طالع آن هم ساختم و فقیر دعا وقت سحر برای شما لازم کرده است الله تعالی  
قبول فرماید و اعانت در همه امور شما بر منی و باطنی سازد و والده شما هم بسبب بجز ایشان  
مضطرب و پریشان باشند الله تعالی بدو دلها برسد و در غایت نامه دیگر نوشتند  
خوشی فقیر آنروز خواهد شد که از زیارت بجز من شریفی فارغ گردیده و دینی رسیده خواهند  
که حالا توجه حضرت دلی میثوم حق تعالی قادر است که امر من بطور بوقوع آید سپردم ابو  
مایه خویش را به او داند حساب کم و بیش ایضا خوشا وقتی و خرم روزگاری که یاری  
بر خور از وصل یاری به برافروزد چراغ شبنانی به یاری یابد از داغ جدائی



از نعم الله جل و اعلیٰ خود را ضایع نخواهد ساخت و بشیخ جمال الدین صاحب کشمیری منتهی ارقام  
فرمودند انصاحب را لازم است که بعد از رفتن فرزندی از احوال ایشان آنچه معلوم شود فقیرا  
مطمئن فرموده باشند که دل فقیر از فراقش بی آرام نباشد الله تعالی بدارد و لها بر سر حبیب الله  
و نعم الوکیل ثم الموالی و نعم المقبیل و نعمه فرزندی در سالها پیچیده است و او را  
باقی القایت رساند و در عمرش برکت کثیر غایت فرماید و کرم و وفاداری فرزندی  
همه بران است و بیان عبد القادر صاحب کشمیری تحریر فرمودند اگر عزم شماست که غایت  
باشد از فرزندی که نسخه معارف فقیر است اخذ علوم و امراض باطن ضرورت که در تحت عنایت  
است تا باری دیگر فرصت ملاقات خیر شود بانه وفادار ملاقات مقرب است که عوفان حضرت  
حق سبحانه حاصل شود و از نسبت حضرات نصیب کامل روزی گردد و او را کرم و چون حج کرده  
در تنبی رسیدم بحال خوشی این عنایت نامه فرستادند فرزندی از تنبی از شدی  
حاجی المومنین الشریفین سله الله تعالی و اوصیة الی عیالہ ما یفتکاه از نسخه  
دورنی و مجوری احمد سید مجذوبی مصومی بعد سلام سنون و دعوات ترقیات شحون  
مطالعه نمایند مکتوب مرغوب آن قره العین و مسرور الاذنین مؤرخه ستم شمس  
نزدول مرکب داخل شدن در تنبی رسید و دیده دل امست بی اندازه رسانید قبح  
الله سبحانه شکرا و فلتی مژده ایدل که سیاح نفسی می آید که زانها سر  
خوشش بوی کسی می آید اهل کسعد و السعد و جنة الخلد و مولی حب و جنة  
المنیر رباعی تصانف بدیه الفیاض فی نام و زین هر دو کدام خوشتر که در خرام و خوش  
جهان تاب تو از جانب شرق و ایا و جهان گردی از جانب شام و حالا مینطق لازم  
الوقوف من قتی فلیجمل الی آهله بشا بهی که رفته بودند برود و می آید  
نمانند و چون آن فرزند از صورت گذشته معنی رسیده اند حالا از صورت چه کار نیست حضرت  
حق سبحانه بیاید معیت خواهر امر چه در کار است الله تعالی بخیریت تمام آن قره العین داخل  
وطن مالوف ساخته مشتاقان را سرور سازد و نیز نوشتند که یکروز در محارقت الفرة این  
برابر یک سال میگذرد از کشاکش خطر این نجات بخشند که بدون ایشان مرا راحت نیست چون

چون بقدر بوسی مشرف شدم نهایت خوش شدند و قیام فرمودند و در نعل خود تادیر کشیده  
بسیار گریستند و فرمودند نظر شما بر صواب بود اما من بسبب غلبه غم متذکر بودم و منظر آن طایف  
بجست کمال عشق بود آنچه شد که بخیر رسیدید و نسبت شما از اثر الطایفه قدسیه نور عالم صلی الله  
علیکم و سلم و توجیهات بابر کاست او شان نهایت بلند شد و از غلال نامی و نشانی بگذشت  
و از برکات و انوار آن مقامین متبرکین و انعامات و بشارات که بخلام ایشان مخصوص گشته بود  
استعار فرمودند این ماقص الا ان فیضیل عرض نمود فرمودند همه صحیح است فقیر نیز دیده بود  
و در خانه بیان کرده اند که عکله اذک و چون بکشمین شریفین رسیدیم گاه گاه  
کاشوفات خود نوشته بخیریت شریفین میرساندیم و حضرت استبدیق آن بر نظیر آن عرض بخیل  
شریفین این خبر میفرمودند یعنی از آن عرضها مختصر بنظر نماند و احوال مثل سبک  
**عریضه اولی** حضرت قبله عالم قللی و دو وحی فدا گشته در کعبه معظمه  
ران فایم شده است که از خود نامی و نشانی نمی یابد و در تمام عالم تخریریت محرم چیز  
شهود میگرد و بلکه قریب است که بر حقیقت الخالق غلبه کند چه آن خلیف کعبه علیانی تحت مجرور  
اعتبار است در ذات تحت تعالی و تقدیر است پس ناچار از خالق مکنی و نشانی خالق باشد  
که بعضی افراد را بطریق عروج نصیبی از ماورائی آن حقیقت که تخریریت از ذات خلقت است ثابت  
باشد و خود را یک جزو اوی یابد و همه شیار را بجانب خود توجه و سابد می بیند و تحت تر آنکه  
میگویند که در تو نصیب از ان اصالت است که کعبه معظمه نیز از ان تر شد است و بجانب تو  
متوجه و العبودیه در جواب این تحریر شد و مستحق مکتوب مرغوب مشایخ حقائق مجار  
کاشوفات خود بود و در مورد سرتیاریان کاشوفات خود در کعبه معظمه و انعام در مدینه منوره  
عربی در ستادم **عریضه ثانیة** حضرت قبله عالم قللی و دو وحی فدا گشته در کعبه معظمه  
که این سبک اگر بکین خویش را با انواع انعامات طایفه و خلایق فاخره مشرف و ممتاز میفرماید  
گاه گاه رنگ دائمی فیض بنبر معلوم میشود و در مواجبه شریفه خلیف است یک حجاب رفیق  
در غایت رفیق که رفیق ربوبیت نباشد بلکه موجب نزاع و حشمت محبوب نظر محبت جان داده است  
در دل میگرد و لکن کشف الظلمه ما از دزدت یقین است و در وقت است و چند بار چنان



چنان رنجند که حضور یا متوجه غیر مباحین صلا برین عرضی دستخط خاص شد و دستخط  
 آنحضرت که قبول فرمودند و موافق ارشاد فیض بنیاد بعمل باید آورد و مصراع جواب آمد  
 تیمم برخاست **تشریح روضه ثالثه** حضرت قبله عالم حکیم الله فدا کفر و فتنه  
 متوجه می شوم غایتها و التفاتهاست چند روز است که بعد از شراق آنوقت خاص خویش لطف  
 فرمودند و بهم تقبیل احضار مبارک و معافه طویل غلام شمار مشرف ساختند شب از غایت  
 بنده نوازی از شرح صدر شریف خویش آگاه ساختند و نمایند که حال دست بی کیف که او را  
 وسیع از احاطه آن تنگ گشته تا این دم گاهی بخین وسعت با نهایت شگرفی در هیچ مقام  
 دیده نشد الله اکبر وسعت دائره خلقت که محیط حقائق انبیا و کرام علیهم السلام و الشکاک  
 است در جنب این حکم قطره دارد نسبت بدیاری محیط بلکه حقیقت کعبه قرآن و صلوة و همه داخل این  
 وسعت مشهود گشت و ندر رسید که هیچ حقیقت را بر حقیقت امنی تواند شد توفیق کجا همه برای  
 بوجود آمده اند چه حقائق انبیا و چه حقائق الهیه همه بدایع خلقت میباشند و ذات بخت و ار  
 و راست از بنده را هیچ نصیبی نیست لا بالقدم ولا بالنظر و آنچه اقرب به انت حقیقت است  
 و آن هم بی ظلمت نیست از شنیدن این هوشم برفت اقوام تا دیروید و هیچ چیز ازین عاشق باقی  
 نماند بعد از آنوقت باین رباعی مترجم بودم رباعی جسم همه اشک گشت و چشم بگریست  
 در عشق تو بی جسم همی باید زیست و ازین اثری نماند این عشق از چیست و چون من همه شوق  
 شدم عاشق گیت و قرآن حضرت شوم حضرات کرام علیهم السلام از کلمات نبوة تا آخر  
 مقامات سیر در ذات بخت میگویند و این غلام را پیش هم مثل این درک گشته بود و درین ایام  
 بفضل تعالی کفایت روشن و ظاهر است چنانچه عرض نموده بر ظهر این عوینه بدست شریف  
 خویش تحریر فرمودند و دستخط و آتی فرزند آنچه ارشاد فیض بنیاد است همه راست و صحیح  
 حقیقت الحقائق بر همه حقائق مشتمل است و همه اجزائی او و حضرات ماسم باین قائل اند که کلمات  
 که ذات بخت گفته اند به نسبت مقامات تحتانی نه نسبت بمقامات فوق و در حقیقت ذات بخت  
 لا یقین است و در آنجا حضرت مجدد رضی الله عنه نصیب مرگمل اثبات فرموده اند و حق  
 حضرت علی علیه السلام به نسبت غیر مرگمل بوده باشد و الله بانه علم **تشریح روضه رابعه**

حضرت قبله عالم حکیم فدا کفر و فتنه در شب اول از همگان بعد از آنکه از صلوة  
 حاضر شدم بحال بنده نوازی فرمودند و دستخط واجب که شکر و فتنه باین دست آمدند که انظار  
 آن موجب ایقان و فتنه است غرض که تا زدن مدفع سحری بقیام گذشت بعد آن بزور بجهت تسخیر  
 کشیدم و همچنین شب ختم قرآن یا انواع الطافها نواختند و چنان رنجند که ارشاد عالی می شود که  
 این مخصوص تو هست عرض نموده شد که وجه خصوصیت چیست فرمودند بزبان هندی بیاجبگو  
 چاهی دینی سبها کن هو یعنی خوابه هر که را دوست دارد همون عزیز است لهذا کفایتی **فما آتاک**  
**فلا تأخذ فی فیما آتاک و لا أملاک** بوالد خود ظاهر کن و بگو که معامله من بجمع  
 الناس بحسب نیت او شان است باعمال نظرنیت از دین و دنیا موافق رجا خود کامیاب شوند  
 و روز بعد بحال محبوبیت که پیش از آن دیده نشده بود و محلی بودند چند بار بی اختیار این شعر خواندم  
**شعر** و عنید عنیدی کل یوم اری به بحال عیایا یعنین قریب  
 فتنه شرف بحمد الله سبحانک یطاف لقا و جلاله صلوات الله علیکم و سلم فکله المنة  
 اما قرآن حضرت شوم عرض نیست که با وجود این همه احوال این عاصی روز بروز خراب تر است  
 هیچ حسنه از من صادر نمیشود هر روز بلکه هر ساعت از یاد شتر و قباح است از اتفاق بلکه از کفر  
 و ارتداد هر اسان لرزان ام و خائف بلکه آن حکم میکنم و تجدید ایمان مینمایم برای خدا و شکر  
 فرمایند سخت حیرانم که این چه حال است زیاده حداد این عوضی را باین عبارت مرین فرمودند  
 و دستخط و شکر خداوندی باید نمود قبل صوفی قبل بلا حلقه و دید نقصان اعمال هم  
 ثمره است جائی حیرانی نیست الله تعالی ترقیات بی اندازه نصیب **تشریح روضه خامسه**  
 جناب قبله عالم حکیم فدا کفر و فتنه تا یوم القیام چند ان التفات و توجه بحجاب فیض  
 سرور عالم صلوات الله علیه و سلم بود که قدرت قیام بخیرین شجین سیدنا ابی بکر و عمر  
 رضی الله عنهما صلا ند شتم الحال بی اختیار دل میخواهد که توجه بادشان بکنم و التفات جانا  
 او شان هم بسیار بسیار مشاهده میکنم یکبار وقت شب باین چشم دیدم مجاذی سیدنا عمر  
 رضی الله عنه شخصی لباس سفید با کمال مهابت و جلالت که نظر خیرگی میکرد و بصفه تر تفرقه نمودم  
 باین خیره گشته نوشتم که شروع حکم کنم از هیبت قدرت نیافتم و چشمم سرفتن سین دیدم بعد از



بن بود مخصوص از حضرت صادق علیه السلام که کمال محراب است ذات کریم ایشان را  
 و ذات مقدسه حقیقت رب العالمین علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله چنان فانی گم  
 میا که کمال وجود دارند و با یکسان شده و در سینه نامحرم رضی الله عنه با این اینه در قریب  
 دارند بسیار بهر برادرش شیخ محمد بن محمد بن ابی طالب ایشان عرض نمود که با یکسان است  
 الشیخ عبد الحکیم بن عبد الله بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام و کمال کمال است  
 فقیه است بنی حنیفه رضی الله عنه و کمال کمال است و کمال کمال است و کمال کمال است  
 قربان حضرت شوم چند بار ظهور فرمود بعد از این که با طیفه نفس ایشان در قریب بود و بر سریدم  
 که امر و زجه در آن کردید گفتند این کیفیت حالات حال نیامده تمام بدن من از فیض نوری مملو شد  
 و در محیط شد و هیچ چیز از نسبت قلبی که شد کمال طیفه نفس نشاء توبه کردم قربان حضرت شوم  
 باین سبب این کتابی رفت امیدوارم از حق تعالی بر چه ارشاد شود در حق ایشان و کمال  
 عمل کرده شود و از انبویه لعل چه مراد است و حق می فهمم که کمال در ایشان بود و هیچ چیز از نسبت  
 راست بکنند زیاده حد و است برین عرضی جهان که مستحط شده و مستحط به و در امر خدا  
 مراد نمی نیست موافق ارشاد اجل باید آورد و مراد از انبویه لعل چیست و با لال شده است  
 در راه سلوک فقط به این **مکرم** حضرت قبله عالم کماله العالی چیزی غریب  
 ظاهر شده آن است که پیش ازین در وقت ظهور حقیقت محمد بنی بیج یک طیفه لال الطالوت کماله  
 بلکه شرف نامی نشان می یافتیم که طیفه اخفی که با یکسان بود و با حال قلب با کماله  
 آفتاب مقابل طیفه اخفی و طیفه نفس که در درون یکسان است و کمال کمال است و با فیه که  
 متقاربان نیست که با جمیع مقامات در حق نفس انداخت می گشتیم که این طیفه در وقت نباست  
 یا آن و طیفه در آن این در شب بعد از منرب که بواجبه شرفیه ماحض شد در حق صابریه  
 برت بیک نام حق الله علیه کمال خوده بین که متولد حضرت شیخین علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما  
 و در حالت مستی کلمات صادر شدند بجهت مقام کمال که حقیقت را بهیست علیه السلام کمال  
 شدت و قوت ظهور فرمود هر چند خود و مظلوم می گرفت قدرت نشاء آخر با فادام و چیز با کماله  
 که متولد و بر سر یک نام غیر هم نیست که در آن بود از بیعت نام کمالی که از باور شیده بودند کمال

از بکمال لعل حضرت قبله ام ظاهر ساختند قبله من در مقام ابراهیم در حرم کماله ازین محبت  
 علی بن ابی طالب بود و کماله مثل اینجاست احوال غریق آن نسبت ام ظهور بر کات کثیره و شرفیه تائه  
 ازین خاص خلوت با خصاص است بخیا حضرت حق جل و علا و نیز ارشاد شد که بر شرفیه صلوة  
 مظلوم با و مراد شیخ و کماله اینها حقیقتا ازینجا و یا به که تمام این دو امر عظیم بود و نیز  
 من شد که انرا من اندوهم بشیر من پس آنوقت تصدیق قول حضرت ابراهیم بانی رضی الله عنه  
 که در حق خود فرموده اند که فردی میا است از کمال که بواسطه اید تمام این امر شود بخوبی شد که  
 هیچ شبهه و زیاده در میان ایشان جزو حضرت شیخین اند و وارث کمال ایشان از صورت و نحو  
 قال الله تعالی فی حق کماله و در مقام فدوی اسو الهیات اول اینکه وجه عدم دریا  
 طیفه قلب باین حالت غریبه تا ایندم چیست یا قلب حق نظر است یا چیزی دیگر و الا غلام  
 با اهل از مدت به بد قلب نفس خود را تا با تباب و آفتاب میاغت که نظر بصیرت از در آن کمال  
 غیرگی میکرد اما این نکاس مقامات بود و دویم اینکه در ولایت حضرت شیخین رضی الله عنهما  
 چیزی فرق است یا هر دو مناسب مقام کماله و از باجه احقر دیده از بر دیده است گویا  
 از حضرت حذیق که حضرت محمد رضی الله عنهما آورد و کرد و باجه خود ام ریزان بود و میوه انیکه  
 و از شرکت مقام حقیقت دانیه که حقیقت موسوی است نیز دریافت شد و در فیض بخت نیز  
 که غالباً در آن میا باشد نیز بود و وجه این چیست یا بسبب مرکزیت آن دایره گونه استخراج شد  
 یا بالهم مناسب است و از این فدوی در وقت ظهور خاص نسبت حضرت محمد رضی الله عنه  
 استخراج ولایت موسوی با ولایت محمد بنی بخوبی فهمید که در چهارم اینکه ارشاد فیض نبیاد  
 که بواسطه این هر دو تمام شده تصدیق کلام حضرت محمد رضی الله عنه است بانه که بواسطه  
 غرض بعضی خصائص اتمام دلته اند امید که بنده نوازی می فرموده رفیع شبهات فرایند  
 بر طهر این عرضی ارقام فرمودند و مستحط با ای فرزند نکاس مقامات در طلب که دیدنی  
 آن القلب مضغه است که منظر عجایب و غرائب همه شایسته است و حضرت شیخین رضی الله عنهما  
 در ولایت شرکت دارند اما فرق اصالت و تمیزیت در نسبت ایشان کاین است و ظهور حقیقت  
 موسوی باعتبار مرکزیت بوده باشد و ارشاد فیض نبیاد این معنی شده باشد که بحسن نسبت



این بر دو عالمی را حاصل شد فقط آنی جدا ازین چون بجنوب برآورد وقت طلوع ظهر حاضر گردیدیم و کتاب  
قدسی آیات حضرت امام ربانی رضی الله تعالی عنه کنشاده باین غلام خویش دادیم و کتابت کردیم  
از جلد ثانی که در بیان کمالات مضغه قلب تبصیل تحریر فرموده بودند و ارشاد شد  
که این امطالع کین که شرح حقیقت شماست ابتدا چند سطر از ان نقل نمایم  
قال رضی الله عنه بدانکه ارباب ولایت قلب گویند و مراد حقیقت جامع انسانی دارند  
که از عالم امر است و لبان نبوت علی صاحبها الصلوة والسلام هم مطلب عبارت از مضغه است  
که اصلاح آن صلاح جسد مربوط است و بفساد آن فساد جسد منوط است و در فی الحکایه ان فی  
جسد ابن آدم مضغه را ذخیره است و بفساد آن فساد کل بدن و اذ افساد کل بدن فساد کل بدن است  
و حقیقه جامع چون نهایت نهایت رسد و از ولایت خاصه غیبی حاصل کند اگر نماندگی  
مطلوب پیدا آرد ظاهر در وقتی ظل مطلوب خواهد بود نه عین مطلوب در رنگ مرآت ظاهر که  
ظا هر در وقتی شبح محض است نه عین شخص بخلاف مضغه که بر خلاف مرآت ظاهر ظاهر در  
عین مطلوب است نه ظل او لهذا فرموده یسبحی قلب عبدی المؤمنین این محله  
و رایی طور نظر و فکر است زینهار از اینجا معلوم نمکن فهم کنی که ان اتحاد و زندقه است بر چند  
عقل معاش باور کند که عین کیشی در شیئی دیگر ظاهر شود و طول نمکن آنجا نباشد این انچه  
عقل است و قیاس غایت است بر شایه فلاه لکن من انقا صبر این است ای برادر این مضغه  
بر چه گوشت لا یحبها رب خیال کنی که آن جوهر نقیسی است که خزان و اسرار عالم خلق  
در وقتی مخزون گشته است و دفائن و خفایای عالم انور در وقتی مدفون شده باز با دلی بیست  
خاصه که به هیئت وحدانی او منوط است اولاً اجزائی عشره را بتصفیه و تزکیه و به جذب و سلوک  
بنا و تقاضای و مظهر ساخته اند و از دلش تعلقات با سوسلی آزاد گردانیده اند مثلاً قلب را از غلبه  
گذرانیده بکلی رسانیده اند و نفس را از آگاهی باطنیان آورده اند و خبر را از سراسر کشتی  
نافرمانی باز داشته اند و خاک را از لیبی و لیبی فطرتی ارتفاع داده علی بن القیاس حسیح اجزا  
او را از افراط و تفریط بحد اعتدال توسط آورده اند بعد از ان بحسن فضل و کرم این اجزا را بر یک  
واده شخص متمیز ساخته اند و انسان کامل گردانیده قلب شخص را که خلاصه اوست و مرکز وجود او

او مضغه تغییر نموده اند نیست حقیقت مضغه که با نذر از عبارت در گفت آمده است و اکلا هم  
الی الله سبحانه الی اخر المکتوبات قرأ جمعه ترعجب العجاب عریضه  
**سابع** ترابان حضرت شوم شب عجب معامله گذشت که مقدم بر بیان است  
تحریر چه رسد من کم یداق کم یدر سبحان الله و بحمد ۵ هر کس که غایت شد  
اجالین انیکه از مواجبه شرفه مشرف شده پس طلقه مبارکه آمده ششم خیان معلوم شد که خود  
تشریف از زانی میفرمایند بحال جلالت و ابهت ما لا عین ذات و ادن  
مکفوت و لا حشر علی قلب بشر می فرمایند و حکم و احسن نفسك مع الذین  
یک علی ان یفهم بالغد و قوله العقی یوید و در شرف آوردیم چونکه حرف متوجه بستی  
تر متناز میکنم الله اکبر آنچه پیش دیده شده بود از کثوفات و نسبت مقامات تا آخر سلوک  
طریق شرفه قطره بود نسبت این دریائی و قار و موج لا بلکه ظلی بود از ظلال این قتل مجرب این  
خیال ارشاد شد که اصل الاصول هنوز در کمال و کمال است باین ارشاد فیض نیاید فانی  
روداد که جلای نامی و نشانی از عاشق و داده نگذشت بعد افاقه نجوف اینکه این خواب  
نباشد چشم کشادم همون حالت سابقه بود و قریب بود که از غایت التذات و رقص کند مضغه تا  
غیبت بزور نشاندند و چنان بند شدند باز بعد مدتی چشم کشادم همون غایت بود تا ناز  
عشا مشرق فرمودند آخر بجهت ناز خیمه صورت معامله این است و معنی آن مقدم بر بیان  
بدون موقوف است واجب بود بر عرض رسانیده امیدوار بقصدیق است و العبودیه برین مضغه  
چنان نگارش فرمودند دستخط بحمد الله علی ذالک است اسی ریح للعالمین  
صلی الله تعالی علیه و سلم و علی ایه اجمعین که غریبانو از می میفرمایند چه عجب اظهار  
موجب قطع البلعو قبل من قبل بلا عکة شکر ان بجای آورد و لکن شکر شکر  
که از نیک لکمه مصراع حسن این قصه عشق است در دفرنی گنجینه مضغه تا فیه  
عوضه شست کترین بندگان مظهر آنکه غایاتی که به نسبت این لاشی میفرمایند خود در بیان  
نیست کم شبی باشد که نوازش و کرم جدید سر فراز فرمایند خصوصاً درین شبهای موابه  
چندان آسود واجب الاستئذان مکتوف ساختند که اگر به اشاره با کنایه از ان لب کشا بد



قطع التعلق و تدریج التعلق هم و اما آنچه بر من از تغییر حال و ترقی مقام ظاهر شود آن را  
 عرض نمودن واجب است قبل ازین که از احوال مضاعفه خود گذارش ساخته بود آن یون می  
 قیوم یک ساعه فساد ساعه زبانه شدن گرفت تا اینکه تمام بدن بچین شد هر بن مویم  
 نزلت جمال و جمال گشت جمال تغییر بود که این چیت و متغیر چه مقام است و در نماز خصوصاً  
 صلوات و آواین که بجهت توفیق بقول قوت میخوانم حالت باو کیفیت اوست میداد که دست  
 ادراک از آن کوتاه است سواقی آن فیض و برکت که از لوازم حقیقت صلوة است چنانچه یکبار  
 قبل از نماز بعضی بوی خوشی که از عرش با تحت الشری در جنب آن حکم خود را در ظاهر بر شد و خود  
 من هم طمان شد و بعد از گرفت کمال لطافت و گشاده که این در وقت است و این قیوم  
 حجت است احوال چند روز در تمام موب و اوقات ساری میام بلکه در آن روز خود میداد  
 و این دید بعد از آن از قریب توفیق ظاهر میشد و در آن وقت متغیر شدم که با این کیفیتانی بود  
 وجود نیست بلکه آنچه از لوازم است چیزی ظاهر نمیشد بلکه این دید باورائی آفاق و انفس است  
 و متغیر صرف است و در حق من کما من و بر یکی کمال دارد که اکثر اوقات خود را از نسبت  
 و کنی یقین حق خالی می ایتم آخر یکبار بنزد در دادند که این مقام است مخصوص  
 بشو عالم که دیگر انبیا را درین شرکت نیست اما بطریق حضرت صلوات الله علیه و علیه السلام  
 بر که انبیا بنده میوزند قربان حضرت شوم تا که بخوبی قرآء بعد اولی و کنی بعد آخری  
 کشوف منی شود عرض نمیکند پس این چه کیفیت است و متغی بکدام مقام آیا در کلام فیض نظام  
 حضرت مافک الله تعالی یا شهادتیم علیکم و جیزی ازین اشاره است یا نه چونکه  
 هیچ ناسبت بتوحید ندارد که صاحب این مقام عالی را از ان مقام بطلان تنگ و مار  
 بنده نوازی فرموده علی این عقده فرمایند زبانه خود ادب و التجدید این عرصه را چنان  
 سزین بدستخیز خاص فرمودند که خطبه ای فرزند هرگاه حقوق حقیقه احوال ملک  
 میشود و همچنین می باید وجود را در ساری در کل موجودات قائم کند علی ذلک و آتی  
 بعد ازین چون مجلس شریف حاضر گشتم مکتوب پنجاه و چهارم از جلد ثانی مکتوبات  
 بابرکات حضرت امام ربانی محمد و آلف ثانی رضی الله عنه که در بیان

در بیان درجات سبعة مراتب الشریع عالم حکم علی الله و علیه السلام بتفصیل تحریر فرموده اند  
 بقلام خویش کشاده دادند و فرمودند که حصول این درجه سابعه شریع است حقیقه احوال که حقیقت  
 محرابی است علیکم الصلوة والسلام لهذا نقل آن مطلب از آن مکتوب ضروری گشت قال  
 رضی الله عنه و درجه ششم از مراتب است که تعلق بشرق و جنوب دارد و این درجه سابعه  
 از مراتب بامع جمیع درجات سابق است زیرا که درین موطن نزول هم تصدیق قلب است  
 و هم تمکین قلب هم انجمنان نفس است و هم اعتدال اجزائی قالب که از لطیفان و سرکش باز ماند  
 و درجات سابعه گو یا اجزائی این مراتب بوده اند و این درجه همچون کل است مراتب اجزائی  
 تابع متبوع برنجی شایسته پیدا میکند که گویا هم تبعیت از میان میخیزد و امتیاز تابع و متبوع را  
 میگردانند و چنان متوهم میشود که تابع در زنگ متبوع هر چه میگیرد از عقل میگیرد و گویا هر دو از یک  
 آب بنجوزند و هر دو آغوش یک کنار اند و هر دو در یک کشتی ترازند و هر دو در یک کشتی سیر و شکارند تابع  
 و متبوع کدام و تبعیت که را در اتحاد نسبت لغا و انجاش ندارد و عجب سابعه است در مقام هر چند  
 با معان نظر عالمی نماید نسبت تبعیت هیچ محظوظ و منظور نمیکرد و امتیاز را نسبت و متبوع است  
 پیدا میشوند شود انقدر است که خود را طفیلی میداند و وارث بی خود میابد علی علیه السلام  
 الصلوة والسلام مانا که تابع دیگر است و طفیلی و وارث دیگر هر چند که همه در قطار تبعیت اند ظاهر  
 و تابع حیوانیت متبوع در کار است و در طفیلی و وارث هیچ جلوت در کار نیست تابع الاوش در است  
 و طفیلی جلیس خنثی با جمل هر دولتی که آمده است از برای انبیا آمده است علیهم الصلوات و السلام  
 سعادت آن است که طفیل انبیا علیهم الصلوات و السلام از ان دولت بهره یابند و از انوش  
 ایشان تامل نمایند در قافله که اوست و انهم نرسیم به این پس که رسد و در بانگ  
 تابع کامل کسی است که باین شرف درجه متابعت متخالی شود و آنکه بعضی از درجات متابعت  
 و بعضی ندارد تابع فی الجملة است علی تفاوت الدجالت علما را طوایف درجه اولی و سنی  
 کاش آن درجه را هم سرانجام بدین متابعت را مقصور بر صورت شریعت داشته اند و از آن  
 امری دیگر نه انگاشته طریقه صوفیه را که وسیله حصول درجات متابعت است بی کار تصور نموده اند  
 اکثرشان پیرو متدائی خود را بنظر اندازد و بتردد و بی نیت اندر می چون آن که میگوید در سنی

در بیان درجات سبعة مراتب الشریع عالم حکم علی الله و علیه السلام بتفصیل تحریر فرموده اند







وید تصویر اعمال و خرابی احوال خوب است و شیر و صفت گوین و غیره من اوصاف سالکان  
واقع میشود و کشف امور مسطور از قسم تشریفات است اللهم زد قیضا  
**عَرَضَةٌ عَاشِرَةٌ** بحجاب فیض باب خلیفه الله و ذوی فکاه  
کمترین فدویان مظهر عزم می نماید که در جواب یکی از عرضیهائی سابقه ارشاد عالی شده بود  
که حضرت مجتهد رضی الله عنه مرگم از ضیاب از ذات تحت فرموده اند قبله عالم و روز شده  
که در خلوة مطالعه مکتوبات حضرت خواجه محمد معصوم رضی الله عنه می فرودم در اول عرضی که  
بوالد ماجد خویش رقم فرموده اند طلب نیست که مشهود گشت که تا بر جا که میروی همه در جو  
و اعتبارات میروی که اصل اصول اند و بذات مجرد رسیدن محال است که در راه در راه است  
اطلاق عقل در اینجا سا قط است آخر الامر معالیه بیاس سید و بنیین بین معلوم شد  
که تا این را ذات عطا فرمایند بذات رسیدن محال است و آنچه حضرت ایشان نوشته اند  
که این قسم بزرگ در یک عصر متحد دینی شود علاوه پس مذکور شد و گاهی بنیاط می رسید  
که تابع کامل را از جمیع کمالات متوج نصیب است پس عدم تعدد بکدام اعتبار خواهد بود  
آیا فرق اصالت و تبعیت باشد تا آنجا که نوشته اند احوال متوجه شریف امیدوار است که  
ازین محادری بکشد و بان حضرت شوم از مطالعه این مکتوب عجب حالمه باین الیک  
والرحمة کذشت که مقدور بیان نیست که وقتی که خواجه دقویم رضی الله عنه چنین نگارند  
تو که ننگ عار مسلمانان و تحس از کلاب و خازیر هستی بلکه الخلق الخلیفة که صلا  
خیریتی تورا نیافته چه امید داری هر چند که متوج کامل داری اما استعدا و تابع هم در کا  
ست پس در حلقه ظاهر شدم بعد از فراغت از مواجبه شریفه و مناجات بستید کلمات  
حکیمه فضل الصلوات و اکمل الحقیقات و فقه سیری واقع شد چه گویم که سیر قدیمی بود  
یا سیر نظری که از هر دو واقف ام از هر دو بلند تر بود و عرض که بخوبی معلوم می شد که سیر  
وجود نیست و وجود دیگر عطا فرموده اند که آن می شد تا بدو سرعت آن مقدور بیان  
الله اکبر و یک قدم او سیر کف مسکنه قطع میکند بلکه ازین هم زائد در آنوقت  
ارشاد فیض بنیاد حضرت مجتهد رضی الله عنه که بعد از حقیقت الحقائق سیر کرده فرموده اند

آنکه در آنجا ذات تحت و صفات ثانیه او بود و جل جلاله و کیم تقالک بیادم دادند  
و لکم ما عندک ان این سیر است سبحانک تبت الیک و انا اکل المومنین  
لا یعبیر عنه بعبارة ولا یشار الیه بشاره و الیهم فرمودند که در بنی انصیب سالک  
غیر از تهل و نایافت چیزی دیگر نیست و حضرت مجتهد رضی الله عنه از نصیب مرگم از این  
خو شده اند لا یخیر و در ماتحت از کمالات نبوت و رسالت و اولو العزم تهل صورتی  
مظاهر می است حقیقت تهل و نایافتی اینجا است الحمد لله و سبحان الذی یقف  
بالضعیف الا الضعیف ما یخیر فیله الا قویا یاء و حقیقت تعالی بفضیل تر الغال  
حضرت قبله ام بخوبی گشاده اند تا دیر از پوشش بودند و کمال تیرت دست داد و تا اینجا  
نحت میخام که این چه بود من کجا و این کجا الله یجلی الیک من یشکاء شکر او سبحانه یکلام  
شی میوان آورد که اینکه خود را لایق محض سازد و از خود نامی نشانی نکند و هنوز هیچ نگردد باشد اگر  
بصحت و قلم این ممتاز شود کمال بنده نایافتی است قلم اینجا رسید و تر شکست زیاده حد ادب برین  
عرضه بنیان زیاده تمام فرمودند و دستخط به اتی فرزند حضرت مجتهد رضی الله عنه فوق مقام صفات  
ثانیه سیر نظری ثابت کرده اند آنجا که میفرمایند از بنی تمام نیز متوجه فوق گشتم تا اصول این صفات که شیون  
ذاتیه اند و مجرد از اعتبارات اند و ذات عزتانه و فصل شدم بنی + بدانکه این ارشاد فیض بنیاد حضرت  
امام ربانی مجتهد الف ثانی رضی الله عنه در مکاتیب بنیاتی قیاب نیست بلکه حضرت قبله خواجه محمد معصوم  
قدس سره در مکاتیب خویش نقل فرموده اند در مکتوب صد و هشتاد و سیوم از دفتر ثانی که بنام  
فرزند خویش حضرت خواجه عبید الله مرقع الشریع تحریر فرموده اند در معارف سنی و اشراف علیه که از  
حضرت مجتهد رضی الله عنه در عرض من موت صاد گشته اند بلکه و شبیکه صباح آن حالت فرمودند فرایند فایده  
نفیس و جمل این ابل هم برکت نفس مبارک حضرت ایشان ازین مقام آخرین حضرت مجتهد رضی الله عنه  
امداد و بلکه میزد و که در آن علی الله یغفر ذنوبنا و لا یکن من القاصیرین و همچنین  
عواضل انیلام آن مژده علام بسیار اند که نوشتن آن موجب تطویل است برده و فیضه موافق ابواب این  
کتاب کفایت فرودم قیاس کن رنگستان بن بشاره و همچنین حضرت ایشان این چهار علامان را  
بخصاص بسیار تیار بخشیدند اول اینکه فرمودند و بیان فرزند آن ارادت صادق نصیب او است



اولو طالب حق است و صاحب اختیار باینکه او را در دو عالم یکی فرمودند که مال را بشمارد و حق است و شما  
 مثل یوسف بنیاد در زندان و نیز فرمودند که هر که را دوست دارید بگویند که او من دارم و کسی را  
 ستیوم دارم و باطن خود صاحب است گردانیدند و استراری باین غلام خویش در میان می آوردند که کسی  
 در آن شریک نبودی و باطلات خاصه در زمانی خاصه و در ساعتی که در اجازت و وقت  
 خریدن مشوره بخواند آنچه عرض می نمودم موافق آن عمل می نمود و در شیخ می خواند و می نوشت  
 از ایشان طلب نمود و ازین غیر پرسیدند و آنچه عرض نمودم درباره او کلمات نوشتند بلکه حضرت مولوی  
 ابوالحسن شیخ عبدالحسن اخستانی باین مایل فرمودند که شما اجازت نامه به سید بر گزید و اول  
 او شان معلوم شماست پس نوشته به نظر شریف که اینم بسیار پسند فرمودند و هرگز به ایشان فرمودند  
 چهارم آنچه از مشغولات و ادراکات خویش و حالات باطن و مقامات دلیه عرض می نمودم به قصد  
 میفرمودند حتی که با کثافت آن رقرانی و قلمحات قرآنی در حق خود می نوشتند و می گفتند که  
 در اقل تردد داشته چون بکایه محاله بن آلف از خدمت شریف عرض نمودم فرمودند به دست  
 خویش نوشتند صحیح است چه بایست نماز فرمودند و حالت عرض شریف می نمودند که اگر چه در خدمت  
 فرمودند که نماز پس شایسته است و اگر چه در آن ایام قیامت سلوة ظاهر نمیشود اگر خواندند و اگر  
 هم حاضر می بودند اما هم می نمودند و بچند استماع قرآن شریف خصوصاً نمازین مایل بیدار دوست  
 میداشتند میفرمودند قاری کامل است که بخوبی خوش بخواند و در حقیقت قرآن ضعیف خوانده باشد  
 و همچنین اجد حضرت والدی جدیدی قدس سره می فرمودند که این غلام مناسب تمام ابوشان میدادند  
 بعد از آن مراتب را خوب میداشتند و میفرمودند که ایشان قوی القوت بودند و از شما ضعیف میگردد  
 ششم آنکه درباره غلام خودین چه اعتباراتم و بقار اکل حکم فرمودند و متعلق شدن با خلق نبوت  
 و اوصاف نبوت و رسیدن به مرتبه اجتهاد و رفع توفیق حاصل گشتند و درباره کسی که بر اندام نیست  
 که فرموده باشند بلکه اکثر بانی اهل خلفا خویش میفرمودند که در حقیقت اهل انجمن است و آن اجداد  
 میگویند مقام ولایت فقیر ولایت محمدی فرمودند و حقوق حقیقت احوال که حقیقت محمدی است حکایت  
 و الشکاک در حق غلام خویش تحریر فرمودند بلکه ترقی فوق انهم ثابت گردید چنانچه در عرضیه گذشت  
 میفرمودند خصوصیت و قریبیکه بخیاب سالت وارد من ندارم بیکبار در طلوعه اجداد میفرمودند که در

در این باب از حضرت شریف

امروز سرور عالم حضرت علی بن موسی کلینک از کمال عنایت و مبالغه طویل سرور فرمودند و در خدمت  
 که طایف وقت و در فلان محل واقع شد بسیار خوش گشتند و تعجب فرمودند و ششم آنکه بر او احوالت و خبر  
 ذاتی درباره این بنده ضعیف تسلیم فرمودند عرض نمودم که تمام وجود خود را جوهر میا بجم در کمال بیانی  
 دید شما صحیح است و ما بایک شفت نوشتند که یکبار از لایقه طلیعت بنی مخلوق می باشد وجود خود را بنی  
 انهم آنکه در عرض موت خود ارشاد فرمودند که شما بجای من نشستید و توبه طالبان کرده شهادت اهل  
 عرض نمودند که تا یکی از برادران عظیمین موجود باشند از من این امر نخواهد شد پس سوت فرمودند و ششم آنکه فرمودند  
 که نسبت اولیای قریب است و اگر کسی تاثیر نداشت از تبهات اهل باین فدوی میفرمودند که بایست  
 نسبت قریب نسبت باطن خود در عرض و طول عروج و نزول می نمودم که خود را باطنی  
 حضرت قبل من بنی با تفاوتی می فرمودند نظر شما صحیح است و در ذلالت فیکشاید  
 اکثر حیات چند سال میگذرد که در اتم و مقام حضرت قیام و خلافت ائمه پس از ائمه  
 امام ربانی محمد دلف ثانی رضی الله عنه بر سب سوار میدادند حضرت والدی جدیدی قدس سره  
 و این فدوی را یکی از غلام خدای کل حضرت ایشان پس ثانی پادشاه است جهان نسبت به او  
 بر جوی پادشاه از مدتی حضرت محمد رضی الله عنه حضرت والد ماجد بر سب پس خود سوار کردند و فرمودند  
 شده فرمودند که این کس من الوارثین حد و بان نلیفه عظم فرمودند است من العار و ان  
 شدند اینواحد از حضرت ایشان عرض نموده بودم بسیار خوش گشته بودند و فرموده بودند حق زمانی  
 موافق ارشاد حضرت مجدد از عثمائی رسیدن فرماید و آنکه کفای الفرق بین العار و بین  
 کما انشأ الله الامم فی مکاتیب الفکر سیکر بل قد اوحى حضرت الی اربابها  
 کما انشأ الله الامم فی مکاتیب الفکر سیکر بل قد اوحى حضرت الی اربابها  
 الامم انشأ الله الامم فی مکاتیب الفکر سیکر بل قد اوحى حضرت الی اربابها  
 است که اجد این دیم که حضرت مجدد رضی الله عنه مجلس علم شده اند و جانبین حضرت خاندان ائمه  
 بجانب یسار حضرت غروره الوفا و بجانب ثمال حضرت حجة شریف میدارند کسی بگردان مجلس مخصوص  
 نیست این اهل حاضرند همه حضرات متحرک گشتند و حضرت مجد شایسته فرمودند که در حقیقت حضرت محمد  
 بنشین در آنجا نشستم و طعام خورم و نیز از توین غلام سرور عالم حضرت علی بن موسی کلینک و ششم نظر باین







# محضر الحکایک

بالتسلسل بالشکایح الکرام الذریعة من السلاسل الاربعة المشهورة

شجر مبارکه حضرات نقشبندیہ قدس اللہ انوارہم

۱	الحی	بحرمت شیخ المذنبین رحمۃ العالمین حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
۲	الحی	بحرمت امیر المومنین حضرت ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ
۳	الحی	بحرمت صاحب تنویر اللہ حضرت سلمان فارسی رضی اللہ عنہ
۴	الحی	بحرمت حضرت امام یحییٰ بن محمد بن ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ
۵	الحی	بحرمت حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ
۶	الحی	بحرمت حضرت خواجه بایزید بسطامی رضی اللہ عنہ
۷	الحی	بحرمت حضرت خواجه ابوالحسن خرقانی رضی اللہ عنہ
۸	الحی	بحرمت حضرت خواجه ابوعلی فارمدی رضی اللہ عنہ
۹	الحی	بحرمت حضرت خواجه ابو یوسف ہمدانی رضی اللہ عنہ
۱۰	الحی	بحرمت حضرت خواجه جہان خواجه عبدالحق غجدانی رضی اللہ عنہ
۱۱	الحی	بحرمت حضرت خواجه عارف ربوگری رضی اللہ عنہ
۱۲	الحی	بحرمت حضرت خواجه محمد نجفی قزوینی رضی اللہ عنہ
۱۳	الحی	بحرمت حضرت خواجه غزوان علی رامینی رضی اللہ عنہ
۱۴	الحی	بحرمت حضرت خواجه بابا ستاسی رضی اللہ عنہ
۱۵	الحی	بحرمت حضرت مسید امیر کلال رضی اللہ عنہ
۱۶	الحی	بحرمت خواجه خواجگان پیر بران امام طریقت بدرالملک
۱۷	الحی	والدین حضرت خواجه بہا الدین نقشبند شاکر خانی رضی اللہ عنہ
۱۸	الحی	بحرمت حضرت خواجه علاء الدین عطاردی رضی اللہ عنہ
۱۹	الحی	بحرمت حضرت مولانا یعقوب چرخمی رضی اللہ عنہ

۱۹	الحی	بحرمت حضرت ناصر الملک الدین خواجه عبید اللہ احرار رضی اللہ عنہ
۲۰	الحی	بحرمت حضرت مولانا محمد زاید رضی اللہ عنہ
۲۱	الحی	بحرمت حضرت خواجه درویش محمد رضی اللہ عنہ
۲۲	الحی	بحرمت حضرت خواجه ابی اکتب رضی اللہ عنہ
۲۳	الحی	بحرمت حضرت خواجه باقر بالله رضی اللہ عنہ
۲۴	الحی	بحرمت امام ربانی مجدد الف ثانی امام الشریعت
۲۵	الحی	والطریقۃ والحقیقۃ قطب المدقین حضرت شیخ احمد فاروقی رضی اللہ عنہ
۲۶	الحی	بحرمت حضرت ایشان غوثہ الوثقی خواجه محمد معصوم رضی اللہ عنہ
۲۷	الحی	بحرمت حضرت سلطان الاولیاء شیخ سیف الدین رضی اللہ عنہ
۲۸	الحی	بحرمت سید السادات سید نور محمد بدایونی رضی اللہ عنہ
۲۹	الحی	بحرمت قیسم طریقہ احمدیہ محمدی سنن نبویہ شمس الدین
۳۰	الحی	حبیب اللہ حضرت مرزا جان جانان مظہر شہید رضی اللہ عنہ
۳۱	الحی	بحرمت مجدد دہ مائۃ الثالثۃ عشر نائب حضرت خیر البشر
۳۲	الحی	نلیفہ خدا مرقع شریعت مصطفیٰ حضرت شاہ عبد اللہ المعروف بشاہ غلام علی احمدی رضی اللہ عنہ
۳۳	الحی	بحرمت مجدد قیوم زمان قطب دوران حضرت شاہ ابوسعید احمدی رضی اللہ عنہ
۳۴	الحی	بحرمت والدی ماجدی غوث آوان محبوب رحمن شیخنا واما
۳۵	الحی	دوسیلتنا الی اللہ المجید حضرت شاہ احمد سعید احمدی رضی اللہ عنہ
۳۶	الحی	برفقہ محمد مظہر رحم فرما و محبت و معرفت خود عطا کن آمین
۳۷	الحی	شجرہ مبارکہ حضرات قادریہ قدس اللہ انوارہم
۳۸	الحی	بحرمت خواجه دوسر امام الانبیا حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
۳۹	الحی	بحرمت امیر المومنین حضرت علی رضی اللہ عنہ
۴۰	الحی	بحرمت سبط رسول اللہ حضرت امام حسن مجتبیٰ رضی اللہ عنہ

مجلس اول

مجلس دوم



۴	الحی بحرمیت سید الشہداء حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ
۵	الحی بحرمیت حضرت امام زین العابدین رضی اللہ عنہ
۶	الحی بحرمیت حضرت امام محمد باقر رضی اللہ عنہ
۷	الحی بحرمیت حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ
۸	الحی بحرمیت حضرت امام موسی کاظم رضی اللہ عنہ
۹	الحی بحرمیت حضرت امام علی موسی رضا رضی اللہ عنہ
۱۰	الحی بحرمیت حضرت خواجہ معروف کرخی رضی اللہ عنہ
۱۱	الحی بحرمیت حضرت خواجہ نیر محمدی سقطی رضی اللہ عنہ
۱۲	الحی بحرمیت حضرت سید الطائفہ جنید بغدادی رضی اللہ عنہ
۱۳	الحی بحرمیت حضرت ابو بکر شبلی رضی اللہ عنہ
۱۴	الحی بحرمیت حضرت شیخ عبد الواحد بن عبد العزیز الیمینی رضی اللہ عنہ
۱۵	الحی بحرمیت حضرت شیخ ابو الفرج یوسف طرطوسی رضی اللہ عنہ
۱۶	الحی بحرمیت حضرت شیخ ابوالحسن الہکامی رضی اللہ عنہ
۱۷	الحی بحرمیت حضرت شیخ ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ
۱۸	الحی بحرمیت محبوب سبحانی امام الطریقہ حضرت سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ
۱۹	الحی بحرمیت حضرت سید عبد الرزاق رضی اللہ عنہ
۲۰	الحی بحرمیت حضرت سید شرف الدین قتال رضی اللہ عنہ
۲۱	الحی بحرمیت حضرت سید عبد الوہاب رضی اللہ عنہ
۲۲	الحی بحرمیت حضرت سید بہاؤ الدین رضی اللہ عنہ
۲۳	الحی بحرمیت حضرت سید عقیل رضی اللہ عنہ
۲۴	الحی بحرمیت حضرت سید شمس الدین صحرائی رضی اللہ عنہ
۲۵	الحی بحرمیت حضرت سید گدا رحمن اول رضی اللہ عنہ
۲۶	الحی بحرمیت حضرت سید شمس الدین عارف رضی اللہ عنہ

۲۷	الحی بحرمیت حضرت سید گدا رحمن ثانی رضی اللہ عنہ
۲۸	الحی بحرمیت حضرت سید شاہ فضیل رضی اللہ عنہ
۲۹	الحی بحرمیت حضرت شاہ کمال کیشی رضی اللہ عنہ
۳۰	الحی بحرمیت حضرت شاہ سکندر رضی اللہ عنہ
۳۱	الحی بحرمیت حضرت امام بابا جعفر بن امام الطریقہ حضرت شیخ احمد فاروقی رضی اللہ عنہ
۳۲	الحی بحرمیت خازن الرحمۃ حضرت شیخ محمد سعید رضی اللہ عنہ
۳۳	الحی بحرمیت دلیل الرحمن حضرت شیخ عبد الواحد رضی اللہ عنہ
۳۴	الحی بحرمیت شیخ الشیوخ حضرت شیخ محمد مابدی رضی اللہ عنہ
۳۵	الحی بحرمیت شمس الدین حبیب اللہ حضرت مرزا جان جاناں رضی اللہ عنہ
۳۶	الحی بحرمیت خلیفہ خدام روج شریعت حضرت شاہ غلام علی دہلوی رضی اللہ عنہ
۳۷	الحی بحرمیت خلیفہ قطب زمان قیوم دوران حضرت شاہ ابوسعید احمدی رضی اللہ عنہ
۳۸	الحی بحرمیت والدہ ماجدہ محبہ رحمان عوث اولیٰ
فرشتہ ناولی حضرت شاہ احمد سعید احمدی رضی اللہ عنہ	
برقیہ حضرت خیر رحیم فرما و نصیب نواز کمالات ابن عزیز ان عطا کن آمین	
شجرہ مبارکہ حضرات چشتیہ قدس اللہ ازل و اخرہم	
۱	الحی بحرمیت شفیع المذنبین رحمۃ اللہ علیہ حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
۲	الحی بحرمیت امیر المومنین خلیفہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حضرت علی رضی اللہ عنہ
۳	الحی بحرمیت خیر الثاہلین حضرت حسن بصری رضی اللہ عنہ
۴	الحی بحرمیت حضرت خواجہ عبد الواحد بن زید رضی اللہ عنہ
۵	الحی بحرمیت حضرت خواجہ فضیل بن عیاض رضی اللہ عنہ
۶	الحی بحرمیت حضرت سلطان ابراہیم بن اویس رضی اللہ عنہ
۷	الحی بحرمیت حضرت خواجہ خلیفہ مرعشی رضی اللہ عنہ



۸	۱	احمدی بحرمت حضرت امین الدین خواجہ بہرہ بصری رضی اللہ عنہ
۹	۲	احمدی بحرمت حضرت خواجہ ابوالبرہیم احمدی علودینوری رضی اللہ عنہ
۱۰	۳	احمدی بحرمت حضرت خواجہ ابوسلمی شافعی رضی اللہ عنہ
۱۱	۴	احمدی بحرمت حضرت خواجہ ابوالاحمد ابدال چشتی رضی اللہ عنہ
۱۲	۵	احمدی بحرمت حضرت خواجہ ابومحمد چشتی رضی اللہ عنہ
۱۳	۶	احمدی بحرمت حضرت خواجہ ناصر الدین ابویوسف چشتی رضی اللہ عنہ
۱۴	۷	احمدی بحرمت حضرت خواجہ قطب الدین مودود چشتی رضی اللہ عنہ
۱۵	۸	احمدی بحرمت حضرت حاجی شریف زندانی رضی اللہ عنہ
۱۶	۹	احمدی بحرمت حضرت خواجہ عثمان ہارونی رضی اللہ عنہ
۱۷	۱۰	احمدی بحرمت حضرت امام اطہر قلیت خواجہ حسین الدین حسن بھٹی رضی اللہ عنہ
۱۸	۱۱	احمدی بحرمت حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی رضی اللہ عنہ
۱۹	۱۲	احمدی بحرمت حضرت خواجہ فرید الدین گنج شکر رضی اللہ عنہ
۲۰	۱۳	احمدی بحرمت حضرت خواجہ محمد دم علی صابر رضی اللہ عنہ
۲۱	۱۴	احمدی بحرمت حضرت خواجہ شمس الدین ترک پانی پتی رضی اللہ عنہ
۲۲	۱۵	احمدی بحرمت حضرت شیخ جلال الدین پاسبانی رضی اللہ عنہ
۲۳	۱۶	احمدی بحرمت حضرت شیخ عبدالحق ردو لوی رضی اللہ عنہ
۲۴	۱۷	احمدی بحرمت حضرت شیخ احمد عارف رضی اللہ عنہ
۲۵	۱۸	احمدی بحرمت حضرت محمد عارف رضی اللہ عنہ
۲۶	۱۹	احمدی بحرمت حضرت شیخ عبدالقدوس گلوچی رضی اللہ عنہ
۲۷	۲۰	احمدی بحرمت حضرت شیخ رکن الدین رضی اللہ عنہ
۲۸	۲۱	احمدی بحرمت حضرت مخدوم عبد الاحد رضی اللہ عنہ
۲۹	۲۲	احمدی بحرمت حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی
۳۰	۲۳	احمدی بحرمت شیخ احمد سترمدنی فاروقی رضی اللہ عنہ

۳۰	۲۴	احمدی بحرمت خازن الحرمہ حضرت شیخ محمد سعید رضی اللہ عنہ
۳۱	۲۵	احمدی بحرمت دلیل الرحمن حضرت شیخ عبد الاحد رضی اللہ عنہ
۳۲	۲۶	احمدی بحرمت شیخ الشیوخ حضرت شیخ محمد عابدی رضی اللہ عنہ
۳۳	۲۷	احمدی بحرمت شمس الدین حبیب اللہ حضرت مرزا مظہر جان جاناں رضی اللہ عنہ
۳۴	۲۸	احمدی بحرمت خلیفہ خدامرقع شریعت مصطفیٰ حضرت شاہ غلام علی احمدی رضی اللہ عنہ
۳۵	۲۹	احمدی بحرمت جد امجد قیوم زمان قطب دؤران حضرت شاہ
۳۶	۳۰	ابو سعید احمدی رضی اللہ عنہ
۳۷	۳۱	احمدی بحرمت والدی ماجدی محبوب الرحمن غوث آوان
۳۸	۳۲	ابو ستادنا و نادینا و وسیلتنا الی اللہ المجید
۳۹	۳۳	حضرت شاہ احمد سعید احمدی رضی اللہ عنہ

برفیر محمد مظہر رحمہ فرما ہمیشہ فوق و شوق خود را یاد کن این

### ۴ شجرہ طیہ پیران شہر و ردیہ حمۃ اللہ علیہم اجمعین

۱	۱	احمدی بحرمت خاتم الانبیاء حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
۲	۲	احمدی بحرمت خلیفہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امیر المؤمنین
۳	۳	حضرت علی مرتضیٰ رضی اللہ عنہ و جہتہ
۴	۴	احمدی بحرمت خیر التالبعین حضرت شیخ حسن بصری رضی اللہ عنہ
۵	۵	احمدی بحرمت حضرت حبیب عجمی رضی اللہ عنہ
۶	۶	احمدی بحرمت حضرت داؤد طائی رضی اللہ عنہ
۷	۷	احمدی بحرمت خواجہ معروف کرخی رضی اللہ عنہ
۸	۸	احمدی بحرمت حضرت خواجہ سترمدنی رضی اللہ عنہ
۹	۹	احمدی بحرمت حضرت سید الطائفہ حبیبہ بغدادی رضی اللہ عنہ
۱۰	۱۰	احمدی بحرمت حضرت مہشاد دینوری رضی اللہ عنہ







بحق مجمع الجسدین انوار  
 امام صادق و مصدوق جعفر  
 بحق جمله اهل بیت اطهار  
 که بر کشتی بحر یقین است  
 آن سرست صباهی محبت  
 رئیس عشق بازان قطب نظام  
 شرب به حسن از جام عشقت  
 بحق بوسه آن قطب فائق  
 بعد الخالق آن البرز تمکین  
 که پانه بناده آن فخره اختر  
 بحق خواجه عارف کان معنی  
 به تمکین عزیزان پیر کشاج  
 بحق خواجه بابا ساسی  
 امیر شه کمال آن پیر کامل  
 بحق پیر بران نجسار  
 بهاد الدین والدینیا محمد  
 به بی نقشتی جو که دمی سر بلندش  
 ز بس کردنی که از کار و اشد  
 قطب حق علو الدین عطا  
 آن پیر یک جرح آمد مقاش  
 بحق آبروی پیر آسمان  
 چه گویم من بوصف آن گرامی  
 مقام خواجه برتر از گرامی است

درین بحر است سر اسرار الهی  
 خواجه زاهد آن پیر صفا کیش  
 بحق خواجگی کاندز بدایت  
 بان مهر سپهر احبندی  
 که صباهی محبت راست ساقی  
 بان شیار سیر بی نهایت  
 بان شیوع استرار نهان  
 بنور دیده فاروق جسد  
 ز نورش شد سواد و روشن  
 چراغ محفل بار کعبه بیان  
 نسج هر که داند از تقالیش  
 ببرد و دیده آن غوث و قوم  
 بشیخ عبد الاحد آن نجم ثاقب  
 اسف الدین و آن نور محمد  
 به پیر ما که هست اندر زلفش  
 تشنه جز بندگی آرام گاهش  
 نگویم از کمالش که چون است  
 بحق بوسید شاه دوران  
 بنجوم عشق آن دل داده حق  
 اتمام و مفتدای اهل عالم  
 غریب و بیگم بر من به بخشا  
 در بی بکشی از خشنودی پیش  
 بهر کس از گرم کردنی نغاسی

کرد یک قطره از مهر تابماهی  
 بجان بازی مولانا می درویش  
 نمودی روح سبزه رخسایت  
 ختام خوان بجان نقت بندنی  
 در دریای عرفان خواجه باقی  
 بان سرنگ رباب راست  
 بان سباز از آید لاکه کانی  
 کرد و شرع محمد شد محبت د  
 از و تر هشد وادی امین  
 سیه سالار فوج پاک بیان  
 نگاه بکس افشش پایش  
 سید و عروقه الی و صوم  
 محمد عابد آن و الاما ف  
 بشی الدین حبیب الله ارشد  
 هدایت خضر اندر آستانش  
 از ان شد نام عبد الله شاش  
 زهر و صفیکه اند شیم فردن است  
 بچار فصل ایزد در عرفان  
 که شد احمد سید همش محقق  
 ولی کامل و قطب مستقیم  
 چو کس نشین گشاید تو بکشا  
 برین سرشته بهر دل ریش  
 دو عالم را می سنجد بکاشی

درین بحر است سر اسرار الهی  
 خواجه زاهد آن پیر صفا کیش  
 بحق خواجگی کاندز بدایت  
 بان مهر سپهر احبندی  
 که صباهی محبت راست ساقی  
 بان شیار سیر بی نهایت  
 بان شیوع استرار نهان  
 بنور دیده فاروق جسد  
 ز نورش شد سواد و روشن  
 چراغ محفل بار کعبه بیان  
 نسج هر که داند از تقالیش  
 ببرد و دیده آن غوث و قوم  
 بشیخ عبد الاحد آن نجم ثاقب  
 اسف الدین و آن نور محمد  
 به پیر ما که هست اندر زلفش  
 تشنه جز بندگی آرام گاهش  
 نگویم از کمالش که چون است  
 بحق بوسید شاه دوران  
 بنجوم عشق آن دل داده حق  
 اتمام و مفتدای اهل عالم  
 غریب و بیگم بر من به بخشا  
 در بی بکشی از خشنودی پیش  
 بهر کس از گرم کردنی نغاسی







Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, filling the right page of an open manuscript. The text is arranged in approximately 15 horizontal lines. The ink is dark and the script is fluid, characteristic of historical manuscript writing. The left page is mostly blank with some faint, illegible markings.











